این مجموعه خط عرفان فیروزی مطیع بن محمود از زمان سلطان [illegible] یزد است شامل [illegible] است
[illegible] رسائل [illegible] است

ص ۱ — ۱ـ آثار شاه سلطان صفوی در احوال وعظ که خلیفه شد بحکم دارد و [illegible] است — از یکی از قدما آن اصل است در مجموعه

ص ۲۷ — ۲ـ رساله در رجالات العطالب علیه — نفائس المخطوطات شماره ۲ چاپ [illegible] در ۱۳۷۱ [illegible] نسخ تعلیق است

ص ۴۱ — ۳ـ مطالب متفرقه (کشکول) از عرفان [illegible]

ص ۱۶۲ — ۴ـ سؤال و جواب فقهی از محمد رضا [illegible]

ص ۱۸۵ — ۵ـ استفتائات از [illegible] محمد [illegible] ۱۱۳۴ [illegible]

[illegible] از [illegible] این مجموعه [illegible]

[illegible] اربع من الخلائق [illegible]

اربع [illegible] من العلماء ومن السواد [illegible] المصحف [illegible] والعلماء [illegible] اربع الايمان [illegible]

[illegible] اربع من الصبر [illegible]

والنبا [illegible] اربع [illegible]

[illegible] سبحان [illegible] الصلوة [illegible]

[illegible]

[illegible] ساعت اول از روز [illegible]

[illegible] شهر رمضان المبارک [illegible]

زینت افزای کتایب کلام فصحای بلاغت شعار لوای حمد خداست • وگلشن آرای
حدایق بیان فضلای براعت آثار نوای شکر خالق اشیا • شاهنشاهی که بر سر جهانبان
آفتاب سا بشاهی انجم • بر طارم فلک چهارم • که وسط معموره سموات نهاده • واحشام
ستارهای نورانی • وترکان ترقی نژاد کواکب که سیاه خیمه نشینان شبهای ظلمانی اند •
بر اطراف و اکناف قلعه ذات ابراج فلک هشتم جای داده • مالک الملکی که والی عقل تعال را
در کشور بنیان بشر • با میر الامرائی باز داشته • حارسان نفوس انسانی • وطبایع
نباتی وحیوانی را در سرحد کون وفساد • بحکومت قلاع ابدان • و وزارت بلاد اجساد
گماشته • فرمان فرمای ارادتش محروسه مکان • ومعموره امکان را • در بیابان نیستی
وعدم طرح انداخته • خرابه فنا وارض موات هیولی را • دار الامان وجوب ضرورت •

وبرجیه ضخ •
افراد صور زنه چنبرهای فلک •
جهان آرا حکمت • خورشید و بنیر بیخ •
اخضر سا • به کمال صباح صبح خورشید • وبنفع اعراض ارانند •
ونیلوفر ماه • ومشکوة اختر • ونتایج بنفع الهی ونکبه کاه
ودولتخانه بهتیون ربع مسکون از زنگ کناره خلفای آل نبی جنود زنان و
ارباب دولت متون فتنها است • بر بود و جود و وال ان مرات جهان بعضی محمد مصطفی انبیع
راه نمایان سعادت دنیا و آخرت • براسته • صاحب اعظم مناصب • واعلی مراتب • بر سواد خشنیدز و سید رابط
علیه وآله • در افاضه جود • از وجود مطلق بخرد • بر ناصر زل • بعالم انوار وفضای امور
قدیم بجادت گردانیده • نامحبوبان خالنکینه • آجابت • بر باهیات • علیکن بجابر
راه نماید • وازفیض وجود اصیل • وذریه اخیار اوبا
براو و بر آل الطاهار •
صنوف صلوات ازکیات
صنوف

بروز بر یخیق • نامبانت • نبیان حصون جکی
که ادیب مصطفیه خلافت و کرامت • وجانشین مطلق او
مدرسه ولایت و امامت • و بر عزت ایشان آنحضرت و بدرک
که حله عزّ دین • وحفظه کتاب مبین • وائمه مهتدین • وخلفای راشدین اند
صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین • وبعد چون تنبیه مقتضای فحوای ظل الله السلطان علیه
اجرا الا المودة فی القربی لوای ولای اهل بیت رسول • وذریه بتول • در ملک دل بلند گردان •
ومنه محبت ابن عم کرید الفروع والاصول السلسله • در ریاض جان پروردن • بر کافه اهل ایمان
فرض عین و عین فرض است • خصوصا فرنگ حقوق وارث نبی • ودوام ظل الله در نظر
دعاهای اموال • ومدافعت اهل کفر وضلال • واعلای کلمة الاسلام
وترویج مذهب سیّد الانام • وتکمیل
اذبان اهل عالم • وتصحیح
امر معاش

ومعاد بنی آدم • ضمیمه آن حق کرده • وبمضمون ادعو السلطان لکم جائراً کان ام عادلاً
بعد از محبت ائمه اثنی عشر • وخلفای بحق خیر البشر • دعای دولت پادشاه • سلیمان جاه •
مصدوقه السلطان العادل ظل الله از اهم طاعات • واجل عبادات خواهد بود • وشکر این
نعمت عظیمه • ومنت جسیمه • بر فرقه ناجیه امامیه • وقاهم الله نارا حامیة • از اکثر فرایض اولی
والنسب سپاس مرخدای را که سلسله صفویه را که سلاله سلاطین آدمند • سلاطین اهل عالم ساخت •
وشجره مبارکه موسویه را • که چون نخله طور • تجلی نورش • ظاهر و عیانست • در سرابستان
دودمان محمدی • که گلزار ابراهیم عبارت از آنست بر افراخت • واین سلاطین گردون غلام
واساطین قبه اسلام را • با قلت اولیا • وکثرت اعدا • بشمشیر حیدری • وپنجه غضنفری
در ممالک طیبه ایران • که مرکز اقالیم عمران است • بر اعادی تسلط داد • وبتحریک مخالیب
سیف حدیدی این ملوک آل ابی طالب • واشبال اسد الله الغالب • ابواب امن وامان •

بر روی ارباب توحید و ایمان کشاد — **لمنشیه** — آن شاه که آفتاب پیمانهٔ اوست
جمشید کمین خادم خمخانهٔ اوست — ❀ — چندانکه چراغ مهر پرتو فکن است
فرمانده شش جهات پروانهٔ اوست — ❀ — مهر وسط السماء دولت و احتشام • که از ولایت
نیمروز تا حوالی شام • مشرقین جهان • و خافقین اعیان را • بضرب شمشیر کفر سوز • کینه فروز
از ظلمت شرک و طغیان پرداخته • ممالک سبع المسالک ایران زا • چون قلوب سوخته دلان • بنور
ایمان روشن و مزین ساخته • شیعهٔ امامیه که از سعادت طالع • در دار اول دوشش آوردند •
اکنون از دولت این سلسله • از نقش مراد برخوردند • اکر با صبا بساط سلیمانیش بجانب شرق برد
جنود مور شمار هنود ندای **یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم**
لا یشعرون بهم شنوانند • و اکر نسیم شمال • شقهٔ علم کاویانش بصوب مغرب کشد
نیزه کذاران آن مرز و بوم • تا تخوم ارض روم • مروش **ان الملوک اذا دخلوا قریة**
افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و کذلک یفعلون

بکوش ارباب هوش رسانند • افغ شاه [...]
خورشید افسر • ناهید ساغر • مشتری نظر • کیوان [...]
مریخ لشکر • عطارد دفتر • قمر سریر • هلال خنجر • صاحب السیف الغضب
والسنان الخضیب • السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان • زیب افزای مسند خسروی • **شاه سلیمان** الصفوی الموسوی الحسینی • **لمنشیه**
خسرو عادل که حصن ملک و دین بتیغ و تیر اوست ❀ موج طوفان جود بحر ضمیر عالمگیر اوست ❀ چون [...]
پاک شد از ذریهٔ شیر خدا است ❀ عرصهٔ میدان شیران چراگه نخجیر اوست ❀ خلد الله ملکه و سلطانه تا بحرکت السبع [...]
و استقرت الارض المهاد • و افاض علی العالمین عدله و بره و احسانه • الی ان ینادی المناد [...]
زبدهٔ عظمت جهانبانی • و خنت سلیمانی و کلک آصفی • و آیت این [...]
سر عطا جهانگیری • از صعید جم ربیع و ربیع [...] در
ایوان کیوان • بجیده • ربوای [...]
تنته زمین

از کریبان ربیع
وضیافتش بشام ابراهیم کرده از
رسیده • بر صباح و رواح شاه جهان بطاف
ترا کر ابدال و اتباع • غنیمهٔ علیای عساکر و اجناد • از مزرق ایزارد
طوایف انام • و جمیع ازدحام عساکر و ریحانیان • و ترنجبیان • کرده • مضعوف
اکراد • و غلامان • و حور و صبیان • و ریحانیان • **فهم یوزعون** • حصون خلایق
وحشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر • از صفوف صفوف • نوبت زبان
هفت اقلیم شود • و بهر شام و سحر که زمرهٔ بهتری در آن صحن • صور زلنکن دیانهٔ خاکیان • بنابع افلاکیان رسانند
خلافت کبری • در اطباق سموات بجیدن کرفته • **من یشاء من عباده** • مشهود ملایک علوی آسمان کرده
سریر وجود • **ان الارض لله یورثها** • و ذخیرهٔ عدل و احسان بر زبان است • و سیر بیکران با
شتهٔ زمان • و ذخایر عدل و احسان • بیکران • بعادت جسیم ورزد
خراج رزق • ز آنچه حوادث • نغمهای بسنجند
حیل ضعف را بنه شبکه •
تا وزن تقدیر

در دار الضرب اعطا کم نیاید • بحار در ادای کوهر و عنبر • جداول قسمت • از موج می کشند تا
خارج آنها با خراج مقرر مساوی برآید • در روزکار رعیت پروریش • مرغ دهقان • ستیزه
با شهباز سپاه کند • و باستظهار ضعیف نوازیش • طایعهٔ کبک قهقهه بر تیهو • بکاو رستهٔ دیده
وا شده چشم سیاه • در قلهٔ کهسار • پلنک از غیبهٔ برهٔ شیر مست • مشوش است • و در چلهٔ خانهٔ غار
فلاخن مطروح شبانان • کمند وحدت کرکان ریاضت کش • اکر به جستن دزد کریختهٔ فرمان دهد
آسمان در جادهٔ کهکشان تفحص پی کند • و اکر بکشتن خصم روز بر کشته حکم فرماید • مرکب
رسیده ترک بپیش دستی نماید • در عهد امنیت مهد ش اصحاب بغی و طغیان • در زاویهٔ خمول
و کمنامی پنهان • و فتنه چون شیر قالی کرفتار خواب کران • قصهٔ جانسوز برق با عقاد خرمن
کاه کهنه بیاد داده است • و داستان پر شور کرک و کوش بره • افسانهٔ خواب شیرین کردن •

اگر صبحدم دُم گرگ در چراگاه جدی و حمل سفید شود عجب است • و اگر وقت شام تیغ خورشید
بخون شفق سرخ گردد غریب • از گل عدلش خار را چه حد که بر سر دیوار باغ و بستان بر گل
وریحان رفعت جوید • و از بیم قهرش سنگ طفلان شوخ را چه قدرت • که بسمت درختان
میوه دار پوید • استیلای قهرمان شوکت • و استحکام شادروان دولت • این
ظل یزدان • زیاده بر آنست که بمبالغات منشیان فاضل • در نظر عاقل • بتحصیل حاصل
آیل نگردد • وانچه درین مقام از ورای حجاب الفاظ و عبارات • فروغ چهره و رخسار عموم
نظر بنفس امر و حقیقت واقع • رجوع از اشرف ادنی نباشد • لیکن نطق و بیان
طبیع ناتوان • در ایراد حق این مقال قاصر است • و قلم فرسوده قدم • در وصول به
منزل صعب • با هزاران کعب عاجز و منکسر • همان به که از فیض روح القدس • که بر ما دحان
آل رسول سبیل است • جرعهٔ صرف عذوبت بیان • و رطوبت لسان نماید • و کلهای
دعای

وزیر دوست بیاض آراید ... ودر دولت عظمی ...
لسیر البحر و البیان کالمنابره و العبیر بجمدالله که تربیت ارجمند رسیده از • حظ بطلان ... عالیمقام ...
بمراتب بلند • و مناصب ... از • قیاس مدارج جهان ... الزام میلند • و در ...
بر بهار رضا و دید ... درجات اقبالش • بر علمای روزگار ... انبات ...
بر همان سلمی است • که لا انتهای درجات ... قیاس مسلک است • که بطریق اولی ... اخلاق ...
وجلایل امرای عظام • و وزرای کرامش • نوشیح صفحات و اوراق • نبذی ...
نیاید • اکنون مناسب سیاق • ... معرفت • و در ... ابلغ ... بر ...
که درین ... جز ... نظم و ساهی • و ارباب صلاح ... مصرع ...
هنر ... و وزیر ...
دیوان ... خون جگران • و در ...
... خانه ...

ابریان خانه
سوی ... انت ... لواحد و احاد
ابکی و اضحک ... والذی خلق ... بانسفیف
و العلم ... والذرو والذری ... اسکو ... خانما
... الاملاک ... درضوع نعمه ... بغض ...
جوده • بمنضنا ... الزیغ ... ابدانه ... النوالذ ...
بزرگ زاده • مر بعضی ... اغنی ذا ... انبیان ... با فاضه ...
وازخطای دوست ... بالفضل • اغنی ذا ... ونقش ... ونقض ...
والعدالة والنصفة ... والمجد والعلی • بر ساط تمهید تنضیع ...
اجلاله ما تجدد الملوان • که بهشت آسمان ... نقش ... اعتدال ...
افراشته • وخاطر ... بزم ... عصر دار العبادة • ازفانون ...
... بزم عیش و رامش • وقصه ... مجالس ...
نشاط ... بر ...

فتح و کشایش • از میامن برکات اقبالش • سکون و آسایش ساکنین در اقرانش •
و از ماثر رشحات افضالش • السنه وشفاه اقاصی و ادانی لبریز ستایش و نیایش •
در پاکی سیرت و طهارت ذیل عفت • و حفظ عرض رعایا و زیردستان • و تفقد حال
عامهٔ برایا و کافهٔ مسلمانان • چنانکه خامهٔ تحریر • انگشت شهادت افراشته •
شاهدین عدلین • از دو زبان بتنق الکلمه بگواهی باز داشته • در مجامع راستان
اصابع بصوت صریر میگوید عربیه فلو لم تمس الارض طاهر ذیله • لما صح عندی رخصة
فی التیمم • صاف دلان را گوهر معنی بی مدد نیسان سوختش • در عمان فکرت صورت نبندد
و خونابه نوشان را • لعل مذاب سخن • در بدخشان طبیعت • جز بتاثیر مهر تربیتش
رخ بنفروزد • جبهه کشا اغنی مرآت زبان کشودن طوطیان محجوب ••

وجههٔ افروخته اش • بهار غزلخوانی بلبلان تصویر و مکتوب • چنانکه من آشفته بیان که
از بی زبانی کلیم آسا بدعای **واحلل عقدةً من لسانی** مناجات میکردم • و بطور مردم لال
بزبان حال سکینم **لمنشیه** افسوس که مطلب بزبان دارم و چون شمع • سوز جگر انداخته
لکنت بزبانم • اکنون نی کلکم چون عصای موسی • با بطال سحر فسونگران افسانه ساز
قدرت راست کرده • و نفس چون دم عیسی • روح سخن جدید • در پیکر لفظ بدیع دمیده • بزبان
سخن که بسبب ما اهل اهل صنعت • بنقوش قالب مصور بود • باشارهٔ قدر دانیش
قلمکار • خامهٔ غرایب نگار این خاک گردیده • مشاطهٔ آب و رنگ آفرین طبع مطیع چهرهٔ
شاهدان معانی بدیع سا • از جام تقریر شفق پوش بادهٔ لعل تحریر کرد اینه • والا با قلت
بضاعت درین صناعت • و پیش دستی اسلاف • که اعلام اقلام • در ممالک

سخنوری
افروخته • نفوذ و تسخیر ملک روم و عجم آکنون
و تحف لطایف که در ملک و دیم و عجم البعض طبیعت **جنابکه** سید بدر و مشعوف
خیال سریع الوصول • و سهل الحصول کلام • مضبوط است بشعاب بدیع • ذروه بر ... سریر
درخزاین کتب مبسوطهٔ آن ملوک کلام در آثار آل چنگیز بتعبیر بدیع • ماسد ... نصوص قرآنی **الملک ولی الغیب**
در بزم و رزم منشور فضل **وصاف** بعجب طنطنهٔ تعبیری درخانقین نفر سلسل • بتواطی نصوص ... بزبان ... و تجدید
صیت طغرانهٔ **مولانای معظم** • و تغزلات کلام ... • با انکه ... در ترتیب برمرامش
کنایت **بخت بخت** که از نغمات و غزل • بنیان و صوص کلام ... جلالی • ... صاحب شعوری
حصار آن شرح بارهٔ زنجیره تخفیف جو ... • سر چون بکته تاران **و عجایب** انجمن افروز محفل ... و ...
تخشیده • وعوض لشکر **اسنار** سخن شنیده • انجمن افروز ... منشور
بنای عیش و آرایش **ملا ظهوری** آزادی
طغرای منصب ...

بجهد السلطان
ابراهیم • در روز رزمهای
فاوت بهر روز رکاب • از برطاوس
هند • زنگبیر برگرفته • موضعهائی که در طلب غلامان
اورنگ افروخته خاطران منصب پروانه دارند • از مطالعه
گلزار ابراهیمی • سمند رها ازین بر گلهای آن ابیات • اوراق معیها کرده اند •
و تشنه لبانی • که لذت آنجیوان در شراب لطایف صلات خضر الال بی روان آب زنگ
ازبابکه نور سر فی فانه اش • که زور شراب بهشت زمزم شنبان رواق اشراق **نعیم بنعیم الانفس و زینب**
از زمره ابد فواید خوان جلیلش • بلند بر خورده اند که جو نعیم بنعیم ... آنکه
الاعلی نمیری بران منصور نسبت • در نصرت ... اینداد میکرد • از عبار
همت • و بیماء مدرار ... بجا صلح •
وادی عبر ذوی ذریع ... بجهان بود
خاطر در زمان ... مبر

این خرمن والا اقتدار نمیشد • و نواهٔ قابلیت و استعداد • که در نشنای افسردگیهای
طبیعت • از تقاضای نشو و نما ممنوع بود • مورق این حدایق ذات بهجه نمیگشت •
و این فقیر حقیر که در معارک فصحا راجل • و در مصانع بلغا • نازل منزلهٔ با قل است •
از خوف تهمت انتحال • و طعنهٔ خطا و غلط • قدم اقدام برین نمط آشنا نمیکرد • لیکن
چون رسم ابنای زمانست • که در توقیر اسلاف بیش از آنچه باید میکوشند • و چشم از
فضایل اقران بعد میپوشند • و تجاهل از تیغ عزمی ورزند که ابواب فتوحات الهی بحکم
الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق بر روی همگنان گشاده • و کاسهٔ دریوزهٔ گدایان
عالم امکان • که بر سواحل دریای رحمت ایزدی • چون گوش ماهی ریخته • چشم بر نسیم **ان**
لربکم فی ایام دهرکم نفحات دارند • هر یک فراخور ظرف همت • فیض پذیر توجه فضل

وافضالند • بلکه از تتبع آثار سلف محقق و معلوم است که همیشه دانشوران • در حق معاصران
همین نسبت در میان داشته اند چنانکه سید مغفور امیر غیاث الدین منصور که از کبار فضلای
مشهور است • همت عالی آن بزرگ در جمیع تصانیف • بر تزییف نقود کامل عیار • معدلِ
حکیم یونانی علامهٔ دوانی مصروف و مقصور است • حتی اینکه در رقم حکمت اخلاق • از
کتاب جام جهان نما • باعمال قوت غضبیه • و ایقاد نایرهٔ لهب کوشیده • لوامع اشراق اسلاک را
که بزعم خاطر آرایان صوامع ریاضت • مبحث صافش از بادهٔ خمکدهٔ افلاطون کیفیت مندتر
و بچشم سرود سرایان صنمخانهٔ صورت • پیمانهٔ لفظش از فنجان طلای گیتی افروز • بر تارک
رومی طلعت روز • دلپسندتر است • عرصهٔ اعتراضات • و مورد مطاعن ساخته • عبارات
خورشید وضوح آنرا که خود بخود چشمهٔ آتش طور • کرم تجلی ظهور است • بقصد اطفا و ابطال
درنیاب اخلاق خود پیچیده • غافل که شعلهٔ عریانرا بخرقه و لباس پوشیدن • خال و مال خود

است • ونمودن ... خوفی
بدریغ کنان • ردع و نمودن • و مهر کاه ابن اوراق نقد
پردهٔ خورشید زیدن • و مهر کسی بسلوک باشند • بر تنقیب ... بسبب
مذمومه • نیابای علما و اشراف اولی بعقد و در خواهند بعض • در زب
شعرا و ظرفا و ... برالناس بطریق ... لطاعن عنا ارباب عزیز اسل • در ...
بملاحظهٔ عموم قضیهٔ البلیة اذا عمت طابت • زنیس آنچه سوده کسالت طلب اسباب ابن دو • بنیاد
تسلیم و رضا • جعفر ... کلان ... را ساخت • العلی ش • فصعب العلی ... الضعیف والشهل ...
منتبه و تنبه گردانید عرتبه • ورنی ابل الالباب ... التهدید دون ... ابر الجمل • بهر چند ابن باشا عز ... از انج
تر دید لعیان العالی رضیعته • ولا ابد دون ... نعفور ... • بار ولی ... و طلای ...
بیچ پیدان • میدانکه جام بلور و کاسهٔ نعفور ...
جنگ اندراختن • خزانهٔ خوش ... از نخص و نقایص ... اصحان
آرا خود • دوربین ... بصواب
الابرکم کلد الابرار

عجاب
ابهای ورضا • ابن بیت تا دیباید • زینت
نداده • بابن ضعفا هرکه مرد غوغا ...
کرید از ضعفا ما نیست • تا رعایت تلک الغفلة
که کرشته نشد از تسلیه ایشان بیگانه دوران • که حیف مرز دارد
نظر وانمود چون از خصایص این بیگانه نتعاره • و مجمع الالانام ننگ نامه
نیابای نقاط متقابله • نظر اعتدال الاتصافات متعاره • که جناب مستطاب این دستور کامیاب
فراخور و دریافت قاصر • بحر برو بسطر می بدیرد بحمد الله • بعد کمالات از برکت بلکه بدر رضی عنقول العرازی
ادام الله ما ثر بعد لله الی یوم الحساب • نفس قدرت الشان بیلا • بعد کمالات و اطاعت امر فانشهم کالامر • بر از افراختن
ترقی فرمعه • فاست بلند بخت بیلا • با فاده صدور و • بلادرا نصب العین جعفر • از
ترقه حال عیار • و تبحص احوال اسکندر • ابن بلادرا • مهم در رودهای علوی
جدا ابرنم سرور • و مشتکر احضور • سر نموده از
تا قبا ابس انوار حسنیت
و بهر دریجی

مشرف بر تفرج باغ و بهار طبیعت گشوده اند • اوقات شریف ضمیر • صرف عوز رسی ملوخواهان
و اصغای مطالب متظلمان نمایند • و قدری صرف تفرج قلب و ترطیب دماغ فرمایند • هنگام جمعیت
حواس و اجتماع خواطر • برخوان نعمان علمای دین • و اصحاب کشف و یقین • که شناسندگان نجوم
هدایت • و راصدان شموس و اقمار نبوت و ولایت اند • در ملکوت سموات عالم جان • تفکر
و تدبر فرمایند • و چندی با سمار و تواریخ نقلهٔ آثار • دیدهٔ اعتبار • بر تقالیب ادوار سپهر دوار
و مجازات ابرار و اشرار کشایند • و از ضیق تحقیق اخبار • که خالص تجارب روزگار و
چکیدهٔ اقلام فضلای بلاغت شعار است • مغز خود را بکیفیت هوشمندی و نشاه
آگاهی پرورش فرمایند • و گاهی باشعار • و افکار ابکار شعرای نامدار • که بالکه اصاف معز ساد در تو جهان

خیال

بلورِ الفاظِ آبدار • وپیمانهای موزون صحیح العیار بپیمایند • کاشانهٔ نظم را آرایند • وگاهی بجهت
تدقیق طبع • وتلطیف ذهن • بنظم معانی دقیق • وخیالهای لطیف گرایند • چنانکه این مطلع
حسن مطلع • که زادهٔ طبیعت آن خجسته طویت است • دقت طبع وحدت ذهن وجودت
فکرش مستفاد میگردد له سلمه الله ای خرم از بهار خیال تو باغ ما • وز چشم نیم مست تو پر ایاغ ما •
بر شمع داغ ما شده پروانه آفتاب • تا کرده یاد روی تو روشن چراغ ما • هر قدر حتال
صنعتان ار وصف مکارم اطوارش محاسن کلام اندوزند • عندلیب طبیتان از طور
بیانش درس قوانین منطق آموزند • سنجیدن این مقوله گوهر که در مصطبه جوهریان
لآلی منثور • بی شبه ومثالست • کار هر کس نیست • وقیمت کردن این جنس دُرر که در سفینه
غواصان بحور شعوری • عدیم النظیر است • هر تنکمایه را دست رس نه • هنوز ارکان تشبیه

علامی است با نسبت • وفی الفور که طبع بارباب سخن • ورود در نظارستان که مجمع نوادر امور •
امجت در سر • شور نقلی نامی غیر عرفی • حافظ ازو بصحیح عبارت • بابا راد اذان •
کرار از آن عرض المثل • بجوم عام • اندکه مانند که از غلبه وصعوبت مجلع
ازکان بعضا • بر گوای بر آرد • وشهرت عالم با نیستی در ملاحی دست وجوه بر نیز •
جامع دبیر • وقعت که صاحبان طلاقت لسان از انشا نثر عاج وابنیه • باشارهٔ جیان ابرو •
جامع برانداز • که در خلوت تعاطی بمطالب که صیدوران درین بر
بیماری • وشت بیدار استعارهٔ هنوز در تخیل مایل •
مجمع ظرائف معانی صحیح • در نظارش مثل
بلند نکته • که دچار ابه
ذهنی تکلم در

ولت التاریخ سنین وشهور است • صورت غریبی مرقوم نیست که بمجموعهٔ ثبات حلگش پرداز
مدیرهٔ باشد در حسن خط گاهی که انامل فیاض بگرفتن خامه غنچه سازد • وقلم شکوفه پنج برگ
ناخن • چنبر عصای نرگس کار کند • ریحان سوختهٔ مشق چلیپا • وبنفشه سر بزیر افکندهٔ نرم خفی گردد •
خط نستعلیقش • تعلیق زلف بتان • وخط یاقوت لبهای خوبان نسخ • وسودای دل دادن
عاشقان بقیاب سیاه • بر شکستهٔ زلف بر تاب محبوبان فسخ نموده • نزاکت قلم بحدی که از
لیقهٔ فرسوده حریر ودارایی توان بافت • واستخوان بندی رقم شکسته بمثابه که در مداد
خاصیت مومیای توان یافت • لالهٔ داغدار خالی که از نقطه انتحال • بر عذار کاغذ الوان دهد •
وغنچه در خار خار قطعه ابری که قطرهٔ گلاب بروانش چکانند • سرو از قلمش بر خط آزادی
خواند • وشمع از دودهٔ مدادش بزرگی دودمان خود را به خجل رساند • اگر نام میرعلی را

نعلمر ریکه خفی نوشت بر گردد • وار قطعه
بر خوبیالد جلیه گردد • در جود ودان نسخ گذراند بیکه
جلیه میر عماد را • در نظر خفی نمایند • خط طینت بام
از عرق انفعال بجا بهر در نظر خفی نمایند • حامه از ابن بیاض
اگر به غبنک خواهد که در خلوت قبول الهاره یابد • خامه از برکه
چنبر عصای دربان مانع داعیهٔ ایاش کرده • خوی که از قلمش نسخ برکرده • نور نظرکه
ابن نعلاو ثلث • خطوط شعاع است • حبه خلعت استعار برد ورنج • از مردم دیده
سپند سوزد • رقم حبه شکنج غزال ختن • بر کاغذ صفای بجای نقاط • نافه مشکین وقرف نبذ •
دربکش حسن خط • کاه که ریشه کند ریحان دماند • اهل ذوق سیاه کرده شبهای وال • وخی
رف بر قص آورند • وصوفیان افلاک را • دار بر ابر بعلو برابنهم
دیران • والمعان النور کاف • وقدران بر نشینه
نقطهای قاف بر فلک ازرا انبیع
الفها تعبیر خسروی
جبر

سرکوبهای بیکویی • در جستجی • ودفاتر لواحید سبحان سنته • منفذ
آنزور رضعت • ندای جستجی شنید • بسید لوزروانست کا بجسن بلون منعطف
نقش حیات خبیث خوانان بعوزش خواند آنکه لفظ کنند با بلاصرض سبق • بعد اسپی بر د
کرد ابیعبرق • که غواص بحر بعنوان شیخ بیایست • دروز نیست • بابعث انطباع عم بعم • جعه
تا کمال نو درنوشتن اعجاز نماست • بر بعث عمر بعلت ز اعداد بینم بر عنت ما یا ز کرده • که خون خاک با باب از ارا
بر دابر ه ز افلاک حلقه بکوش • ز بعد کو بیعت تراز ابدیتم بجا • بیر حسنی بلکه برخیز بعزت
بنفخ بر خیزد • ور خشن سبکغنان از نجیزد • مرجع شعاع سر ابستان • انجیز ان ابط
کبیر کاه رفتن • با خروج شعاع همسر است • در قلم • جیدال سر کاب • ازکی ز نی
روانی در مداد • و شنا بسکه در قلم • نسبت حرف • تراز نعطا بر بر زنی • جیغ فی زوال
تا مبر کیسه قلم به نسبت حرف • نبرک کام مسل • نعط بر بر زنی
هبرون جسته • ازخضر جوش بش

درفکر اشتغالست • ومطایای اقلام درا باطع ماہی السطور • بی حدی شوق انگیز صریر جاری
وسیّال • اگرنه وصف قرار وارام فارس درخانهٔ زین • وتملک اعنّهٔ مراکب سرکش • درغایت
استیلاو تمکین • مکنون خاطر گلگ سپاس میبود • عطف عنان آن توسن واسع الجری • ازین
میدان بی پایان • مقدور بازوی مقدرت و توان نخواهد بود • وقت آنست که قلم
ناصیه از بجود این میدان گردآلود برداشته • در هوای فضای دیگر • نفسی تازه استنشاق نماید
لمنشیه تاهست فلک خنک فلک رام توباد • آفاق تمام دور ایام تو باد • هرچیز که از عالم بالا طلبی
مانند هما فتاده در دام تو باد • حکمت در تالیف قوای سماوی وارضی طلسمی بسته • که چار فصل
بربخات نیسان • وثمرات آبان • وخرمی بهار • ورنگینی خزان آراسته • بار بهار تا از
برگ شکوفه • نهالی پر در حریم باغ نگسترانده • ضعیفان سبزهٔ نازک اندام سر بپهلو نخوابانند •

جهان

والها

ونسیم صبا تا فوایح مجمر گلهای جاررا • بکافور صبحگاهی معتدل نسازد • از خوف زکام • بمشام
سحرخیزان نرساند • امزجه طبایع از تخته سطوتش بمرتبه ایست • که باده را با آنهمه زور
چه حد • که بافراط رطوبت • نقش لطاعت و انقیاد • از لوح واهمه وقوای دماغ زایل تواند ساخت •
یا بخار آشوب طلب را چه یارا • که در معمورهٔ بدن • اثارهٔ غبار فتنه • چون صداع و دوار
آشکار تواند نمود • بغیر ابر که بطرف گریز و حمایت میگساران • منظور و مقصور است •
وبجز سیل عدیم الشعور که بسبب کدورت ذهن • در عدم دریافت مثال • و ترک
امتثال معذور است • عربده و خروش از هیچ حریفی متصور نیست • مگر ساز در پرده کاری
صدای بلند کند • یا آواز در پس دایره • زور بر نفس آورد • یا از مرکز اعتدال بالا نهد •
تاثیر تربیت این هنرپرور • وخاصیت ارادت خاطر انور • نغمه و آهنگ را • چنان در

طبیعت سازِ وجود • آواز نغمه که آرکی • دست از نغمه بردارد •
مصالح بود یا نخود • وجهها از تعلق بگردد • یا
واگر رنغ صوت • از آن • طبایع میل طبیعی را مناسبت
از نجگاه • وگاه • بیرون گذارند • طبایع مصلحی را دانسته از آنکه قانیان رود و نخاد •
رقص واصول • وموافقت ضرب ونطق • یا از اصول زیرها بیرون نگذارند • ودکی با نوروزن
کاسه آبکی باد • آهنگ لیم از آنکه • روانی آب • و حیوهای موزون در نشست و قیامت
انداز • بیرجمون • با انداز • دور و سحر از نوکردن وزنی • وفایه
نغمه • از برزنان سحر • کار افزاست • دست بالا برده • و نخل بوده
وجلوه کنان • تار • بانداز نخوی از اصفاء • از اصول عناصر • بتنبل وخفیف
یاریکان تکلیف نقی آورده • آن نیکو • نوازان سرغ نفوز صدا •
شنوند • آن ریکه • سراپا مشغاف • بر آوردن •

آرایش•
و این دیگر بسا• کف بر هم
برکه رضوان را• کارشناسان دانند
زدن تعلیم دهند• آن آبهای عنبرآلود نقوش رضیه• بنیای
که هر یک گاه آینهای عبیرآلود والنبیر عدیده الشعور• برابر خاطر
نقش مراد نیز باشند• و طبایع نجوم سماوی• و در فصول صدر آبای علوی• در نوم
مقطور و منشور• موافقت ادوار نجوم خواهد بود لمنشیه آن آفتاب که بر علوی نجاد او• تا بینند
خاطر جوی این فرزند یگانه• در چه مرتبه خواهد بود• تا موج صیت او بر طرف عدل و داد او• فلک اعتبار
ذکر تو یار تو• در دو ره ماه چنگ و دف ست از هلال و بدر• پیوسته از صوت بسیط و بلند موج• نغلو باب را خصم
تا با سپهر طالب نقش مراد تو• بهر جا بلبل با طوطی سا• از خضر ارث اخضرار
اکنون در مقام تغییر اسلوب کلام• بیان ارتقای بلاغت
دیگر است• و حطیب بازار زبان طرحی بنیای
نامهٔ دیگر• کلاسیان طرح می‌اندازد
که ذکر نعوت ذات سامی مستتبع وصف محاسن متعلقات عظیم• قلمرو این سواد معظم سا• بذکر
آثار عظیمه• و ابنیهٔ رفیعه• و جلایل خیرات• و مآثر توفیقاتش• توسیع داده•
ذات العماد• بلکه اقلیم بهشت بنیاد• در فضای صفحه‌ای چند با تمام رساند• و حکم نسخ
بر کتابهٔ ایوان کسری• و رونق خورنق خواند• با آنکه سنین حکومت• و ایام وزارت
این صاحب همت بلند اقبال• تا حال قریب بهفت سال است• آثار همت آسمان رفعتش•
در ممالک چندان است• که اگر بنای کلام بر تفصیل آن گذارند• سرمایهٔ بلاغت این بی‌بضاعت
بوضع اساس آن کفایت نخواهد نمود• لهذا آنچه مهندس معمار خیال• احاطه و اشتمال
بر اجمال آن تواند نمود داشت• بر لوح بیان و تختهٔ اظهار• نگاشتهٔ قلم اختصار میگردد•

جهان

اولا

اولا در بیرون جانب ... اجلال
بجوار العتبات العلیه• ظل اقبال• برنگارنگ
ارزانی زعیم• ظل اقبال• منار الدراری
بحمد و سلطنت این بلاد• آنکه قبله• بنای آن آن رضا تاب
سابقاً که قطع نظر از رضا رست• نزدیک آنکه آن رضا عیب• از دار
منهدم• با شرف ابتدا کرده• چنانکه مبانی برابر اسا• بیعت• بنمود
الامام که کوفه حکایت بیکرد• و بسی از بر اجلیل از سنخ تصرف اهل کتاب•
معمار همت• و مهندس فکرتش• بسنای آن منازل بر زوار و زیارت• برخیم عمارت اوصرم
بر روی صفحهٔ ملک بنیادگاه نظر بخیر و رزق مرز و بوم• بنقود و بعد و دست• رعیت العظم• در اینکه الخ کی آن
مغنی بنا• عمارتی رفیع• و دیوانخانهٔ وسیع• شش تطلع ابنیه و بخارای و رفوقانی• دو هم بنای نغمه
بطرحهای مجدد با تمام رسید• و این ضمیمه• در وصف آن آلخ خانه• در ازبان جانان
لمنشیه آصف فرمان که کردون اقتدار• بمعدلت
شفیع با اعتدار• صورت نقش نصو فرازدی
منشور در بر صحبت او
مشتری

چرخ اطلس پردهٔ ایوان او ❊ ماه و کیوان خادم و دربان او
زهره در بزم طرب رامشگرش ❊ اختری در تیغ بهر مجمرش
خانهٔ بسیار کس آباد کرد ❊ منزلی هم بهر خود بنیاد کرد
وه چه منزل آنکه از وصفش قلم ❊ هست در سیر گلستان ارم
منظر عالی که از دامان خاک ❊ رفته بالا بهر ستونش تا سماک
از هلال خویشتن بیاساخته ماه ❊ قالب کج بهر طاق جام گاه
زهره میتابید از روشن‌تاب ❊ ریسمان کارش از تار رباب
هاله از بهر گچش غربال بست ❊ هالهٔ او بود میزان سال بست
نور و دلو چرخ گردون روز و شب ❊ بهر آب او اندر طلب
جملهٔ اسباب چون ترتیب یافت ❊ جوهر اول بمعمار شتافت

طرح این شکل خورنق ریختند ؁ در گلشن عیش و نشاط آمیختند ورق

قصر این دیرکهن را تازه کرد ؁ چرخ را چون نه فلک شیرازه کرد

هست تا اجرام علوی را مدار ؁ هست تا اجسام سفلی را قرار

باد جاری همچو فلک فرمان او

باد ثابت بر زمین بنیان او

دیگر از مآثر توفیقات • و محاسن مبرّاتش • آنکه در سال دویم از قدوم فیض لزومش • گنبد مسجد
جامع جغتائیه • که بسبب مرور دهور • و تمادی اعوام و شهور • منهدم شده بود • بسعی همت والا
نهمتش • کسوت تجدید پوشیده • بمقتضای سنعیدها سیرتها الاولی صورت اتمام • در کمال
متانت و استحکام یافت • امید که ثواب طاعات متهجدین • که آناء اللیل و اطراف النهار • در ان
بقعه
شریفه بوظایف
عبادات • و اقامت صلوات
اشتغال مینمایند • بروزگار فرخنده [illegible]
آثارش [illegible] عاید گردد • دیگر از آثار [illegible]
باغ مجدد • متصل بباغ شاه است • [illegible] • و نزهتگاه بهشت [illegible]
[illegible] سابق • در ان وسعت [illegible] • [illegible] • قابلیت آن [illegible]
بعمارتی چند دلخواه که بود • [illegible] • [illegible] • در [illegible]
حوالی [illegible] • [illegible] • طرح انداخته • [illegible]
باغی وسیع • و عمارتی [illegible] • [illegible] • [illegible]
صفحه [illegible] • [illegible] • [illegible]
حاصل [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible]
و صفحات [illegible] ایام • [illegible]

[illegible]
[illegible] • [illegible]
نمیتوان [illegible] • خوشنما [illegible] • [illegible]
مقابل [illegible] • [illegible] • [illegible]
و [illegible] • بانضافه [illegible] • [illegible]
بنای [illegible] • و [illegible] صفات در آمده • و [illegible] • [illegible]
دیگر از جمله مصنوعات [illegible] آن [illegible] • [illegible] • [illegible]
که در [illegible] • [illegible] معتدل الهوا • [illegible] • [illegible]
بر [illegible] • [illegible] آن مکانست • آب روشن [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible]

نخواهد داشت • آبش صاف و در نهایت برودت و عذوبت • و هوایش شفاف و در غایت
لطافت و رطوبت • ماهیان دریاچه صافش • بسکه خود را در شبکه سایه موج دیده از
از شست صیاد رمیدن نمیدانند • و مرغابیان بحیره شفافش • گاهی که از خوف جوارح
غوطه ور شوند • از چشم دشمن غایب شدن نتوانند • گوییا آب روشنش شعاع باصره است
که از عصبتای مجوفتای فواره بیرون میآید • یا صور علمیه است • که از دو دیده روشن
بحوض لطیف حاسه مشترکه میریزد • حوضهای مرمر باطالة اللسان فواره • در خودستایی زبان
بطعن کوثر دراز کرده • و دیدهای [illegible] • از پلک سنگهای لب گردان • چشم عیون
اصحاب کشف و شهود • اشک شادی ریختن آغاز • درختان چتر نموده • بر اطراف حوض صف زده
از مکان محمود فی سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود حکایت میکنند • و میوه های الوان

واطعمهٔ گوناگون • بر نعیم مقیم **وفاکههٔ مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون** اشارت مینماید
خیابانش • صراط المستقیم بهشت برین است • یا سوآء الطریق شرع مبین • هر طرف
گلهای محمدی • بر فراز گلبن سبز فام • از مشکات کثیر الانوار **جعل لکم من الشجر الاخضر نارا**
چهرهٔ گلناری بر افروخته • مظهر تجلیات جمالند • و هر جانب جدول آب روان • از عکس
گلهای الوان • در مشاهدهٔ غیب و مثال • دیدهٔ بادامش • در تماشای گلهای رعنا محو و حیران
و دهان غنچهٔ مشکفامش • در خیال بوسهٔ ساق درختان • چهرهٔ امرود بر فراز درخت
چون طلعت صبح • در آغوش مریم نیکبخت روح افزا • و نخل زمرد پوش سیب • بر لب آب حیوان
چشمهٔ خضر بر سر خیابان پا برجا • شاهد شفتالو بکام دل زندان بوس و کنار طلب • از اوج
استغنا سر فرود آورده • و عذرای تاک از طارم کبریای هودج ناز • با هزاران شوخ چشمی
برقع برگ یکسو فکنده • در پرده آغاز خودنمایی کرده **القصه** حدیقهٔ ایست حاوی بقوا که

صفحهای گلزار دیو بهار • از طلوع و بسی ارتجاع ...

چشم نجوم فلک بوقلمون • جای برین طرح و رنگین • از گلخن تجارات ارضی • در ... و ناخوانده بناه رفتنانی • دور و عیون حرارت گرفته • و کرم خانه بارستان • بر شاخهای آسناد
ارتکن که مربع ورق • و جلهای لندن و استبرق • و بنای برین فرح و دلکشا • برینه
و از نسرآغاز • دامن لنگ • بلطف و نقطه‌های نقش نکوند • وطلا خانه اکلهام ... است
ونحو با وجود کوچکی بابت بزرگانه • وسعت مرداد • کیناخدام وسیع باحت فلک بسقف برجام سپهر
جانبی که درین اوراق بانجام رسید • بلند ایوانات که درین دوره زمان یادگاری آمد •
دولت عالی • درین غنچه عمارت جوهر و گنبد **دیگر** ارغوانی آن مرغزار
کنکرهٔ رفعت زرفشه جوزا • بهشت با دوزان جراغ
ارتو بنایی که به هوهت باقی • گذشته
رنگارنگ مشحون **لمنشیه** زخر
و در وصف ابیات بگلها
گوناگون •

اقتدار
بذیرفته • گوهر و اکیلو
وصف کرده به بدین اعتدال • و
زرنگار بهرینه بتنوال ارشنیده • هر قطعه از رشک شنگرف
رحانش • سطح است مستوی • جبههٔ صفحات اصطرلاب • و هم
آراسته بجانش • عنکبوتیست • بر ستاره و آفتاب • حلقهای شمسیه
از دو جانب خوانانش • بچاو بنفعیت بلیست که بجای لطیف • جعفر و روح صوانی از ابنه
اجزای بدن ازان منبعث گردیده • و گنبدهای بارد الطبع جار و حیض • بطون تلاکه د همت گردید
خضاب با هزاران عکس و مثال • درمیان آن قرار گرفته •

درر

اعدال

دیگر از آثار فضل و افضالش • مدرسه ایست مختصر • مبنی در فضای محقر • و آن موضع بود
محاط بجان و خانه چند • که توسیع آن مستلزم تخریب پاکی • و قطع مواطن میشد • و خرابه
بود محیط باجسام خبیثه • که خلایق از ارایح جیفه و قاذورات ملقات دران • در تعب
بودند • لاجرم بجهت ازاله مکروهات ازان مکان • و ترفه حال مترددان • و اهل جوار آن
تا مای در باب آن عیی آلوده به شیی فرموده کالی که در مکمن غیب بعنایت ازلی • در شان آن
مکان متعذر متعذر بود • بهدایت الهام دریافت نموده • صورتی که در قابلیت آن موضع
ممکن و متصور بود • از قوه بفعل آوردند • و در سنه هزار و صد و یک • مدرسه کوچک •
جهت طلبهٔ علوم بنا فرمودند • گوییا شکل مربع آن که از نهیا کال اهل قرآن آراسته •
بمصاحف و صحایف مشحونست • هیکل مصحف است • در بغل این بلدامای • و حجرهای آن
که بگنبدهای صنوبری پوشش یافته • هر یک دلیست در سینهٔ این شهر • منبع روح ایمان
و علم دین • امید که یوماً فیوماً ابواب توفیقات ربانی • و تاییدات سبحانی • بروجنات اقبالش
متفتح گشته • سال بسال بلکه روز بروز • کارنامهای نامی در وصف بقاع الخیر • و مبانی مبرّاتش •
بدین سیاق الحاق یابد ∴ بعون الله و توفیقه ∴

بعهد خسرو عادل سلیمان ∴ محیط دانش و دریای احسان ∴ خدیو مهرجاه عالم آرا
سپهر عدل و احسان و مدارا ∴ رضیت عدلش انسا باد عالم ∴ رضوت سازند لشرشد عالم
نسیم خلق عاشش چمن خوشند ∴ گلاب از لالهٔ تصویر جوشد ∴ ز برق تیغ او یکسر نیستان
شده سیخ کباب از تره شیران ∴ ز عدل او بصلح آهو از ببر ∴ ز جلد خود پلنگ آورده محضر
بدریا کز خدنگش سانه آرام ∴ شود فلس زره بر ماهیان دام ∴ ز بیم عرصه بظالم تنگ کرده
شده تیر شکارش شیر برده ∴ بنازد سکهٔ شاهی بنامش ∴ هزاران قیصر و خاقان غلامش
بنامش خطبهٔ کشورستانیست ∴ نقوش افسر صاحبقرانی ∴ شهنشاهی که عدلش عالم آراست
بتعظیمش فلک از جای برخاست ∴ بامداد وزیر عدل آیین ∴ سپهر دانش و آرام و تمکین
بپیشش حاتم طایی باجمال ∴ کند در یوزهٔ طور کریمان ∴ مروت پیشهٔ انجم آفرین
عدالت شیوهٔ حاتم قرینی ∴ گرامی گوهر بحر معانی ∴ ادافهم رموز بی زبانی
یگانه گوهر دریای فطرت ∴ شفیعا شمع جمع بزم دولت ∴ چو لطف شاه دیندش رهنمون شد
رواج علم و دانش روزفزون شد ∴ بسعی آن وزیر پاک طینت ∴ چنین خوش بنایی یافت زینت
بنای مدرسی فرمود در یزد ∴ تو گویی کشورش افزود در یزد ∴ خدا یا اینچنین مدرس کی یابد
که عمر بانیش از صد فزون باد ∴ تعالی الله چه مدرس مخزن فیض ∴ که هست از نرگس گلشن فیض
چه مدرس چه چو دل در سینه جا کرد ∴ که خاکش هست کحل چشم ادراک ∴ در شریر طالبان از فیض باز است
مقیمش در دو عالم سرفراز است ∴ سرشته خاکش از آب فضیلت ∴ بود منزل اهل بصیرت
فضایش چون بهشت از فتوح ∴ بنایش چون اساس علم محکم ∴ چنین مدرس نه بیند چشم دوران
ز آفاتش خدایا دور گردان ∴ چو طبع اهل دانش باد مسرور ∴ چو چشم اهل بینش باد پرنور
رقم زد کلک عرفان باد لشاد ∴ بتاریخش تمام فضل آباد
دگر از سر اخلاص ع داد ∴ مقام دانش و آمرزش آباد ∴

خاتمه

چنان این قلیل البضاعه • [illegible] تمام زنع

عدیم الاستطاعه • بنا بر تحریر [illegible] زینب • تا چو [illegible] کتابه

نادان متخلص بعرفان • بنا بر ابنیه جناب بیکمال • [illegible] وعیان غرض کسی ننگ نکرده •

انا کز خیال • نفیسی که بر ابنیه • بر دولت همت فقع عیون [illegible] والحاق آن

بند روجود • مطبوع بن بجود • بر ذمت همت • سبحه داری که از مورد [illegible] لالا فضل [illegible] بلاغت [illegible]

وحقی لازم بر ارفضای [illegible] وادای قرض • دانست که [illegible] نظر در ترتیب [illegible] راضی شود • [illegible]

وصلطه دعای که تجدد وانصرام زمان • از [illegible] واستطاعت [illegible] بدایع [illegible] ربیع [illegible]

علیه عد النطق ان لم یسعد الحال • [illegible] که اضبا [illegible] در فصل ربیع [illegible]

در خصوص [illegible] • اما آثار سنگهای ممدوح • [illegible] • روی کار [illegible]

تنالد • [illegible] بیبود • [illegible] فلک • از بسیار حرارت بر

باردر [illegible] • [illegible] اما

وما [illegible]

تا [illegible] آفتاب

بقوت

سکانه

نوبت دوران زمان بصهبای گلرنگ بهار میکشید • وقوت روح از بوی کباب حمایت شام امل میرسید •

روزگار که از تطاول سلطان دی • هر شب طومار روز دراز بشکوه سیاه میکرد • بمیانجی خورشید

اعتدال راضی شد • وفصول سال • در دیوان قضا • بجواب سدید • ذلک تقدیر العزیز العلیم •

رسیده بمهر مدور مهر معنون گشت • منشور رتق وفتق امور بنام عامل طبیعت • ومزبر

نامیه نفاذ یافت • وطلیعه لشکر بهار • از قدوم قبایل ریاح لواقح آشکار شد • قوس وقزح

چون کمان کروهه • بنادق ژاله بیخ وبرف ریختن گرفت • وجرات ثلاث • چون حملات

فوارس حرات عرب • دود از نهاد بنی اصفر برف کهنه بر آورد • نوعروسان اشجار • بیاری

بخت سبز • کز تیز برق سا • بزمرد برگ از شاخ • از خود رفع کردند • واطفال سبزه نورسته از خوف

نهیب رعد • پنبه شکوفه در گوش نهادند • فاخته از شوق موکب بهار • رو بهر سو کوکو زدن
گرفت •

ومرغان چمن • از گوشه وکنار برسم استقبالیان • بال ونغمه گشوده • آغاز دف وآهنگ مزمار کردند •

لاله برساق درختان بارور • زنگله بند محمل نوبهار بود • وگلبن برای غنچه پردگی • هودج آرای

مخدرات استتار • نقش بند ربیع در کارگاه چمنها طرح زربفت بنگی دنیا فکند • ونساج طبیعت

از تار وپود شعاع • نهال دوخانه سبزه نسیج کرد • سرو آزاد • قبای گرد آلود چون جوار تول

شست وشو داده • کرده نیلوفر چون قوم موسی • برروی آب فوج فوج بجلوه درآمد • بنفشه

چون خیل مور • روی دشت فرو گرفت • وشکوفه چون سپاه ملخ در جو هوا به پرواز درآمد •

آب از خشایش ریشهای کهن • آتش لاله وگل برفروخت • وهوا از پرمایگی عطار چمن • به نثر

مشک ختن • باردست پیش گرفت • قنات نقره وطلا • از تاثیر حرارت هوا • در بوته گلزار زرد

ونسترن • گداز وانعقاد پذیرفت • گل تاج زر سرخ • بمروارید شبنم غلطان ترصیع داده •

زکوی بند بدایع • وطرح انواع صنایع [illegible]

همه فنون [illegible] فلکان نقشات [illegible]

[illegible] مخدرات [illegible] بهار •

وارا [illegible] هوا • [illegible] صنایع است • [illegible] از لطف هوا • و

[illegible] بسیار [illegible] بانتظام آمد • [illegible] قوت نامیه

الحان [illegible] فتنه • [illegible] معدل الانهار • نقاد [illegible]

تعانق [illegible] بالا [illegible] برابر • اطفال [illegible] • خاک • در صورت [illegible]

[illegible] بودن [illegible] • تا [illegible] نسناس • ذوق [illegible] • باد درار

اعواز [illegible] درخت نوبهار [illegible] آیین • ارسام

صحن ناغوا • فتنه بهای الوان [illegible]

ابرکلی • براوراق • گلریز

حم فروی • بر [illegible]

نازدان •

و جمله شبان
استار انجم بسان … بجلوه گاه
زینت زینت انعار آراسته و مشاطه
عرض در صحن گلشن ورنگا جوانان چمن و بستان
بار بهاران جنت احیای اموات علیه آسا دم از اعجاز زهر الله
یحیی الارض بعد موتها میزد و باد دمیکه بنای کاخ خاصیت یحیی در صحن چمن بگلشن
و بدیدن کوره دستان در کشت سنبل ریحان آفتاب رونق میکرد و زبان بیج ترکی
بیعثق الان بوده که عرتبه مختص انباط و دهام قلبی قال العلی بتبعیه النعوت
ان بر کرده متاع تبلاوه فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها و ناشید بروله
مانند صوفیان شتاله و دبیر انوار باضعیت عنص لطف باران افوار
آنکاهیافته بجمله کشت خشنده صبا شت باد انجا
وصبا نی که ازیغه صیا
سبحه بار ارغنه
بنجه
ونجه در آستین کشیده بود دست بدعای حکام عدالت آیین گشوده **القصه**
در چنین فصلی زبان خامه چنین سوی نگارش این چنینهای گلی شده باند از قمریان
سحر خوان کلمه چند ادا نموده این فصول شمت تحریر و صورت تسطیر پذیرفت

آهم چو سرو در چمن روزگار ماند ❊ این مصرع بلند زما یادگار ماند ❊

رنگین ۶

خامس تبارک الملک فی … ثلاث مرات
ثم اقرأ سورة آل عمران ثم تبلغ انه الملک و بعد ذلک قل رب
ثم یکبر ثم فیه خلالها و ثمها تبلغ انه و یقع عنه و بیده
هذا الدعاء سبع مرات و دفع الله عنا الغم و فرج الهم و ما صبنی ذی الوعد
اللهم یا فارج الهم و یا کاشف الغم بالآیة الا انت فرج عنی
و یا ابو علی الغیث و اقبض و انقض خبر و نیتی و اقنع و الرحمن
حی و فرخ و انقض عنی بحق الرحیم … النعم
و العافیة

عن الصادق علیه السلام ان فی الانعام اسم الله الاعظم فی سبعین موضعا فمن کانت له الی الله حاجة
فلیصل اربعا بالفاتحة و الانعام فاذا سلم فلیقل یا کریم ۳ یا عظیم ۳ یا اعظم من کل عظیم
یا سمیع الدعاء یا من لا تغیره اللیالی و الایام صل علی محمد و آل محمد و ارحم ضعفی و فقری و فاقتی
و مسکنتی یا راحم الشیخ یعقوب حین رد علیه یوسف قرة عینه یا من رحم ایوب بعد
طول بلائه یا من رحم محمدا صلی الله علیه و آله و من الیتم آواه و نصره علی جبابرة قریش و
طواغیتها و امکنه منهم یا مغیث یکرره مرارا فو الذی نفسی بیده لو سالت الله بعد ذلک حوائجک
لاعطاک و من قرأها کل لیلة کان من الآمنین و لم یر النار ابدا **ایضا** عن الشهید الاول قدس سره
من اراد رؤیة احد من الانبیاء او الائمة علیهم السلام او و الدیه او احد من الناس فلیقرأ
و الشمس و و اللیل و القدر و الجحد و الاخلاص و المعوذتین ثم یقرأ الاخلاص مائة مرة و یصلی علی النبی و آله
مائة مرة و ینام علی الجانب الایمن علی الوضوء فانه یری ما یرید و یکلم بما یرید من سؤال و جواب ان شاء الله
و من عرضت له مهمة و اراد ان یعرف مصیر الحیلة فلیقرأ حین یاخذ مضجعه الشمس و و اللیل
کل واحد سبع مرات ثم یصلی علی النبی و آله حتی ینام فانه یری شخصا یاتیه و یعلمه وجه الحیلة فیه
و رایت بخط الشیخ الشهید قدس سره من دهمه امر فلیبت طاهرا متطهرا فی فراش و ثیاب
طاهرین و لا تکن معه امراة و لیقرأ کل واحد من الشمس و و اللیل و و التین سبعا سبعا
ثم لیقل اللهم اجعل لی من امری فرجا و مخرجا فانه یاتیه آت فی اول لیلة او الثالثة او الخامسة
او السابعة و یعلمه المخرج مما هو فیه ۵ عن النبی صلی الله علیه و آله قال من صلی یوم الخمیس اربع رکعات

رب وفقني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولي الحمد ومستحقه وصلواته على خيرته من خلقه محمد وآله وسلم كثيرا وبعد اطال الله بقاء الاستاد السديد وادام له العز والتاييد والعلو والتمهيد فانني مثبت بتوفيق الله عز وجل وما وهب من التسديد طرفا من المقال في المعنى الذي كنت اجريت منه جملا بحضرته من الدلايل على ايمان ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف رضي الله عنه وارضاه المنتضية من مقاله وفعاله التي لا يمكن دفعها الا بالعناد وان كنت قد اشبعت الكلام في هذا الباب في مواضع من كتبي المصنفات واماليّ المشهورات ليكون ما يحصل به الرسم في هذا المختصر تذكارا ولما اخبرت عنه بيانا وفي الغرض الملتمس منه كافيا وبالله استعين فمن الدليل على ايمان ابي طالب رضي الله عنه ما اشتهر عنه من الولاية لرسول الله صلى الله عليه وآله والمحبة والنصرة وذلك ظاهر معروف لا يدفعه الا جاهل ولا يجحده الا بهات معاند وفي معناه يقول رضي الله عنه في اللامية السايرة المعروفة

لعمري لقد كلفت وجدا باحمد ∴ واحببته حب الحبيب المواصل

وجدت بنفسي دونه وحميته ∴ ودارات عنه بالذرى والكلاكل

فما زال في الدنيا جمالا لاهلها ∴ وشينا لمن عادى وزين المحافل

حليما رشيدا حازما غير طايش ∴ توالى آله الخلق ليس بماحل

فايده

فايده رب العباد بنصره ∴ واظهر دينا حقه غير باطل

ومن تامل هذا المدح عرف صدق ولاء صاحبه برسول الله صلى الله عليه وآله واعترافه بنبوته واقراره بحقه فيما اتى به اذ لا فرق بين ان يقول نبي صادق وما دعى اليه حق صحيح واجب وبين قوله فايده رب العباد بنصره واظهر دينا حقه غير باطل وفي هذا البيت اقرار ايضا بالتوحيد واعتراف لرسول الله صلى الله عليه وآله بالنبوة وفي الذي قبله مثل ذلك حيث يقول وهو يصف النبي

حليما رشيدا حازما غير طايش ∴ توالى آله الخلق ليس بماحل

يعني ليس بكاذب متقول للمحال وما بعد هذا القول المعلوم من ابي طالب رضي الله عنه المتيقن من قبله طريق الى التاويل في كفره الا وهو طريق الى التاويل على حمزة وجعفر وغيرهما من وجوه المسلمين حتى لا يصح ايمان احدهم وان اظهر الاقرار بالشهادتين وبذل جهده في نصرة الرسول عليه وآله السلام وهو في امر اشهر وطريق اقرب لانه لم يثبت لابي طالب رضي الله عنه وهو معروف في نثره ونظمه الذي يسير عنه الركبان ويطبق على روايته نقلة الاخبار ورواة السير والآثار مع ظهور نصرته للنبي صلى الله عليه وآله وبذل نفسه وولده وماله واهله دونه ورفع الصوت بتصديقه والحث على اتباعه كان اولى ان لا يثبت للذين ذكرناهم ايمان وليس ظهور اقرارهم وشهرته

يبادر بظهور اقرار ابي طالب بدا في الوضوح اعترافه بصدقه ونبوته وكهم مع ذلك
في التاخر عن نصره ومن خذلانه والفرار عنه مالا يخفى على ذي حجى ممن سمع الاخبار
وتصفح الآثار وهذا الامر لا فصل فيه ثم ان اباطالب رضي الله عنه يصرح في
هذه القصيدة بتصديق النبي صلى الله عليه وآله باخص الفاظ التصديق ويباهي
في نصرته عليه السلام وبذل المهجة والاهل دونه حيث يقول

الم تعلموا ان ابننا لا مكذب ∴ لدينا ولا يعبأ بقول الاباطل
وابيض يستسقى الغمام بوجهه ∴ ربيع اليتامى عصمة للارامل
يطوف به الهلاك من آل هاشم ∴ فهم عنده في عصمة وفواضل

الى قوله حيث قال

كذبتم وبيت الله نسلم احمدا ∴ ولما نطاعن دونه ونقاتل
ونسلمه حتى نصرع حوله ∴ ونذهل عن ابنائنا والحلائل

وفي هذه الابيات ايضا بيان لمن تاملها
في صحة ما ذكرناه من اخلاص ابي طالب رضي الله عنه والولاء لرسول الله ص
وبذل غاية النصرة له والشهادة بنبوته وتصديقه حسبما ذكرناه وقد جاءت
الاخبار متواترة لا يختلف فيها اثنان من اهل النقل ان قريشا امرت بعض السفهاء
ان يلقى على ظهر النبي صلى الله عليه وآله سلا الناقة اذا ركع في صلوته ففعلوا
ذلك وبلغ الحديث اباطالب رضي الله عنه فخرج مشتطا ومعه عبيد له

فامرهم ان يلقوا السلا عن ظهره ويغسلوه ثم امرهم ان ياخذوه فيمروه على
اسبلة القوم وهم اذ ذاك وجوه القوم وحلف الله ان لا يبرح حتى يفعلوا بهم
ذلك فما امتنع احد منهم عن طاعته اذل جماعتهم بذلك واخزاهم وفي هذا الحديث
دليل على رياسة ابي طالب رضي الله عنه على الجماعة وعظم محله فيهم وانه ممن يجب طاعته
عندهم ويجوز امره فيهم وعليهم ومباشرته غضبه لله عز وجل ولرسوله وحميته
ولدينه وترك المداهنة والتقية في حقه والتصميم لنصرته والبلوغ من ذلك الى
حيث لم يستطعه احد قبله ولا ناله احد بعده وقد اجمع اهل السير ايضا ونقلة
الاخبار ان اباطالب رضي الله عنه لما فقد النبي صلى الله عليه وآله ليلة الاسراء
جمع ولده ومواليه وسلم الى كل رجل منهم مدية وامرهم ان يباكروا الكعبة فيجلس كل
رجل منهم الى جانب رجل من قريش ممن كان يجلس في الكعبة وهم يومئذ سادات اهل
البطحاء فان اصبح ولم ير للنبي صلى الله عليه وآله خبرا او سمع فيه سوءا اومأ اليهم
بقتل القوم ففعلوا ذلك واقبل رسول الله ص الى المسجد مع طلوع الشمس فلما
رآه ابوطالب رضي الله عنه قام اليه مستبشرا فقبل بين عينيه وحمد الله عز وجل
على سلامته ثم قال يا ابن اخ لو تاخرت عني لما تركت من هؤلاء عينا تطرف واوما
الى الجماعة الجلوس بفناء الكعبة من سادات قريش ثم اومأ الى ولده ومواليه اخرجوا ايديكم
من تحت ثيابكم فلما رأت قريش ذلك انزعجت له ورجعت على ابي طالب بالعتب و

والاستعطاف فلم يحفل بهم ولم تزل قريش بعد ذلك خائفة من ابي طالب رضي الله عنه
مشفقة على انفسها من اذى يلحق النبي صلى الله عليه وآله وهذا النصر الحقيقي من
صدق الولاية وبه ثبتت النبوة وتمكن النبي صلى الله عليه وآله من اداء الرسالة و
لولاه ما قامت الدعوة ومن لم يعرف باعتبار ايمان ابي طالب صاحبه وعظم غناه
في الدين خرج عن حد المكلفين على ان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يزل
عزيزا ما كان ابو طالب حيا رضي الله عنه ولم ينل به من عظائم الاذى معصوما
حتى توفاه الله تعالى اليه نبئت بمكة ولم تستقر له بها دعوة واجمع القوم
على الفتك به حتى جاءه الوحي من ربه فقال له جبرئيل ع ان الله عز وجل يقرئك
السلام ويقول لك اخرج عن مكة فقد مات ناصرك فخرج صلى الله عليه وآله
هاربا مستخفيا بجنح وجه وبيت امير المؤمنين صلى الله عليه وآله بن لانه على
فراشه موقيا له بنفسه سالكا بذلك منهاج ابيه رضي الله عنه في ولايته ونصرته
وبذل النفس دونه فكم بين من اسلم نفسه لعدوه وشراها الله تعالى في طاعته
نبيه صلى الله عليه وآله وبين من حصل مع النبي صلى الله عليه وآله في امن وحرز
وهو لا يملك نفسه جزعا ولا قلبه هلعا قد اظهر الحزن وابدا الخوف شاكيا
في خبر الله تعالى مرتابا بقول رسول الله غير واثق بنصر الله عز وجل آيسا من روح الله
ظانا بنفسه في الشهادة مع نبي الله صلى الله عليه وآله حتى نطق القرآن بشكه

و

ونزل ما قاله بخلاف ما ليكه وصرح بصرف السكينة عنه لفقدانه نيته وبين من وصفنا
حاله في طاعة ربه والصبر على الاذى في جنبه لا يخاف في الله لومة لائم لشدة نفسه
فاكد معارفه وما اختص به من البسطة في العلم والجسم لمكانه من الله تعالى وما اهله له
من خلافته ان هذا العجب في القياس وغفلة خصوم الحق عن فصل ما بين هذه الامور
حتى عموا فيها عن الصواب وركبوا العصبية والعناد لا عجب والله نسئله التوفيق
ومما يؤكد ما ذكرناه من ايمان ابي طالب رضي الله عنه ويزيده بيانا انه لما قبض رحمه الله
اتى امير المؤمنين رسول الله صلى الله عليه وآله فقال امض يا علي فتول غسله و
تكفينه وتحنيطه فاذا رفعته على سريره فاعلمني ففعل ذلك امير المؤمنين عليه السلام
فلما رفعه على السرير اعترضه النبي صلى الله عليه وآله فرق له وقال وصلتك رحم
وجزيت خيرا فلقد ربيت وكفلت صغيرا ووازرت ونصرت كبيرا ثم اقبل
على الناس فقال اما والله لاشفعن لعمي شفاعة يعجب منها اهل الثقلين وفي
هذا الحديث دليلان على ايمان ابي طالب رضي الله عنه احدهما امر رسول الله عليا
بغسله وتكفينه دون الحاضرين من اولاده اذ كان من حضره منهم سوى امير المؤمنين ع
اذ ذاك على الجاهلية لان جعفرا رحمه الله كان يومئذ ببلاد الحبشة وكان
عقيل وطالب حاضرين وهما يومئذ على خلاف الاسلام لم يسلما واحدهما بعد

وامير المؤمنين عليه السلام مؤمن بالله تعالى ورسوله فحضر امير المؤمنين منهم بولاية امره وجعله احق بها لايمانه وفاته اياه في دينه ولو كان ابو طالب رضي الله عنه مات على ما تزعم النواصب كافرا كان عقيل وطالب احق بتولية امره من علي عليه السلم ولما جاز للمسلم من ولي القيام بامره لانقطاع العصمة بينهما وفي حكم رسول الله صلى الله عليه واله لعلي عليه السلام به دونهما بامره اياه باجراء احكام المسلمين عليه من الغسل والتطهير والتحنيط والتكفين والمواراة شاهد صدق في ايمانه على ما بيناه والدليل الآخر دعاء النبي صلى الله عليه واله له بالخيرات وعدة الله فيه بالشفاعة الى الله واتباعه الثناء والحمد والدعا وهذه هي الصلوة التي كانت مكتوبة اذ ذلك على اموات اهل الاسلام ولو كان ابو طالب رضي الله عنه مات كافرا لما وسع رسول الله صلى الله عليه واله الثناء عليه بعد الموت والدعاء له بشيء من الخير بل كان يجب عليه اجتنابه واتباعه بالذم واللوم على قبيح ما اسلفه من الخلاف له في دينه كما فرض الله عز وجل ذلك عليه للكافرين حيث يقول ولا تصل على احد مات منهم ابدا ولا تقم على قبره وفي قوله تعالى وما كان استغفار ابرهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه فلما تبين له انه عدو لله تبرا منه واذا كان الامر على ما وصفناه ثبت ان ابا طالب رضي الله عنه مات مؤمنا بدلالة فعاله ومقاله

وقال

وفعال النبي صلى الله عليه واله به ومقاله حسب ما شرحناه ويؤكد ذلك ما اجمع عليه اهل النقل من العامة والخاصة ورواه اصحاب الحديث عن رجالهم والثقات من ان رسول الله صلى الله عليه واله سئل فقيل له ما تقول في عمك ابي طالب يا رسول الله وترجو له قال ارجو له كل خير من ربي فلولا انه رحمة الله عليه مات على الايمان لما جاز من رسول الله صلى الله عليه واله رجاء الخيرات له من الله عز وجل مع ما قطع له تعالى به في كتابه وعلى لسان نبيه صلى الله عليه واله من خلود الكفار في النار وحرمان الله لهم ساير الخيرات وتابيدهم في العذاب على وجه الاستخفاف والهوان

فصل فاما قوله رضي الله عنه المنبه على اسلامه وحسن نصرته وايمانه الذي ذكرنا عنه فهي ظاهرة مشهورة في نظمه المنقول عنه على التواتر والاجماع وسا ورد منه جزء ايدل على سواه ان شاء الله فمن ذلك قوله في قصيدة الميمية التي اولها ∴ الا من لهم آخر الليل معتم طوانى واخرى النجم لما تقدم ∴ الى قوله ∴ ارجون ان نسخوا بقتل محمد

كذبتم وبيت الله حتى تعرفوا ∴ ولم تختضب سمر العوالي بالدم
وتقطع ارحام وتنسى خليلة ∴ جماجم تلقى بالحطيم وزمزم
وينهض قوم في الحديد اليكم ∴ خليلا ويغشى محرم بعد محرم
على ما اتى من بغيكم وضلالكم ∴ يذودون عن احسابهم كل مجرم

ومعصيانكم في كل امر ومظلم ٭ بظلم نبي جاءيدعو الى الهدى
وامر اتى من عند ذي العرش مبرم ٭ فلا تحسبونا مسلميه ومثله
اذا كان في قوم فليس بمسلم ٭ افلا ترى لخصوم الى هذا الجد من
ابي طالب رضي الله عنه في نصرة نبي الله صلى الله عليه وآله والتصريح بنبوته
والاقرار بها من عند الله عز وجل والشهادة بحقه افلا يرون ذلك ام
على قلوب اقفالها ومن قوله رضي الله عنه ٭ تطاول ليلي لهم نصب
ودمع كسح السقاء السرب ٭ بلعب قصي باحلامها
وهل يرجع الحكم بعد اللعب ٭ الى قوله رضي الله عنه ٭ وقالوا لاحمد انت امرؤ
خلوف الحديث ضعيف النسب ٭ الا ان احمد قد جاءهم
بحق ولم ياتهم بالكذب ٭ وفي هذا البيت صريح الايمان
برسول الله صلى الله عليه وآله ومن قوله رحمه الله
الم تعلموا انا مسلمون محمدا ٭ ولما نقاذف دونه بالمراجم
امينا حبيبا في البلاد مسوما ٭ بخاتم رب قاهر للخواتم
يرى الناس برهانا عليه وهيبة ٭ وما جاهل في فضله مثل عالم
نبيا اتاه الوحي من عند ربه ٭ فمن قال لا يقرع بها سن نادم

نظيف

نظيف به جرثومة هاشمية ٭ تذبذب عنه كل باغ وظالم
ومنه قوله رضي الله عنه ٭ الا ابلغا عني على ذات بينها
لؤيا وخصا من لؤي بني كعب ٭ الم تعلموا انا وجدنا محمدا
نبيا كموسى خط في اول الكتب ٭ وان عليه في العباد محبة
ولا شر فيمن خصه الله بالحب ٭ وفي هذا الشعر الذي قبله محض
الاقرار برسول الله صلى الله عليه وآله بالنبوة وصرحه بلا ارتياب وفي ذلك
قوله رضي الله عنه ٭ الا من لهم آخر الليل منصب ٭ وشعب العصا
من قومك المتشعب ٭ الى قوله في امر الصحيفة ٭ وقد كان في امر الصحيفة
عبرة ٭ متى ما يخبر غايب القوم يعجب ٭ محا الله منها كفرهم وعقوقهم
وما نقموا من باطل الحق معرب ٭ فكذب ما قالوا من الامر باطلا ٭ ومن يختلق
ما ليس بالحق يكذب ٭ وامسى ابن عبد الله فينا مصدقا ٭ على سخط من قومنا
غير معتب ٭ فلا تحسبونا مسلمين محمدا ٭ لذي غربة منا ولا متغرب
ستمنعه منا يد هاشمية ٭ مركبها في الناس خير مركب ٭ وقال ايضا رحمة الله عليه
يحض حمزة بن عبد المطلب رضي الله عنه على اتباع رسول الله صلى الله عليه وآله
والصبر على طاعته والثبات على دينه ٭ اصبر ابا يعلى على دين احمد
وكن مظهرا للدين وفقت صابرا ٭ نبي اتى بالدين من عند ربه

كذا عقوقهم

بصدق وحق لا تكن حمزة كافرا ∴ فقد سرّني اذ قلت لبيك مؤمنًا

فكن لرسول الله في الدين ناصرًا ∴ وناد قريشًا بالذي قد اتيته

جهارًا وقل ما كان احمد ساحرًا ∴ ومن ذلك قوله رحمة الله عليه

اذا قيل من خير هذا الورى ∴ قبيلا واكرمهم اسرة

اناف بعبد مناف اب ∴ وفضّله هاشم الغرّة

وقد حلّ مجد بني هاشم ∴ مكان النعايم والزهرة

وخير بني هاشم احمد ∴ رسول المليك على فترة

وهذا مطابق لقوله تعالى قد جاءكم رسولنا يبيّن لكم على فترة من الرسل فان لم يكن في ذلك شهادة للنبي صلى الله عليه وآله بالنبوة فليس في ظاهر الاشياء شهادة وهذا مما لا يرتكبه عاقل له معرفة بادنى معرفة اهل اللسان ومنه قوله في ذكر الآيات للنبي صلى الله عليه وآله ودلايله وقول بحيرا الراهب فيه وذلك ان ابا طالب رضي الله عنه لما اراد الخروج الى الشام ترك رسول الله ص اشفاقا عليه ولم يعمل على استصحابه فلما ركب ابو طالب رضي الله عنه بلغ ذلك فتعلق رسول الله ص بالناقة وبكى وناشده الله في اخراجه معه فرقّ له ابو طالب رضي الله عنه واجابه الى استصحابه فلما خرج معه اظلّته الغمامة ولقيه بحيرا الراهب فاخبره بنبوته وذكر له البشارة في الكتب الاولى

فقال ابو طالب رضي الله عنه وقد حضرته الوفاة في وصيته لرسول الله صلى الله عليه وآله

اوصي بنصر النبي الخير مشهده ∴ عليًّا ابني وشيخ القوم عبّاسا

وحمزة الاسد الحامي حقيقته ∴ وجعفرًا ان يذودوا دونه الناسا

وليس هذا الّا الشهادة والاقرار بالنبوة والحثّ على اعتقاده بان يُشك في ايمانه عليه ولا يعده شبهة وليس على غير ذلك الا العناد ودفع الاضطرار نعوذ بالله من الخذلان ، ومن ذلك قوله رحمه الله ، ابيتم بحمد الله ترك محمد بمكة اسلمه لشر القبايل ، وقال الى الاعداء قاتل عصبا ، اطاعوه وابغيهم جميع الغوايل الى قوله رضي الله عنه ، اقيم على نصر النبي محمد ، اقاتل عنه بالقنا والذوابل

ومنه ايضا قوله رضي الله عنه يحض النجاشي على نصر النبي صلى الله عليه وآله واتباعه

تعلّم مليك الحبش ان محمدًا ∴ نبي كموسى والمسيح بن مريم

اتى بهدى مثل ما اتيا به ∴ فكل بامر الله يهدي ويعصم

وانكم تتلونه في كتابكم ∴ بصدق حديث لا حديث المترجم

وانك ما يأتيك منا عصابة ∴ بفضلك الا عادوا بالتكرم

فلا تجعلوا لله ندًّا واسلموا ∴ فان طريق الحق ليس بمظلم

وفي هذا الشعر من التوحيد والاسلام ما لا يمكن دفعه مسلم ومن ذلك

قوله رضي الله عنه لجعفر ابنه و تداعى بالصلواة مع النبي صلى الله عليه وآله واتباعه
صل يا بني جناح ابن عمك ففعل فلمّا راى اجابته له انشا يقول

ان عليّا وجعفرا ثقتي ∴ عند ملم الخطوب والكرب
والله لا اخذل النبي ولا ∴ يخذله من بني ذو حسب
لا تخذلا وانصرا ابن عمكما ∴ اخي لامي من دونهم وابي

فهذا القول في خاتمة امره عليه السلام وفاقا كما سلف منه في مضي وفاته وحياته
وهو محض التصديق وحقيقة الايمان وصريح الاسلام وايمانه بالله تعالى
ولم نعد هذا ابيات في المعنى المتقدم بطول النظام قوله في قصيدة ميمية

وقد عدد آيات النبي صلى الله عليه وآله ∴ فذلك غراعلامه وبيانه
نهار واضح كظلام ∴ وقوله في قصيدته الدالية ∴ فابرحوا حق داوامن محمد
احاديث تجلو غم كل فؤاد ∴ فاما دليل توحيده لله عز وجل من كلامه المشهور
ومقاله المعروف فهو اكثر من ان يحصى وتقدم منه مما كتبناه ما يستحقه بابتناء
له في معناه على سبيل الاختصار انشاء الله من ذلك قوله في قصيدة طويلة

مليك الناس ليس له شريك ∴ هو الوهاب والمبدي المعيد
ومن فوق السماء له بحق ∴ ومن تحت السماء له عبيد

فاقر

فاقر لله تعالى بالتوحيد وخلع الانداد من دونه وانه يعيد بعد الابداء
ويبني خلقه نشاة اخرى وبهذا المعنى فارق اهل الجاهلية وباينهم فيما
كانوا عليه من خلاف التوحيد والملة وله ايضا في قصيدة بائية

فوالله لولا الله لا شي غيره ∴ لاصبحتم لا تملكون لنا شربا

في اشباه ذلك ونظايره مما هو موجود في نظمه ونثره ومن وصاياه
وسجعه في خطبه وكلامه المدون له في البلاغة والحكمة وايراد جميعه
يطول وفيما اثبتناه منه كفاية ومن دلايل ايمانه برسول الله صلى الله عليه وآله
كفاية وبلاغ والحمد لله رب العالمين وصلواته على سيدنا
محمد النبي وآله ∴ وسلامه وتحياته

قال النبي صلعم كنت نبيا وادم بين الماء والطين وقال ايضا صلعم انا اول الانبياء خلقا واخرهم بعثا بودم امروز من از دار وجاده كه ... ونه ازانك ...

مما التقط من ... الطوسي
... من احاديث الاخبار اخبرنا ابو عمرو
... من اوايل الثلث الاخير ... قال حدثنا عبد الرحمن ابن
قال اخبرنا احمد قال حدثنا العباس بن ... عن ... بن ... عن بعض اهله عن العباس ابن
عن ابي الجهم عن العباس بن معبد بن عباس عن بعض اهله عن العباس بن
عبد المطلب انه قال لما حضر ابا طالب الوفاة قال له النبي صلى الله عليه وآله يا عم
قل كلمة واحدة اشفع لك بها يوم القيامة لا اله الا الله فقال لولا ان تكون عليك وعلى
بني ابيك غضاضة لاقررت عينك ... قال وكانت عنده ... بنت ... يقول لها يا ... فلما ...
ولم يبق منه شيء حرك شفتيه فقال العباس فاصغيت اليه فقال قولا خفيا
لا اله الا الله فقال العباس للنبي صلى الله عليه وآله يا ابن اخي قد والله قال اخي
الذي سألته فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لكني لم اسمعه

يكتب في ورقة من ذهب او فضة او ... ويجعلها في ... لا ...

مُونِقَتي

بسم الله الرحمن الرحيم

جاء في الاخبار الصحيحة رؤيا رقيقة في الجاهلية وهي رقيقة
بنت ابي صيفي بن هاشم بن عبد مناف قالت رقيقة تتابعت
على قريش سنون اقحلت الضرع وارقت العظم فبينا انا راقدة
اللهم او مهوّمة اذا انا بهاتف صيّت يصرخ بصوت صحل
يا معشر قريش ان هذا النبي المبعوث فيكم قد اظلتكم ايامه
وهذا ابّان نجومه فحيّهلا بالخصب والرخاء والحيا الا
فانظروا رجلا منكم عظاما جساما ابيض بضّا اوطف الاهداب
سهل الخدين اشم العرنين له سنة يهدى اليه الا
فليخلص هو وولده وليدلف اليه من كل بطن رجل الا

فليشنوا عليهم من الماء وليمسوا من الطيب وليطوفوا بالبيت سبعا
وليكن فيهم الطيب الطاهر فليستسق الرجل وليؤمن القوم
الا فغثتم اذا ما شئتم قالت فاصبحت علم الله مذعورة قد
قف جلدي ووله عقلي فاقتصصت رؤياي على الناس
فذهبت في شعاب مكة فوالحرمة والحرم ان بقي ابطحي الا
وقال هذا شيبة الحمد فتامّت رجال قريش وانقض
اليه من كل بطن رجل فشنوا عليهم ماء ومسوا طيبا
واستلموا وطافوا بالبيت سبعا ثم ارتقوا ابا قبيس
وطفق القوم يدفون حول عبد المطلب ما ان يدرك سعيهم مهله

يقال ايفع الغلام فهو يافع اذا شارف الاحتلام ولما يحتلم وهو من نوادر الابنية
كرب بمعنى دنا وقرب اي قارب الايفاع ق

حتى استقروا بذروة الجبل. واستكفوا جانبيه. فقام فاعتضد
ابن ابنه محمدا. فرفعه على عاتقه. وهو يومئذ غلام قد ايفع
او كرب فقال اللهم ساد الخلة. وكاشف الكربة
انت عالم غير معلم. ومسؤل غير مبخل. وهذه عبداؤك
واماؤك. بعذرات حرمك. يشكون اليك سنتهم التي
اذهبت الخف والظلف. فاسمعن اللهم. وامطرن
علينا غيثا. مغدقا. مريعا. سحا. طبقا. دناكا. قالت
فوالكعبة. ما راموا حتى انفجرت السماء بمائها. واكتظ الوادي
بثجيجه. وانصرف الناس يقولون لعبد المطلب. هنيئا
لك سيد البطحاء. فسمعنا شيخان قريش. وجلتها
عبد الله بن جدعان. وحرب بن امية. وهشام بن
المغيرة يقولون لعبد المطلب هنيئا لك ابا البطحاء
وقالت رقيقة هناك بشيبة الحمد اسقى الله بلدتنا
وقد فقدنا الحيا واجلوذ المطر. فجاد بالماء وسمى له سبل
سحا فعاشت به الانعام والشجر.

ومن خطبة له عليه السلام منها. ومن اعجبها خلقا الطاوس الذي
اقامه في احكم تعديل. ونضد الوانه في احسن تنضيد بجناح اشرج
قصبه. وذنب اطال مسحبه. اذا درج الى الانثى نشره من طيه
وسما به مطلا على راسه. كانه قلع داري. عنجه نوتيه. يختال
بالوانه. ويميس بزيفانه. يفضي كافضاء الديكة. ويؤر بملاقحه
ار الفحول المغتلمة. احيلك من ذلك على معاينة. لا كمن
يحيل على ضعيف اسناده. ولو كان كزعم من يزعم انه يلقح
بدمعة تسفحها مدامعه فتقف في ضفتي جفونه. لما كان ذلك
وان انثاه تطعم ذلك ثم تبيض لا من لقاح فحل سوى الدمع
المنبجس لما كان ذلك باعجب من مطاعمة الغراب قال
ابن ابي الحديد في شرحه اشرج قصبه العصب بها عروق الجناح وعضاريفه
وغطاه الصغار. واشرجها اي ركب بعضها في بعض كما يشرج العيبة اي
يداخل بين اشراجها وهي عراها. واحدها شرج بالتحريك. ثم اخذ عليه السلام
ذكر ذنب الطاوس. وانه طويل المسحب. وان الطاوس اذا درج
الى الانثى للسفاد نشر ذنبه من طيه. وعلا به مرتفعا على راسه و
القلع شراع السفينة جمعه قلاع. والداري جالب العطر في البحر
من دارين. وهي فرضة بالبحرين. فيها سوق يحمل اليها المسك
من الهند. وفي الحديث الجليس الصالح كالداري. ان لم يحذك من عطره

علقت منه ريحه قال الشاعر اذا التاجر الدارى جاء بفارة من المسك
راحت فى مفارقهم تجرى قوله يختال من الخيلاء ومن العجب قوله
يميس يتبختر وزيفانه تبختره وناقة زيافة اى مختالة قال
زيافة مثل الفنيق المكدم وكذلك ذكر الحمام عند الحمامة اخاجر
الذنابى ودفع مقدمه بمؤخره واستدار عليها ويفضى يسفد
والدبك جمع ديك كالقرطة والجرة جمع قرط وجر ويبور يسفد
والاار الجماع ورجل مار كثير الجماع وملاقحه اى ادوات اللقاح
واعضاؤه ومن آلات التناسل قوله ازّ الفحول اى مثل ازّ
الفحول ذوات الغلمة والشبق ثم ذكر انه لم ينقل ذلك عن اسناد
لان الاسناد قد يضعف ويتداخله الطعن بل قال ذلك
عن عيان ومشاهدة واعلم ان قوما زعموا ان الذكر من
الطاوس يدمع عينه فتقف الدمعة بين اجفانه فتاتى الانثى
وتطعمها فتلقح من تلك الدمعة وامير المؤمنين صلوات الله عليه
لم يحل ذلك ولكنه قال ليس بهذا باعجب من مطاعمة الغراب
والعرب تزعم ان الغراب لا يسفد ومن المثل اخفى من سفاد
الغراب فيزعمون ان اللقاح من مطاعمة الذكر والانثى وانتقال
جزء من الماء التى فى قانصته اليها من منقاره واما الحكماء فقلما
يصدقوا بذلك على انهم قالوا فى كتبهم ما يقرب من هذا قالوا فى النسك

البياض ان سفاده خفى جدا وانه لم يظهر ظهورا يعتد به وحكم بسببه انتهى لفظ
ابن سينا فى شفاه ثم قال والناس يقولون ان الاناث تأخذ زرع الذكور
فى افواهها الى بطونها ثم قال وقد شوهدت الاناث منها تتبع الذكورة
بتلعة لزرعه واما الولادة فان الذكورة تتبع الاناث بتلعة بيضها
قال ابن سينا والقبجة تحبلها ريح تهب من ناحية الحجل الذكر ومن
سماع صوته ثم قال والنوع المسمى من السمك بالاقيا تتلاصق بافواهها
ثم تتنابك فهذا سفادها وسمعت انا ان الغراب يفعل وانه قد شوهد
سفاده ويقول الناس ان من شاهد سفاد الغراب يثرى ولا يموت الا
كثير المال موسرا انتهى

ذكر ابن ابي الحديد خطبة له عليه السلام يذكر فيها الخفاش وعجيب خلقتها ثم قال الشارح رح وخلاصة الخطبة
التعجب من اعين الخفافيش التي تبصر ليلاً ولا تبصر نهاراً وكل الحيوانات بخلاف ذلك فقد صار
الليل لها معاشاً والنهار لها سكناً بعكس الحال فيما عداها ثم اجنحتها التي تطير بها وهي لحم لا ريش
عليه ولا غضروف وليست رقيقة فتنشق ولا كثيفة فتثقلها عن الطيران ثم من ولدها اذا
طارت احتملته وهو لاصق بها فاذا وقعت وقع ملتصقاً بها هكذا الى ان يشتد ويقوى
على النهوض فيفارقها واعلم انه عليه السلام اتى بالعلة الطبيعية في عدم ابصارها نهاراً وهو
انفعال حاسة بصرها عن الضوء الشديد وقد يعرض مثل ذلك لبعض الناس وهو المرض المسمى
روزكور اي اعمى النهار ويكون ذلك عن افراط التحلل في الروح النوري فاذا لقي حر النهار اصابه
قمرٌ ثم يستدرك ذلك برد الليل فيعود الابصار واما طيرانها من غير ريش فليس ذلك بالطيران
الشديد انما هو نهوض وخفة افادها الله تعالى اياه بواسطة الطبيعة والتصاق الولد لانها تضمه
اليها بالطبع وتنضم هو اليها كذلك وتستعين على ضمه برجليها وتقصر المسافة وبالجملة انه
تعجب من عجيب وفي الاحاديث العامية قيل للخفاش لماذا لا جناح لك قال لاني تصوير مخلوق
قيل فلماذا لا تخرج نهاراً قال حياءً من الطيور يعنون ان المسيح عليه السلام صوّره واليه الاشارة
بقوله تعالى واذ تخلق من الطين كهيئة الطير فتنفخ فيه فيكون طيراً باذني ثم قال وفي الطير
عجائب وغرائب لا تهتدي العقول اليها ويقال ان ضربين من الحيوان اصمان لا يسمعان ابداً
وهما النعام والافاعي ويقول العرب ان الظليم يسمع بعينه وانفه لا يحتاج معهما الى حاسة اخرى
والكراكي يجعلها امير لها كيعسوب النحل ولا يجمعها الا ازواجاً والعصافير الفة للناس آنسة بهم
لا تسكن داراً حتى يسكنها انسان ومتى سكنتها لم تقم فيها اذا خرج الانسان منها فبفراقه تفارق
وبسكناه تسكن ويذكر اهل البصرة انه اذا كان زمن الخروج الى البساتين لم يبق في البصرة عصفور

الا

الا وخرج اليها الا ما اقام على بيضه وفراخه وقد يدرب العصفور فيستجيب من المكان البعيد
ويرجع وحكى لي شيخنا ابو عثمان بلغني انه دُرّب فرجع من ميل وليس في الارض رأس اشبه
براس الحية من راس العصفور وليس في الحيوان الذي يعايش الناس اقصر عمراً منه قيل
لاجل السفاد الذي يستكثر منه ويتميز الذكر من الانثى في العصافير تميز الديك من الدجاجة
لان له لحية ولا شيء احنى على ولده منه واذا عرض له شيء صاح فاقبلت اليه العصافير
يساعدنه وليس في مثل جسم العصفور شدة وطئه اذا كنت تحت السطح ووقع حسبت
وقعته وقعة حجر وذكورة العصافير لا تعيش الا سنة وكثيراً ما تجلب الحيات الى المنازل
لان الحيات تتبعها حرصاً على ابتلاع بيضها وفراخها ويقال ان الدجاجة اذا باضت بيضتين
في يوم واحد وتكررت ذلك ماتت واذا هرمت الدجاجة لم تكن للاواخر من بيضها صفرة
واذا لم يكن للبيضة مخ لم يخلق منها فروج لان غذاء الفرخ ما دام في البيضة وقد يكون للبيضة
مخان فتنقض فرخين يخلقان من البياض ويغتذيان بالمخين لان الفراريج تخلق
من البياض وتغتذي بالصفرة وكل ديك فانه يلتقط الحبة فيحذف بها الى الدجاجة
سماحاً وايثاراً ولهذا قالوا اسمح من لاقطة يعنون الديكة الا ديكة مرو بخراسان فانها
تطرد دجاجها عن الحب وتنزع من افواهها فتبتلعه والحمامة بلهاء ويقال فلان
احمق من الحمامة وهي مع حمقها مهتدية الى مصالح نفسها وفراخها قال الاصمعي قلت
لشيخ من العرب من علمك هذا قال علمني الذي علم الحمامة على بلهها تقليب بيضها كي تعطي
الوجهين جميعاً نصيبهما من الحضن والهداية في الحمام لا تكون الا في الخضر والنمر فاما
الاسود الشديد السواد فهو كالزنجي القليل المعرفة والابيض ضعيف القوة واذا خرج الخوذان

من بيضته علم ابواه ان حلقه لا يتسع للغذاء فلا يكون لهما همّ الا ان ينفخا في حلقه الريح لتتسع
حوصلته بعد التحامها. ثم يعلمان انه لا يحتمل في اول اغتذائه ان يُزق بالطعم فيزقانه باللعاب
المختلط بقواهما وقوى الطعم. ثم يعلمان ان حوصلته تحتاج الى دباغ فيأكلان من شورج
اصول الحيطان وهو شيء من الملح الخالص والتراب فيزقانه به. فاذا علما انه قد اندبغ زقاه
بالحب الذي قد غب في حوصلتهما ثم بالذي هو اطرأ. فاطرأ حتى يتعود. فاذا علما انه

الا في النقط
منعاه بعض النبع لنعاجم وعليه
ويتشوق فيطلب منه ويحرص عليه [illegible] ثم استحيانه ان تخنبه
فاذا انطاه وبلغها منه حاجته اليها [illegible] وعجيب [illegible] ويدبرونه منها [illegible]
بتلك الارضة منها واقبلا على طلب نسل آخر [illegible] على راسها [illegible] حسكة فاحضرت [illegible]
اكلت بعض [illegible] فجعل [illegible] بالغي في نحيها [illegible] ان الغراب اذا افقص [illegible]
[illegible] قيل [illegible] عنها ويعود الغراب [illegible] نظر
حتى كانت من دعاء الثعالبي [illegible] ان يسود [illegible] الضعف [illegible] بيضها [illegible] والحبارى
فراخ نفص عنها بعض الالوان فينفر عنها [illegible] ولذلك [illegible] والحبارى ان
في اقواهها [illegible] والحبارى [illegible] قيل ان
[illegible]

كمّد اذا انحسر عنها ريشها. ورأت صوعجاتها تطير. وكل الطير يتسافد بالاشباه الا الحجل
فان الحجلة تكون في سفالة الريح واليعقوب في علاوتها فتلقح منه كما تلقح النخلة من الفحال
بالريح. والحبارى شديد الحمق قيل انها احمق الطير وهي احسن حياطة لبيضها وفراخها
والعقعق مع كونه اخبث الطير واصدقها حسًّا. واشدها حذرًا ليس في الارض طائر
اشد تضييعًا لبيضه وفراخه منه. ومن الطير ما يؤثر التفرد كالعقاب قيل ان

العقاب

[illegible]

العقاب لا يوجد فيها ذكر وكلها انثى والذي يسافدها حيوان من غير جنسه وقيل ان الثعلب
يسافدها قال رجل لآخر ما تعرفني قال اعرفك انما انت كالعقاب امه معلومة
والاب مجهول. ومنه ما يتعايش زوجا كالقطا. والظليم يبتلع الحديد المحمي ثم يميعه
لقانصته حتى يحيله كالماء الجاري. وفي ذلك اعجوبتان التغذي بما لا يتغذى و
استمراؤه وهضمه شيئا لو طبخ بالنار ابدا لما انحل. وكما يحل الحديد لجوف الظليم. فاحاله
يحل القفر الاصم لاذناب الجراد. فاذا اراد ان يلقي بيضه غرس ذنبه في اشد الارض
صلابةً فانصدع له. وذلك من فعل الطبيعة بتسخير الصانع القديم الحكيم سبحانه كما ان عود
الحلفاء الرخو الدقيق المنبت يلقى في نباته الآجر والخزف الغليظ فيثقبه وقد رأيت
في مسناة سور بغداد في حجر صليب نبعه نبات قد شقت وخرجت من موضع لو حاول
جماعة ان يضربوه بالارزبة الشديدة مدة طويلة لم يؤثر فيه اثرا قيل ان ابرة
العقرب تنفذ في الطنجير والطست. وفي الظليم شبه من البعير من جهة المنسم والوظيف
والعنق والخزامة التي في انفه. وشبه من الطائر من جهة الريش والجناحين والذنب والمنقار
ثم ان ما فيه من شبه الطير جذبه الى البيض. وما فيه من شبه البعير لم يجذبه الى الولادة قيل
اذا دعيت النعامة للحمل تقول انى طير كيف احمل. واذا دعيت للطيران تقول انى ابل
كيف اطير ثم قال ان النعامة مع عظم عظامها وشدة عدوها. لا مخ فيها واشد ما يكون
عدوها ان تستقبل الريح فكلما كان اشد لعصوفها كان اشد لحضرها تضع عنقها
على ظهرها ثم تخرق الريح ومن اعاجيبها ان الصيف اذا دخل وابتدأ البسر في الحمرة ابتدأ
لون وظيفيها في الحمرة فلا يزالان يزدادان حمرة الى ان ينتهي حمرة البسر. ولذلك قيل
للظليم خاضب. ومنهم من سرق التاء وان قوم الخيل والابل وغيرهم [illegible]

ورأت انوفها مشقوقة وكذا النعام. خضب يخضب [illegible] خضب [illegible] الظليم

[illegible]

والعجب انها لا تأنس بالطير ولا بالابل مع ان كلتيها للنوعين ولا يكاد يرى بيضها
متبددًا البتة بل تصفه طولا صفًا مستويًا على غاية الاستواء حتى لو مددت عليه
خيط المسطر لما وجدت لبعضه خروجا عن البعض ثم تعطى لكل واحدة نصيبها من الحضن
وقيل ان الذئب لا يعرض لبيض النعام ما دام الابوان حاضرين فانهما متى تقفاه
ركبه الذكر فطرحه وادركته الانثى فركضته ثم اسلمته الى الذكر فركبه عوضه وهو يركضه
فلا يزالان يفعلان به ذلك حتى يقتلانه او يعجزهما هربًا والنعام قد يتخذ فى الدور
وضرره شديد لان النعامة ربما رات فى اذن الجارية قرطا فيه حجر او حبة لؤلؤة
فتخطفته واكلته وخرمت الاذن او رات ذلك فى لبتها فضربت بمنقارها اللبة
فخرقتها وقال عليه السلام فى آخر خطبة له اما انه ليس بين الحق والباطل الا اربع اصابع
فسئل عن معنى هذا فجمع اصابعه ووضعها بين اذنه وعينه ثم قال الحق ان تقول
رايت والباطل ان تقول سمعت قال ابن ابى الحديد فان قلت كيف يقول عم
الباطل ما يسمع والحق ما يرى واكثر المعلومات انما هى من طريق السماع كعلمنا الآن
بنبوة محمد صلى الله عليه وآله بالغنا معجزاته التى لم نرها وانما سمعناها قلنا ليس كلامه
فى المتواتر من الاخبار وانما كلامه فى الاقوال الشاذة الواردة من طريق الآحاد التى
تتضمن القدح فيمن قد غلبت نزاهته فلا يجوز العدول عن المعلوم بالمشكوك وقال
ابن ابى الحديد فى موضع آخر لم يات فى التورية وعد ووعيد بامر يتعلق بما بعد الموت
واما المسيح عليه السلام فانه صرح بالقيمة وبعث الابدان ولكن جعل العقاب روحانيًا
وكذلك الثواب اما العقاب بالوحشة والفزع وتخيل الظلمة وخبث النفس وكدرها
وخوف شديد واما الثواب فما زاد على ان قال انهم يكونون كالملئكة وربما قال انهم
يصعدون الى ملكوت السماء وربما قال اصحابه وعلماء ملته الضوء واللذة والسرور

[illegible]

والامن من زوال اللذة الحاصلة لهم هذا هو قول المحققين منهم وقد اثبت بعضهم نارًا حقيقية
لان لفظ النار وردت فى الانجيل فقال يحشرهم نار قلبية اى نفسية روحانية وقال
الاقلون نار كهذه النار ومنهم من اثبت عقابًا غير النار وهو بدنى فقال الرعدة و
صرير الاسنان فاما الجنة بمعنى الاكل والشرب والجماع فانه لم يقل به قايل منهم اصلا
لان الانجيل صرح بانتفاء ذلك فى القيمة تصريحًا لا يبقى بعده ريب لمرتاب واما
خاتم الانبياء محمد صلى الله عليه وآله فاثبت المعاد على وجه محقق كامل اكمل مما ذكره
الاولان فقال ان البدن والنفس معًا مبعوثان ولكل منهما حظ فى الثواب و
العقاب وقد صرح الشيخ الرئيس ابو على الحسين بن عبد الله بن سينا هذا الموضع فى
رسالة له فى المعاد تعرف بالرسالة الاضحوية شرحًا جيدًا ثم قال ان الشريعة
المحمدية اثبتت فى القيمة رد النفس الى البدن وجعلت للمثاب والمعاقب ثوابًا و
عقابًا بحسب البدن والنفس جميعًا فكان للمثاب لذات بدنية من حور عين و
ولدان مخلدين وفاكهة مما يشتهون وكاس منها لا يصدعون ولا ينزفون وجنات
تجرى من تحتها الانهار من لبن وعسل وخمر وماء زلال وسرر واراءك وخيام
وقباب فرشها من سندس واستبرق وما جرى مجرى ذلك لذات نفسانية من السرور
ومشاهدة الملكوت والامن من العذاب والعلم اليقينى بدوام ما هم فيه وانه
لا يتعقبه عدم ولا زوال والخلو من الاحزان والمخاوف وللمعاقب عقاب بدنى
هو مقامع من حديد والسلاسل والحريق والحميم والغسلين والصراخ والجلود
التى كلما نضجت بدلوا جلودًا غيرها وعقاب نفسانى من اللعن والخزى والخجل
والندم والخوف الدائم واليأس من الفرج والعلم اليقينى بدوام تلك الاحوال السيئة
التى هم عليها قال فوفت الشريعة الحكمية حقها من الوعد الكامل والوعيد الكامل

اول منازل الشعر وبقوله . لما توغل في الكراع هجينهم . هلهلت اثأر مالكا او صنبلا

وبها ينتظم الامر وتقوم الملة ثم قال واما النصارى وما ذهبوا اليه من بعث الابدان
ثم خلوها في الدار الآخرة من المطعم والملبس والمشرب والمنكح . فهو ارك ما ذهب اليه
ارباب الشرايع واسخفه . وذلك انه ان كان السبب في الموت هو ان الانسان هو البدن
او ان البدن شريك النفس في الاعمال الحسنة والسيئة فوجب ان يبعث . فهذا القول
بعينه ان اوجب ذلك فانه يوجب ان يثاب البدن ويعاقب بالثواب والعقاب
البدني المفهوم عند العالم وان كان الثواب والعقاب روحانيا فما الغرض في بعث الجسد
ثم ما ذلك الثواب والعقاب الروحانيان . وكيف يتصور العامة ذلك حتى يرغبوا
ويرهبوا كلا بل لم يتصور لهم الشريعة النصرانية من ذلك شيئا غير انهم يكونون في الآخرة
كالملائكة . وهذا لا يفي بالترغيب التام ولا ما ذكروه من العقاب الروحاني . وهو
الظلمة وخبث النفس كاف في الترهيب . والذي جاءت به شريعة الاسلام كاف واف
بها حسن لا زيادة عليه انتهى كلام الحكيم وقال عليه السلام في موضع من خطبه
فيكون الثواب جزاء والعقاب بواء . اي مكافاة قالت ليلى الاخيلية .
فان تكن القتلى بواء فانكم ... فتى ما قتلتم آل عوف بن عامر . وابات القاتل
بالقتيل . واستباته ايضا اذا قتلته به . وقد باء الرجل بصاحبه اي قتل به في المثل
باءت عرار بكحل قيل عرار على قطام مبنية على لغة اهل الحجاز . وعند بني تميم غير منصرف
وكذلك نظايرها . وكحل يجوز ان يصرف وان لا يصرف . وهما بقرتان كانتا في سبطي
فعقرت احدهما فعقرت الاخرى بها فوقع الشر بينهم حتى كادوا يتفانون . وقيل
كحل ثور فعلى هذا لا يكون الا منصرفا مستقصى الامثال وقال مهلهل بن ربيعة
لبجير لما قتل كليب بن الحرث بن عباد . بؤ بشسع نعل كليب اي قم مقام شسع
فانك لست ببواء له يضرب في فرط التضاع الشيء من الشيء حتى لا يعادل كله بعضه .

التي عليها من حملها او وضعها سبعة اشهر فجف لبنها جمع شول على غير القياس
قال عم في كلام له طويل . قد مضت اصول نحن فروعها . فما بقاء فرع بعد
ذهاب اصله نظر بعض الشعراء الى هذا المعنى فقال فيه واكثروا لواحد فان انت لم تصدقك
نفسك فانتسب . لعلك تهديك القرون الاوايل . فان لم تجد من دون عدنان والدا
ودون معد فلتزعك العواذل ولآخر تعددت آبائي الى عرق الثرى . فدعوتهم
فعلمت ان لم يسمعوا . لا بد من تلف مصيب فانتظر . ابارض قومك ام باخرى تصرع
وقد صرح ابن العتاهية بالمعنى فقال كل حياة الى ممات . وكل ذي جدة يحول
كيف بقاء الفروع يوما . وقد ذوت قبلها الاصول ابو نواس ولا تدري اذا زمعت
امرا . باي الارض يدركك المقيل . وما يدري الفقير متى غناه . وما يدري الغني متى يعيل
وما تدري اذا القحت شولا . اتنتج بعد ذلك ام تحيل في المثل ذق عقق اي ذق
جزاء عقوقك يا عاق واصله ان رجلا كان عاقا لابيه فولد له ولد فعقه ابوه فقال له ذلك
لواحد منهم راحت وفود الارض عن قبره . فارغة الايدي ملاء القلوب . قد علمت
ما رزئت انما . يعرف قدر الشمس بعد الغروب للمتنبي من عاش لاقى ما يسوء
من الامور وما يسر . ولرب حتف فوقه . ذهب وياقوت ودر ولآخر فلا تمنين
الدهر شيئا . فكم امنية جلبت منية فايدة جاء البصاير جمع بصيرة وهو الدم قال
بعض الشعراء بعينه . راحوا بصايرهم على اكتافهم . وبصيرتي تعدو بها عدو الى
وفسره ابو عمرو ابن العلا . فقال يريد انهم تركوا دم ابيهم وجعلوه خلفهم اي لم يثاروا به
وانا طلبت ثاري . وكان ابو عبيدة معمر بن المثنى يقول في هذا البيت ان البصيرة
الترس او الدرع ويرويه . حملوا بصايرهم لبعضهم سكرات خمس اذا منى المرء بها
صار عرضة للزمان . سكرة المال والحداثة والعشق . وسكر الشراب والسلطان .

ذكر ... في اثناء خطبة له شعرا فقال ودع عنك نهبا صيح في حجراته . ولكن حديثا ما
حديث الرواحل قال ابن ابي الحديد في شرح البيت لامرئ القيس . وكان من قصته انه
امرأ القيس لما تنقل في احياء العرب بعد قتل ابيه نزل على رجل من جديلة طي يقال له
طريف بن مل فاجاره واكرمه واحسن اليه فمدحه . فاقام عنده ثم انه لم يوله نصيبا في الجبلين
اجا وسلمى فخاف ان لا يكون له منعة فتحول فنزل على خالد بن سدوس بن اصمع
النبهاني فاغارت بنو جديلة على امرئ القيس وهو في جوار خالد بن سدوس فذهبوا
بابله وكان من الذين اغاروا عليه باعث بن حويص . فلما اتى امرأ القيس الخبر ذكر
ذلك لجاره فقال له اعطني رواحلك الحق عليها القوم فارد عليك ابلك ففعل فركب
خالد في اثر القوم حتى ادركهم فقال يا بني جديلة اغرتم على ابل جاري . قالوا ما هو
لك بجار قال بلى والله وهذه رواحله . قالوا كذلك قال نعم فرجعوا اليه فانزلوه عنهن
وذهبوا بهن وبالابل وقيل بل انطوى خالد على الابل فذهب بها فقال امرؤ القيس
دع عنك نهبا صيح في حجراته . ولكن حديثا ما حديث الرواحل . كان دثارا
خلعت بلبونه . عقاب تنوفا لا عقاب القواعل . تلعب باعث بجيران خالد
واودى دثار في الخطوب الاوائل . واعجبني مشي الحزقة خالد . كمشي اتان حلئت
بالمناهل . ابت اجأ ان تسلم العام جارها . فمن شاء فلينهض لها من مقاتل
تبيت لبوني بالقرية امنا . واسرحها غبا باكناف حائل

بنو ثعل جيرانها وحماتها . وتمنع من رجال سعد ونائل . تلاعب اولاد الوعول رباعها
دوين السما في رؤس المجادل . مكللة حمراء ذات اسرة . لها حبك كانها من وصائل
النهب الغنيمة والجمع نهاب والانهاب مصدر انهبت المال اذا ابحته ياخذه من شاء والنهبى اسم
ما انهب وقوله حجراته نواحيه الواحدة حجرة مثل جمرات وجمرة

فائدة
الرحم موضوع بين المثانة و [illegible] والمعى المستقيم . وهو موضع الولد [illegible] على هيئة السلسلة . وجميعها عصب ليمكن انبساطها ان عنقه [illegible] للذكر عند الولادة [illegible] وينفصل [illegible] من ذلك وله بطنان ينتهيان الى فم واحد . وللرحم [illegible] في الانثيين [illegible] المراة [illegible] فاذا [illegible] نصف منى المرأة الى تجويف الرحم . وذلك [illegible] الذكر فاذا انتج [illegible] كان العلوق [illegible] عظيم
ثم تنمى وتزيد من دم الطمث ويتصل بالجنين عروق تاتي الى الرحم فيغذوه حتى يتم ويكمل فاذا تم
لم يكتف بما يصيبه من تلك العروق فيتحرك حركات قوية طلبا للغذاء فتنهتك اربطة الرحم
التي قلنا انها على هيئة السلسلة ويكون منها الولادة فتبارك الله احسن الخالقين

مقولات عشره

بد وردت بي عاشق دل شكسته
سيه كرده جامه بكنجي نشسته

لقد احسن ابن الرومي في صفة خطوب الدنيا وصروفها قال لما تؤذن الدنيا به من صروفها
يكون بكاء الطفل ساعة يولد ∴ والا فما يبكيه منها وانها ∴ لاوسع مما كان فيه وارغد
اذا ذكر الدنيا استهل كانه ∴ بما سوف يلقى من اذاها يهدد وقال آخر رايت الورى يدعون
الهدى ∴ ولم يدع الحق خلق كثير ∴ وما في البرايا امرؤ عنده . من العلم بالحق الا اليسير
خفي فما ناله ناظر ∴ وما ان اشار اليه مشير ∴ ولا شئ اظهر من ذاته ∴ وكيف يرى الشمس
اعمى ضرير في الامثال يقال تبرض حسوا في ارتغاء بيان الارتغاء اخذ رغوة اللبن
والحسو كذلك مصدر وكعدو اسم لما يحتسى . نيار حسى الطائر الماء حسوا . ولا يقال شرب
وزبد المرق . شرب شيئا بعد شيء كتحساه واحتساه يضرب لمن اظهر شيئا واراد غيره
واصله ان رجلا اظهر انه يريد ارتغاء اللبن واشتغل به وكان غرضه حسو اللبن لابي نواس
وما انا الا مثل سيقة العدى ∴ ان استقدمت نحر وان جبات عقر اللغة السيقة
ما استاقه العدو من الدواب مثل الوسيقة . وقال ابو زيد جبات عن الرجل حبست عنه ه

اصله اذا اصطادوا فاصطاد ... وبعضهم ...
قيل ورأى بعض الحكماء امراة قد ... فقال زادت الكدر
قيل نزع بعضهم امراة مجنونة فقيل له في ذلك فقال اخترت اقله
قيل راى بعضهم جارية تحمل نارا فقال ...
قيل راى حكيم امراة تتعلم الكتابة فقال ...
بين يديه فقال ذلك ارادة اكثر الصيد فاذا اصطيد فهو بمنزلة كل الصيد ه

ابو العتاهية رايتك يا اخيطل اذ جرينا ∴ وجربت الفراسة كنت فالا ∴ فيال الراي ضعفه
رجل فيل الراي بالكسر والفتح . وكليس ضعيفه قال آخر بني ربّ الجواد فلا تفيلوا
فما انتم فنعذركم لفيل ∴ اي لستم بني رجل ضعيف الراي . والجمع افيال ويقال افيل رجل فال ق

خبر لا تكونن كالبسوس ...
عليها كالبسوس ...
اسم امراة ...
وكانت لها ناقة ...

نفعل فرغبت عنه واردت سيئا . فدعى الله ان يجعلها كلبة نباحة . فجاء بنوها وقالوا ليس لنا
على هذا صبر . يعيرنا بها الناس ادع الله تعالى ان يردها على حالتها الاولى . ففعل فذهبت
الدعوات الثلاث بشومها . وكان اسمها البسوس ايضا . كذا سمعت من الاستاد من كلام علي عليه السلام
يا حار همدان من يمت يرني ∴ من مؤمن او منافق قبلا ∴ يعرفني طرفه واعرفه
بعينه واسمه وما فعلا ∴ اسقيه من بارد على ظما ∴ تخاله في الحلاوة العسلا
اقول للنار وهي توقد للعرض ∴ ذريه لا تقربي الرجلا ∴ ذريه لا تقربيه ان له
حبلا بحبل الوصي متصلا ∴ هذا لنا خالص وشيعتنا ∴ اعطاني الله فيهم الاملا

اعلم ان ... الاخلاق الذميمة ...
روى ابن مسعود عن النبي ... قيل يا رسول الله
قال لا تعادوا نعم الله ...
كان ...

قال النقيب منصور النفخ فيما يزول ويحتاج
نافست النفخ بجهد دليلك فليك تكفيك
على نقصان بحيث ولكن فوايد الدنيا ان الله عليه قال بعضهم
القليل الا قليل منه ان البر المؤمنين صلوات فتقبله قال ابن عبد ربه زيادة العلماء
المروي عن ابن المؤمنين صلوات الله عليه بالصاحب سرورك على بعض فانهم اشد تحاسدا من التيوس
لقد ذا الحسد ما اعدله انه يغتم وقت سرورك على بعضهم طويت الحاج لها لسان الحسود لولا اشتغال
اشغالك من الحاسد في كل شيء الا الشهادة بعضهم على بعض لولا اشعال النار فيما جاورت
والقراء يتعبون له في كل الا الشهادة ما كان يعرف طيب عرف العود ولولا مخافة العواقب
في الوبر قال آخر النار فيما جاورت لولا التخاف وخافة الحاسد نعمة عليه
النعم على المحسود نعمة لقلنا ان للحاسد نعمة لانه يتغضب
بسبب حسد له لانه ليس حسود حسود
زد بجسد سهل المحسود

الحكاية تذاكر قوم من ظرفاء البصرة الحسد فقال رجل منهم ان الناس ربما حسدوا على
القتل والصلب فانكروا ذلك عليه ثم جاءهم بعد ايام قلايل وقال ان الخليفة
قد امر بصلب الاحنف بن قيس ومالك بن مسمع وحمدان الحجام فقالوا هذا الخبيث
يصلب مع هذين الرئيسين الشريفين فقال الرجل الم اقل لكم ان الناس يحسدون على الصلب

وكانت الاعيان قد قيل فيه تلك العوائد ان الحسد يأكل الحسنات
ونعم ان يكون مع المصلوب روى النبي ان الحسد يأكل الحسنات
قال الملك عضد الدولة وانشد بيت من دون نعم الدولة
نعم الناس تحن الى القلب فاكلها مالا على الناس معشر
لمن تلبث فانها بذكر ولا الاعلى الكريم اذا دنا
ووزرائك على ذوي فلما نرى وكم الكريم
فلطفوا فانهم نصبوا من سود دجلة ترفعوا الانصار والكرام
باو ابانكم فخر الدولة صلبا ما ضعوا اذنا فانهم جموا
بابات قال ان نصب الدولة صلب ابا بكر العطار اذ صلبت ولم
فلها ان في تاريخه وفيه ابو بكر الانباري في نعلهم
بعض الحكايات ما نقل ابن الاعيان
وربما يناسب قوله

كما يأكل النار الحطب في بعض الكتب السماوية يقول الله عز وجل الحاسد عدو نعمتي متسخط لفعلي
غير راض بقسمتي قال الاصمعي رأيت اعرابيا قد بلغ مائة وعشرين سنة فقلت له ما اطول عمرك
فقال تركت الحسد فبقيت قال بعضهم ما رأيت ظالما اشبه بمظلوم من الحاسد قال آخر
تراه كان الله يجدع انفه واذنيه ان مولاه ثاب الى وفر وقال آخر قل للحسود اذا تنفس طعنة
يا ظالما وكانه مظلوم قال بعض الحكماء اياك والحسد فانه يبين فيك ولا يبين في المحسود
لبعضهم من ذا ذاته الحسد انه يبدأ بالاقرب فالاقرب قيل لبعضهم لم لزمت البادية و
تركت قومك وبلدك قال وهل بقي الا حاسد نعمة او شامت بمصيبة حكاية بينما

عبد الملك بن صالح يسير مع الرشيد
بن صالح ابن عم الرشيد واشد
او يشف من الزراعة وفضل زمانه انهما عند الرشيد
كاملين من الخلافة وكان عبد الملك فقال الرشيد يقول لبعض اعداء عبد الملك بعض النعم
بالصلح في الخلافة قال الرشيد يا امير المؤمنين قال ترك ولك صديق
قال الحاسد وسيس حاجته يا امير المؤمنين فضل الرجال وبعض صلتك من بني
وفضلته فتخلفوا وسبقتهم فتخلف وكرم السبيل النصر شكرك
ففي صدرهم حرارات قد مضت فعاد كما كانت فخلفت
[illegible]

لها وساوس سلوة شفع الضمير الى الفؤاد فسلها بمضاء بأكرم النعيم فضاعها
بلبانة فادقها واجلها لما عرضت مسلّما لي حاجة اخشى صعوبتها وارجو ذلها
منعت تحيتها فقلت لصاحبي ما كان اكثرها لنا واقلها فدنا وقال لعلها معذورة
في بعض رقبتها فقلت لعلها وجمع ابو العلاء المعري كتابا في اللزوم من نظم فاتي فيه بالجيد
والردي والكثير متكلف ومن جيده قوله لا تطلبن بآلة لك حالة قلم البليغ بغير جد مغزل
سكن السماكان السماء كلاهما هذا له رمح وهذا اعزل

ولى وجالت فاذكرى ابن شيبان وانه لبغى بن زرارة
ليغرب حاجب فان تكن شيبان
زكوة من حاجب فاذكرى اخانا بالجدعاء ان لقيط بن قتلت زوجت
حكى انه اسرت الوغى بعقيل الشيباني فاحتبسته فلبث الها زوجها عن حبيبها له
اذا اشتد الوغى [illegible]
تزوج ابنة قيس بن خالد ذات يوم

ناحية من بلاده **فقال** كسرى انكم معاشر العرب غدرٌ حرصٌ فان اذنت لكم افسدتم البلاد

فكان مولاه كره ذلك فغضب **وقال** انا اولى بالوفاء ام حاجب بن زرارة **فقال** بل انت

وفى بعض النسخ العبر **ويؤيده** ما ورد فى حكاية انه ليس من عمل ابى بكر هذا عمل الاعيسر وهو الذى يعمل بيديه جميعا وليس الاضبط وهو كناية عن عمر **قال ابن ع** باسياف ذلك البغى اول سلاحها اصيب على لا بسيف ابن ملجم **حكاية** كان ابن عباس ينكر العول لكنه لم يظهر انكاره فى زمان عمر له خوفا منه له وكان يقول ان شاء باهلته فى البيت عند الحجر الاسود ان الله تعالى لم يذكر فى كتابه نصفين وثلثا **يعنى** فى زوج واخت لاب وابنتين من كلالة الام **وقال** ايضا

سبحان الله العظيم اترون ان الذى احصى رمل عالج عددا جعل فى مال نصفا ونصفا وثلثا هذان النصفان قد ذهبا بالمال فاين موضع الثلث **فقال له** زفر بن اوس يا ابن العباس فمن اول من اعال الفرائض **قال** عمر لما التفت الفرائض عنده ودفع بعضها بعضا قال والله ما ادرى ايكم قدم الله وايكم اخر وما اجد شيئا اوسع من ان اقسم عليكم هذا المال بالحصص وايم الله لو قدمتم من قدم الله واخرتم من اخر الله ما عالت فريضة **فقال له** زفر وايها قدم وايها اخر **فقال** كل فريضة لم يهبطها الله الا الى فريضة فهذا ما قدم الله واما ما اخر فكل فريضة اذا زالت عن فرضها لم يكن لها الا ما بقى فتلك التى اخر **فاما التى قدم** فالزوج له النصف فاذا دخل عليه ما يزيله رجع الى الربع لا يزيله عنه شىء والزوجة والام **واما التى اخر** ففريضة البنات والاخوات لها النصف والثلثان فاذا ازالتهن الفرائض عن ذلك لم يكن لهن الا ما بقى فاذا اجتمع ما قدم الله وما اخر بدئ بما قدم فاعطى حقه كاملا فان بقى شىء كان لما اخر ٥

من شعر الحماسة اخوك اخوك من يناى وتدنو ∴ مودته وان دُعِىَ استجابا • اذا حاربت حارب من تعادى وزاد سلاحه منك اقترابا ∴ يواسى فى كريهته ويدنو ∴ اذا ما مضلع الحدثان نابا ∴

ماقيل فى لسان الخير من النظم والنثر كثير **منه** قول عمر لابنة هرم • ما الذى اعطى ابوك زهيرا قالت اعطاه ما لا يفنى وثيابا تبلى • **قال** عمر لكن ما اعطاكم زهير لا يبليه الدهر ولا يفنيه الزمان

لابى نواس اذا انت اعطيت الغنى ثم لم تجد ∴ بفضل الغنى الفيت ما لك حامد ∴

قال بعضهم سمعت غناء الاطيار بالاسحار على فروع الاشجار [illegible] خفقت

افضل من الاوتار وتجاوب العود والمزمار فاطربني [illegible]

[illegible] على رجل يحسن [illegible] قال الشاعر [illegible]

[illegible] واذا [illegible] وذلك [illegible]

[illegible] وفصول [illegible]

وان يدي ما [illegible] وقال آخر [illegible] والآخر [illegible]

[illegible] الصدر [illegible] نعم [illegible]

والتنعم الزايد عن حاجة الفاضل عن مقتضى حاجة البدن شاغل للمرء عن اكتساب الكمالات

النفسانية والصفات الانسانية قال الشاعر يذم الشام ويمدح بانه يصل الاباعد

ويقطع الاقارب • وانت على الادنى شمال عرية • شامية تزوى الوجوه بليل •

وانت على الاقصى صبا غير قرة • تذاءب منها مزرع ومسيل ه

[illegible]

وقد نظم بعض الشعراء مهب الرياح الاربعة فقال • مهب الصبا من مطلع الشمس واصلا

الى الجدي والشمال حتى غروبها • وبين سهيل والغروب تفردت • دبور ومطلعها

الى الجنوب • والرياح الاربعة كلها معتوقة الاوايل

لابي الفرج العارجي

لهم جل مالي ان تتابع لي غنى • وان قل مالي لا اكلفهم رفدا

ولا احمل الحقد القديم عليهم • وليس رئيس القوم من يحمل الحقدا

اعلم ان الناس اختلفوا في ابتداء خلق البشر كيف كان • فذهب اهل الملل من المسلمين واليهود

والنصارى الى ان مبتدا البشر هو آدم الاب الاول عليه السلام وذكر ما في القرآن العزيز مطابق

لما في التوراة من قصة آدم عم وذهب طوائف من الناس الى غير ذلك اما الفلاسفة فزعموا

انه لا اول لنوع البشر ولا لغيرهم من الانواع واما الهند فمن كان منهم على راي الفلاسفة فقوله

ما ذكرناه ومن لم يكن منهم على راي الفلاسفة ويقول بحدوث الاجسام لا يثبت آدم ويقول

ان الله تعالى خلق الافلاك [illegible] فيها طباعا محركة لها بذاتها لا باستحالة

[illegible] على طبيعة واحدة من الفلك [illegible] ثم اختلطت العناصر [illegible]

[illegible] البشر بعض [illegible] نوع البشر [illegible]

[illegible] بالتولد [illegible] الطبيعة [illegible] كيومرث [illegible]

الى عهد ابتكونه وحدوثه ان يزدان • وهو الصانع الاول عندهم فكر في امر اهرمن • وهو

الشيطان عندهم فكرة اوجبت ان عرق جبينه فمسح العرق ورمى به فصار منه كيومرث

ولهم خبط طويل في كيفية تكون اهرمن من فكرة يزدان • او من اعجابه بنفسه • او من توحشه

وبينهم خلاف في قدم اهرمن وحدوثه ثم انهم اختلفوا في مدة بقاء كيومرث في الوجود

فقال الاكثرون ثلاثين سنة وقال الاقلون اربعين سنة وقال بعضهم ان كيومرث مكث

في الجنة التي في السماء والدنيا ثلاثة آلاف سنة • وهي الف الحمل والف الثور والف الجوزاء •

ثم الى
اهبط فكان بها آمنا
الارض ثلثة آلاف سنة اخرى
معطلة . ثلثة . والف الاسد . والف السنبلة
وعين الفلك كان . و ... في حرار وفصار
ثم مكث كيومرث بعد ذلك تلثاب اوار بعقب انسنة بلاالارع انقافهم
بينه وبين اهرمن حتى هلك . واختلفوا في ... بنبرحاوان فاستعان نخ
على انه هلك قبلا . فالالزول قالوا انه قبل ابنا الا اهرمن الى بنيه وباب اهرمن ... تقبله
اهرمن منه الى ازدان . فلم يجد بدا من ان يناقضه بحفظ العهود فقدم فيه اهرمن وعلاه واكله وذكروا في ... العالم
بابن اهرمن وقاتل معه بل قتله اهرمن في صراع كان بينهما
ذلك الصراع ان كيومرث كان هو القاهر لاهرمن في بادي الحالات وانه ركبه وجعل يطوف به في العالم
الى ان ساله اهرمن عن اى الاشياء اخوف واهول لها عنده فقال باب جهنم فلما بلغ
بها جمع بجرنه سقط من فوقه ولم يتمسك فعلاه وساله عن اى جهة
يبتدى في اكله فقال من جهة الرجل لاكون ناظرا
الى حسن العالم مدة ما فابتدا اهرمن
فاكله من عند راسه فبلغ
الى موضع

الخصى واوعية المنى من الصلب فقطر من كيومرث قطرتا نطفة على الارض فنبت منهما
ريباستان في جبل باصطخر يعرف بجبل دام داذ ثم ظهرت على تلك الريباستين الاعضاء
البشرية في اول الشهر التاسع وتمت في آخره فتصور منهما بشران ذكر وانثى وهما
ميشى وميشانه وهما بمنزلة آدم وحوا عند المليين ويقال لهما ايضا ملهى . وملهيانه
ويسميهما مجوس خوارزم مرد ومردانه . وزعموا انهما مكثا خمسين سنة مستغنيين عن الطعام
والشراب متنعمين غير متاذيين بشيء الى ان ظهر لهما اهرمن في صورة شيخ كبير فحملهما
على تناول فواكه الاشجار واكل منها وهما يبصرانه شيخا فعاد شابا فاكلا منها
فوقعا في البلايا والشرور وظهر فيهما الحرص حتى تزاوجا وولد لهما ولد فاكلاه حرصا .
ثم القى الله تعالى في قلوبهما رافة فولد لهما بعد ذلك ستة ابطن كل بطن ذكر وانثى .
واسماؤهم في كتاب

بتضعيف اخ الوالد ما فارقني ۵ مذ لاح اخ الام على وجنته

للتارق وعمر الولادة

٦	٧	٢	
١	٥		٩
٨	٣	٤	

من القواعد الشهيدية

من نذر ان يصوم شهرا قبل ما بعد قبله رمضان . قيل رجب وقيل شعبان فهو شوال لانه

بجوز ان ... قبل رابع ... بعد رمضان . التكلف ولذا الموصول
لانه الاقرب الى المذكور شوال الا ... يلزم ذلك الكلي بعد ... قبل رمضان .
فهو ظاهر لا تكلف فيه ولهذا اختاره ... بعد نذر الشهر ... بالغ الى ... الشهر فيعاد
في ضحى وانتهى ووجهان الشهر في ... بعد ... ان يصوم شهرا ... على صاحب رجع الشهر
لا ان الشهر الذكور رجبا وبين ان ما بعد نذر الكلام . من نذر ان يصوم شعبان فلا يتجاوز ... وبلا ...
فيه ... بعينها فالمراد الكلام ... رجبا او شعبان ... قبليتها ... شعبان .
والاربعة ... ان شوال . واما كون الشهر المذكور رجبا او شعبان ... فالذي يقول ان شعبان
ان ... بلفظ قبل ثلاث مرات ... بعد قبله رمضان ... الى تقدمه التي سلفت تنا
ليصير العدد ... شهرا قبله ... بعد ذلك ... رمضان . بناء على المقدمة
بصدق على شعبان ان الشهر الذي قبل ... عبارة بعد قبله
وهو الظهور ... واما الذي ... ان ... رجب ... على ان ... عبارة ... الى الاخير
هو ... بعض اسم العدد الى ... نفي ... الى ...
فاضاف القبل الى الاخر على نية ... بينا وايضا ... الاخير ... الاقرب ... بعينها الانقاض البعيد

لشارحه ... عفي عنه

وفي [illegible] حين الوعيد [illegible]
النغم احوى اي اسود وليس بعلوه سواد
اسنع احوى يعني انه كميت بعلوه سواد لان العرب [illegible]
السواد والمراد ههنا احوى [illegible]
قيل يعني بيت البحتري [illegible]
في ذم العجلة ومدح الاناة • قد يدرك المتأني بعض حاجته • وقد يكون مع المستعجل الزلل
حليم اذا القوم استخفت حلومهم • وقور اذا ما حادث الدهر اجلبا • وقال الشاعر [illegible]
ومنها • قد يدرك [illegible] لامرئ القيس [illegible]
اريت الابطاء [illegible]
واما قوله عليه السلام قالت جارية ابن السماك له • ما احسن كلامك الا انك تكرره • فقال اكرره حتى يفهمه من لم يفهمه • فقالت الى ان يفهمه من لم يفهمه يمله من فهمه
وقيل بعث عبد الملك بن مروان الى ابن اخيه الوليد بن عبد الملك قطيفة حمراء

اما بعد فقد بعثت اليك بقطيفة حمراء حمراء حمراء • فكتب اليه الوليد • اما بعد فقد وصلت القطيفة
وانت يا عم احمق احمق احمق • لا يظن ان الوليد ايضا احمق لانه كرر لفظ الاحمق لان الداعي
لتسفيه الوليد اياه ليس لاجل تكرير الحمراء بل لاجل عدم مهديته قيل للعتابي ما البلاغة
فقال كل من افهمك حاجته من غير اعادة ولا حبسة ولا استعانة فهو بليغ قيل له وما الاستعانة
قال الا ترى الرجل اذا حدث قال يا هناه • واستمع الي • وافهم • واولست تفهم • هذا
كله عي وفساد بيان هن ينادي به الرجل فيقول يا هن اقبل الي • وكذلك تقول يا هنه
تلحق الهاء لبيان الحركة وان تشبع الحركة ليتولد منها الالف فتقول يا هناه • ولك ضم الهاء •

[illegible]

قال امير المؤمنين عليه السلام في كلام له طويل يصف فيه شمائل رسول الله صلى الله عليه وآله وسجاياه
واخلاقه الحميدة • كان مكيث الكلام بطيء القيام سريع اذا قام • اي هو متان متثبت فاذا
نهض جد وبالغ • وبهذا المعنى كثير جدا للبحتري وما قلت للبدر انت اللجين • ولا قلت
للشمس انت الذهب • فيقلق منه البعيد الاناة • ويغضب منه البطيء الغضب •
يعني سيف الدولة يقال يريك الهوينا والامور تطير يعني يريك انه متهاون
بالامور آخذ لها بالتهاون • ولكن اموره كالطير تطير يضرب لمن ظاهره الاناة وباطنه
ابرام الامور وتشييدها والحاضرون لا يشعرون ويقال ايضا لمن هو كذلك • وترى الجبال
تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب اوصى بعض الاعراب ولده • اياكم والعجلة • فان ابي
كان يكنيها ام الندم وقيل من ورد عجلا • صدر خجلا لابي العلاء المعري وكل
اناة في المواطن سودد • ولا كاناة من قدير محكم • ومن يتبين ان للصفح موضعا • من السيف
يصفح عن كثير ويحلم • وما الرأي الا بعد طول تثبت • ولا الحزم الا بعد طول تلوم •

[illegible]

الاولى قال الجوهرى وهذا مخصوص بالنداء وقيل معناه يا ابله ومنه حديث القضى بن معبد فقلت يا هناه انى لحريص على الجهاد قيل دخل على المامون جماعة من بنى العباس فاستنطقهم فوجدهم لُكْنًا مع يسار وهيبة ومن تكلم منهم اكثر وهذر فكان حالة الحصر من حال الكتير فقال المامون ما ابين الخلة فى هولاء لا خلة الايدى بل خلة الالسنة والاحلام لكن كفرح لكنًا محركة ولكنًا ولكونة بضمتين فهو الكن والجمع لكن كاحمر وحمر لا يقدر على الكلام والخلة الحاجة والفقر والخصاصة ق هذر كلامه كفرح كثر فى الخطاء والباطل والهذر محركة الكثير الردى او سقط الكلام هذر فى منطقه بهذر و تهذارًا فاهو هذر هذى قال أُحيحة بن الجلاح والصمت اجمل بالفتى ما لم يكن عى يشينه والقول ذو خطل اذا ما لم يكن لب يعينه بان الخطل محركة خفة وسرعة الكلام الفاسد الكثير قال واحد يرثى رجلا لقد وارى المقابر من شريك كثير تحلم وقليل عاب صموتا فى المجالس غير عى جديرا حين ينطق بالصواب بان شريك كز بن مالك بن عمرو ابو بطن

[illegible]

[illegible]

ان يعاتب ابن المقفع ويقتله ثم قتله فوافى الوالى البصرة واحتال على ابن المقفع حتى اخذه غيلة فاوقد له تنورا وجعل يقطع من لحمه وينويه ويطعمه اياه حتى رهقت نفسه ثم احرق جثته فشكت اعمام المنصور الوالى عند المنصور وقالوا قد قتل هذا الوالى فاجابهم بان الواجب عليكم ان يحضر واحد منكم ان قتلتم الوالى وخرج عبد الله بن المقفع سالما حيا ان يقيد نفسه فخافوا ان يكون عبد الله حيا فذهب دمه هدرا قال بعضهم لا خير فى متكلم كان كلامه لمن شهده دون نفسه يعنى لا خير فى المتكلم اذا لم يكن كلامه عايدا اليه نفعه بل يكون

[illegible]

ابو العلاء المعري كم امرئ في نفسه اعلى واشرف من قرينه . والصمت اجمل بالفتى من منطق في غير حينه **للمتنبي** اياك اياك المراء فانه . الى الشر دعاء وللشر جالب

قيل اطال ربيعة الرأي في الكلام وعنده اعرابي . فلما فرغ من كلامه قال للاعرابي ما تعدون العي والفهاهة فيكم . قال ما كنت فيه اصلحك الله منذ اليوم **حكاية** نزل النعمان بن منذر بربوة فقال له بعض اصحابه . ابيت اللعن . لو ذبح رجل على راس هذه الربوة الى اين كان يبلغ دمه . فقال النعمان . المذبوح والله انت ولانظرن الى اين يبلغ دمك فاخبرك . يا حرث اضرب عنقه . فذبحه . فقال رجل رب كلمة تقول دعني **قال**

ابو عبيد الحذاء رب منطق صدع جمعا . وسكوت شعب صدعا **قالت** امراة لبعلها ما لك اذا خرجت نطقت وتحركت . واذا دخلت تعقرت وسكنت . **قال الرجل** لاني ادق عن جليلك وتجلي عن دقيقك **قيل** ... كلامي وطبعي ادق واغمض من ان ... جليل عظيم ... **لواحد منهم** ... اذا رايت ... وما الحلم الا عادة وتحلم ... **من كلام بعض الفصحاء** ... صدق الحديث ... **حكاية** نزل الحجاج ... انه كانت تحت رجل ... ادخل عليها ... وقال لها ان لم تاخذ الجهد ... **روى** ... في الحجل ...

يستنقع فيها الماء . وشيطان الردهة معروف . ووردت الاخبار بذكره **وقيل** شيطان الردهة هو ذو الثدية الذي قتل في نهروان **حكاية** ولد الحجاج وكان لا يرتضع من ثدي امه . ولم يكن له ما للانسان من مخرج البول والغائط . فدخل عليها شيطان الردهة بصورة زوجها الاول فسالها عن حال ولدها فاخبرته بالقصة . فاشار عليها بثقب موضع من بدنه يكون مخرجا لها . وامرها بذبح جدي اسود في اليوم الاول وسقيه من دمه ثلاثة ايام . ثم بذبح اسود سالخ وهو الحية وسقيه من دمها في الرابع . ثم اخذ الثدي في اليوم الخامس . فكان لعنه الله لا يصبر على اراقة الدماء حتى انه قد ضبط ما قتله بالسيف بيده اليشومة في ايام حكومته فبلغ مائة الف . وصعد يوما سطح داره فضجت المحبوسون والمسجونون فقال لهم اخسئوا فيها ولا تكلمون ٥ واحصي من مات من الناس المحبوسات في حبسه فزاد على ثلثين الفا من العلوية وغيرهم . ووجد في حبسه يوم هلكه سبعون الفا رجالا ونساء **واعجب** من ذلك كله انه كان يرجو النجاة في الآخرة **قيل** سمع منه حال موته ينشد ويقول . يا رب قد حلف الاقوام كلهم . وايقنوا انني من ساكني النار . ويحلفون على عمياء ويحهم . ما ظنهم بعظيم العفو غفار

حكاية ابن خلكان في تاريخه **روى** عن عبد الملك بن عمير قال رايت راس الحسين عليه السلام بين يدي عبيد الله بن زياد لعنه الله بالكوفة في قصر الامارة . ثم رايت راس عبيد الله بين يدي المختار . ثم رايت راس المختار بين يدي مصعب بن الزبير . ثم رايت راس مصعب بين يدي عبد الملك . كل ذلك في مدة اثنتي عشرة سنة **لابي نواس** انوي واقيم ... **المصنف** ان هذا العاجز ... واصلحت على ... والحمد لله ... في الجملة ... **فالحق** ... **في الكتاب** ... ولا تبذروا ... **واحد** ... ٥

ه قس بن ساعدة ... عنه فتشابه بالمكارى النجيب
الايادى • ما لى ارى الناس يذهبون ثم لا يرجعون • ارضوا بالمقام فاقاموا • ام تركوا فناموا
ان فى السماء لخبرا • وان فى الارض لعبرا • ونجوم تغور • وبحار لا تغور • اسمعوا ايها الناس وعوا • من
عاش مات • ومن مات فات • وكلما هو آت آت • ومهاد موضوع • ان الله دينا هو ارضى لكم من دينكم
انى لا ارجو يوم القيامة ان يبعث الناس ويتفرقوا • انه واحد فانه لا يجد • بكلام بعضهم • قالوا
من تنقعد احوال الناس بعد انفصاله عن الضرع واحلولى • اى ركبته وردوا بلا سبب قال الاصمعى
فلما التقى عاما بعد انفصاله • وحرف الغرب وهو اعور • يبيت البيت • ع • وذوى النا الدنيا وهم يرضعون
الا ان هذا الحرف • ومن بنى انه جمع العرب ما يرد لها بغلت • برضيعونها كالغطيا ازرق الجنبة
بن عمرو • اما ويتبع حتى • بين بن يقولون الا بفعل الخطبا الى الدنيا • ونفط الناس • وندم فى اعنيه • والحال

انهم يرضعون الدنيا تأماً كلأ • كلما اجتمع فى ضرعها حتى يجف جميع ضروعها • ولم يبق
فى الضروع ضرع فيه قطرة حتى الضرع الصغير • او الحلمة الزايدة للضرع لم يبق بها شئ • ه
الثعل **الضرع** بالفتح وقد يضم وبالتحريك • زيادة فى اطباء الناقة • والبقرة والشاة وهى تغول
او هى التى فوق خلفها خلف صغير • او لها حلمة زائدة • ه العلى بالكسر والضم حلمات الضرع التى من خلف • وطلف وحافر وسبع • والجمع اطباء • ق

بستان

ولي الامر بعد ابيه مروان عبد الملك بن مروان • ثم الوليد بن عبد الملك • ثم سليمان بن عبد الملك • ثم عمر بن عبد العزيز • ثم يزيد بن عبد الملك • ثم هشام بن عبد الملك • ثم الوليد بن يزيد بن عبد الملك • ثم يزيد بن الوليد • ثم ابراهيم بن الوليد • ثم مروان بن محمد • ه

فائدة نحوية اذا دخلت الواو والفاء وثم • على لام الامر او لام كى يجوز تسكين اللام • ويجوز ابقاؤها
على حالها من الكسر • وبالوجهين قرئ قوله تعالى • وبذلك فليفرحوا • بالاسكان والكسر • وتهنه فائدة مستطردة
اخرى الفعل اذا وقع بعد اى التفسيرية • فانه يكون مسكناً البتة • واذا وقع بعد اذا • يكون
مخاطباً البتة **تقول** مهدت الفراش اى بسطته • واذا قلت فيه مهدتَ الفراش اذا
بسطته • فانك تقولها بصيغة الخطاب لا غيره **ذكره** ابن هشام فى مغنى اللبيب **فعلى**
اذا كنت باى فعلاً تفسره • فضم تاءك فيه ضم معترف • وان تكن باذا يوماً تفسره
ففتحة التاء امر غير مختلف **فائدة** ذكر ابن الحاجب فى رسالة رسم الخط • ان الفرق بين رسم
الراء المهملة • والزاى المعجمة • ان الاولى تكتب بالهمزة فى آخرها • والثانية بالياء فى آخرها للفرق بينهما
اخرى اذا اعملت اذن الناصبة للفعل المضارع تكتب بالنون • واذا اهملت تكتب بالالف **اخرى**

فى حالة النصب لا تحتاج رسم عمرو الى الواو لوجود الفرق بينه وبين عمر • اذ هو منصرف فى حالة النصب يكتب بالالف وعمر غير منصرف فى حالة النصب بغير الف • وعمرو ان التخفيف مطردة • ه
نقل ابن التحرى بارة ابرار وابار ارا اصلحه • وبابه التحار ان ناظم الانثى
فى الذكر عطفه كما هو مصطلح زماننا • فى صيغة منتهى الجمع ان لم يكن
من الكلام واو او ياء • فاذا ابدلها بعد الالف همزة • فاعلم **فائدة** فى صيغة منتهى الجموع ان لم يكن بين الكلام حرف علة
فانه الف • كمصائب • ومصابيح • وصحائف • ومصابيح لواحدهم قالوا المصائب • وان كان عن الكلام حرف علة
كما وان لم يجعل منه ابدال • وكم اب فيه ياء بين ذوى تعرف • كما على ذلك لرسول الله • وفى زمان •
نقل ان عنيز اى رد ردة • رعوا ان الرتع اذا كان جرداً لم يكن كان جائزاً • واذا كان لوح كان بازاً •
فائدة جمع فيعل على فعال كعلاء على علال • وورد على عداد • ونقل بالضم على فعل كرمة •
على بردة • وفيها فعل فرد مطارد **اخرى** كان مصدر يجى اعلاوزن تفعال فانه
بفتح الاول كالتذكار والتنداد الا ان البناء **ايضا** للمقام
بفتح الميم اى موضع القيام • ويكون اسم مكان
او وقت القيام • ويكون اسم زمان •

كما من اصله اثنين نهك جهز على الجريح كمنع واجهز اثبت وتمم قتاله وفي حديث علي
لا تجهزوا على جريحكم اي من صرع منهم قيل مر امير المؤمنين عليه السلام ذات يوم بالحسن البصري
بعد واقعة الجمل فراه يتوضا وهو يكثر من اراقة الماء فقال عليه السلام اسرفت في اراقة الماء قال

حكاية عضد الدولة، اسمه فنا خسرو بن تام بن كويه بن بنيشر بن شيركوه، ينتسب الى شابور ذي الاكتاف ٣
من ملوك بني ساسان. حكي ان عمران بن شاهين كان عاملا لعضد الدولة فهرب منه لخيانة صدرت عنه
في امواله ومطالبته اياه، فالتجا الى روضة الغروية خاضعا باكيا داعيا للنجاة من يده، فراى عليا عليه السلام
في منامه فقال عليه السلام يأتي عضد الدولة غدا الزيارة، فاذا جاء فاذهب اليه آمنا غير مذعور، وقل له
السلام عليك يا فنا خسرو، فانه سيعفو عنك، فلما انتبه من منامه ذهب الى الروضة المقدسة للزيارة
فاذا جاء عضد الدولة في موكبه، فقبل العتبة وطاف بالقبة، وقال بعد الزيارة يا امير المؤمنين جئتك
زائرا واريد ان ترين عمران بن شاهين، فانه قد تلف مالي واحرق قلبي، ووفر غيظي، فدنى منه عمران وقال
السلام عليك يا فنا خسرو، فرد عليه وقال من انت، قال الذي تطلبه، فتعجب عضد الدولة وقال من اين
عرفت هذا الاسم ولقد تسميت به امي ولم يعرفه احد غيري وغير امي، قال عرفنيه صاحب هذا القبر وحكى له
حكاية رؤياه فعفى عنه واكرمه ووصله بجائزة. ذكر ابن خلكان ذكر الوصاف في كتابه ان مجد الدين
محمد بن الحسن بن طاوس الحلي، وسديد الدين يوسف بن المطهر الحلي، وشمس الدين محمد بن العز، ارسلوا
رسولا مع مكتوب الى هلاكو خان حين استيلائه على بغداد، فذكروا في الكتاب انا منقادون لحكمك
مطيعون لامرك، وقد رويناه من اخبار اجدادنا الائمة الاطهار سلام الله عليهم سيما عن امير المؤمنين
ويعسوب المسلمين، النجد القمقام، الباسل المقدام، المخصوص بعز والعز والاه، وعادى من عاداه،
البطين الانزع، الفصيح المصقع، صاحب ذيل الفخار، حامل سيف ذي الفقار، المتصدي
لبث المكارم والصلات، المتصدق بخاتمه في الصلوة، قطب مدار الشجاعة والحلم، باب مدينة العلم
الواسع العطا، التي مع الخطا، اخذ فم القطا، القايل لو كشف الغطا، المنصوص بسورة هل اتى،
القايل على المنبر سلوني بالملا، اسد الله الغالب، علي بن ابي طالب، انك تملك هذه البلاد
وتصير في قبضة اقتدارك، ومحكومة لحكم استكبارك. والخبر هو قوله صلوات الله عليه واولاده
اذا جاءت العصابة التي لا خلاق لها، لتخربنك والله يا ام الظلمة، ومسكن الجبابرة، وام البلايا،
ويل لك يا بغداد، ولدارك العامرة التي لها اجنحة كاجنحة الطواويس، تماثيل كاجنحة الملح في الماء

تأتي بنو قنطورة • ونقدمهم جهوري الصوت • لهم وجوه كالمجان المطرقة • وخراطيم كخراطيم الفيلة

لم يزل
عليلة بن الاشجعيه
ولا على راية الاتلكسون • وسترو واعلوا رتبتها
فينهج بيلاكوخان • وآراءهم وارسل علاء الدين حملة
باحضارهم واغرازهم • وامر برفع السيف عن اهل الخلافة الظاهر • وكبير القدر
البعث خشن على الحلة • وتربت جام وتمتع • في بيع • وسيد الدين
ختام القبث الحلة حلة الشلانة • ومن النهاة • الصاحب الليث • والتجار
ذكر ام العلاه • الحجي فدشيرع الظاهر • النجيد الدليل والفسفاح • البن صاحب الدين
نقتر وبهذه الحكاية قوله متهم حين الطاهر انتصب النجيد الغنام • والقداح بما بلغه • الاله العزيم الفلانه
ما اشتملت عليه الحكاية بتوفر صحة • قوله النجد الغنام • المعارك والبطن والطارات المراد بها
توضيح ببنف هو والد العلانة • الباسك الغالب في كل • البطن هو عظيم البطن قوله اعواد او الاعمال
الماضي • والغنام والدخول فيها • ما اوره ذلك • للاحباب
الماضي ما لنجيب والدخول فيها ما كذلك وهذا ونظم ما حيلة • والمرأة الانثى
الثلاثة من العلم • والجاه • جانبي الجيش • والطارات المراد به
نحو الراس الرجح • والطارات والكذو
لها نزها • والجيش والكذو
ما ب

العيوب والنقايص قوله المصقع كمنبر البليغ او العالي الصوت • او من لا يتشوش عليه كلامه

قوله التابع البعيد وقد يقع خطوه وفي
والخطاب ضخم خطوة وفي رعاية الازدواج بين دون
العطا رعاية الازدواج • والنقطا نقرب المتزلة الخرق قوله
الخطاء والنقطا نقرب • ولو سلكت طرق الكلام ضلالة
ثم الطرق اللوم البدرين النقطا • والضبطهاعي الآخرة من الثواب • ولينتهار ان
قوله لانفاق ابا اي لا الضبطهاعي الآخرة بالاضح الطواوي
بغداد ودروات فيها الشدت نزار الذهب والاصباغ بالاضح الطواوي
بائي اي تدرب • قوله جهوري الصوت بالغوني تفخيذ العمد
رعلوه وتكلا كان بيلاكو • قوله المجان جمع مجن • وهو الترس
قوله الطرق من الاطراق • وهو نعت رجل على نشزار الترس والاذانه
والحاصل انه وجوههم بالترس التي الب • غلافا فوفها • ويقرا
بالنشنيبين النطرق يعج واحد للتكثير • وهو كناية عن يحن
وجوههم وانقالنا بما قيل ان طا نفر الغلاة يحون التصيرية
بغلاتهم يقولون بها النصر على امير المؤمنين علي السلام
يعتقدون فيه الحلول • يقولون
ان الجوهر الالهي قد

حل فيه • وهم في قرى سواد البصرة كنزول ظاهرون • وفي بغداد وسوريا ايضا رسيب تعالة نصير

نسبة الى شارستان من قرى نيسابور • لا شهرستان من قرى اصفهان فلا تغلط قله

بالحلول
عليه اتقلدوا صاحب
كتاب الملك والنحل يحون ان علقناهم
عبد الكريم الشهرستاني • وقيل الحار والنصير
لما اراد العبور من الفرات • باطلبه ايرك المخلص
اشتغل السلطان الشلاق • وفعل ذلك • النجيد فقالوا اسمه عدله
من الفرات • فانا اتزيد • فاجابه استحق لنفسي • نعم الحكاية • فقال اين من حضرت
جميعا جلندب ايضا • فعادت نصب فعلك الامير الغوثية • اما ابن الذي يعملونه
اسمى وقيل التي اريد جلندب مع كبر فكلما عاد ودقال لم ذلك فان واحد منهم • بل كان الاخوان الذي يعرفونه
ومنهما تلته الالف سنة • والابعوا احد الماء منعم ولا التي منهم • وقد يتعب البلاد والامور
بعرف حالنا وبيهم بكاتنا واتانا بيعلم المخلص الفرات • فقال انصرفنا وذلك • بالمولاي الالوان الضعف الغبار فيقع
فايام الهموم متقصات • وايام السرور تطير طيرا • ونحن التي اجنبها فعال اسل
ولي ذلك النصيرية قال آخر • تتابعت تمهكه • نعوى اتى فنازعتها • ثم انقضت تلك السنين واهلها
اثم انه برئت ايام ابحر اوزدقت • متقصات اسم ذلك الاعوام • بعدالائم يا اسف الطير
حل صغرة صيرم الامام • ثم تخبت تن لقد تنفاعها فوت مرات • ولما اختلف النحويون في اسم اما قطعه
وكانهم احلام النعر • من بحر الكلام • وزنه تنفاعلن ست مرات قوله • الايمن فقال البصريون • انه ابن اتخذ في الكلمة بعضهم وصل
على الطيران فصارت مبقية في او كارها • قانيته امر الله • اصلها ابن الله • والوحدة ميم مفردة والقسم
الفها الف وصل وان ايمن اسم وضع للقسم • وتكلها الابن وصل وتقديره ابن الله قسمي • فاذا كاطت قلت
مفتوحة عرم • ويدخل عليها اللام لتاكيد الابتداء • فتقول ليمن الله • وتقديره ليمن الله قسمي • وكسرهم
نعم وفرق ليمن الله ما ندري • وتهذا الاسم مرفوع بالابتداء وخبره محذوف • ولان كنت اخرت المعت
ليمنك الله قال ٢ عروة بن الزبير • ليمنك لئن كنت ابتليت لقد عوفيت • وربما حذفوا الياء فقالوا ام الله • وربما ابقوا الميم وحدها
نون ايمن فيصير ايم الله بالف وصل مفتوحة • وقد يكسر • وربما حذفوا الياء فقالوا م الله • وقالوا من الله بعضها
وحده فقالوا م الله • وقد يكسر ونها لانها لما صارت حرفا واحدا اشبهوه بالباء • وربما قالوا من الله بعضهما
ومن الله بكسرها • ومن الله بفتحها • وذهب ابو عبيدة وابن كيسان وابن درستويه
الى ان ايمن جمع يمين والالف فيه الف قطع وانما خففت وطرحت
في الوصل لكثرة الاستعمال قالوا و
كانت العرب تحلف
باليمين

فتقول يمين الله لا افعل لامرئ القيس في قصيدة له يذكر فيها كيفية وصوله لابنة القيصر سموت
اليها بعد ما نام اهلها • سمو حباب الماء حالا على حال • فقالت لحاك الله انك فاضحي • الست
ترى السمار والناس احوالي • فقلت يمين الله ابرح قاعدا • ولو قطعوا راسي لديك واوصالي •
فلما تنازعنا الحديث واسمحت • هصرت بغصن ذي شماريخ ميال • فصرنا الى الحسنى ورق
كلامنا • ورضت فذلت صعبة اي اذلال • حلفت لها بالله حلفة فاجر • لناموا فما ان
من حديث ولا صال • فاصبحت معشوقا واصبح بعلها • عليه القتام كاسف الوجه والبال

ومن هذه الابيات وغيره سماه امير المؤمنين عليه السلام ملكا ضليلا حكاية تذكر بالترتيب
وجه تسمية ملك الروم بقيصر ان ملكهم الاول ماتت امه وهي حاملة به فشق عنه واخرج وقيصر
كلمة رومية معناها من شق عنه • فسميت ملوك الروم كلهم باسم اولهم اللغة العدم الاكل بمقادم
فرس عذوم يعض باسنانه في الزبن الدفع زبنت الناقة عند حلب تدفع الحالب عنها في

قال ابو الطيب المتنبي يمدح ... اذا قدمت على الاهوال ... رحماً
اذا اشتبكت ان يلعلكم ... بليعت ... من ... على بصري ... ولا اعاتب ...
فلما ادا اشتبكت اخلاف المياه لكم ... ربعي على بصري ... نفيس ...
تهدي البوارق اخلاف المياه لكم ... وللمحب من التبريح ما لقي ...
من الله كان ... ابدو فيسجد من بالسوء يذكرني ... ان النفيس ...
فاليوم كل عزيز بعدكم هانا • فقد كنت اشفق من دمعي على بصري • ان ...
صغيرا وا هوانا • وهكذا كنت في اهلي وفي وطني ... ولد النبي صلى الله عليه واله ...
قيل ان اية البراءة نزلت في عائشة • لكني سمعت ... ابراهيم ... ولم يكن لها ... يعني
يقول ان اية البراءة نزلت لتنزيه مارية القبطية • وكان خصيا بعث ... ان تكون ... عبد المطلب
عائشة بالزنا مع ابن عمها القبطي • وكان يقول ان الله تعالى ... عليه واله • تبرا ان الله ... صلى الله عليه واله
تبرا منها • فايدة بل كان يقول ... ابراهيم عليه السلام ... واصطفاني ... وجعلني نبيا
ان الله سبحانه ... قال صلى الله عليه واله ان الله اصطفى اسماعيل من ولد ابراهيم ... احسبائي ... جامعا ... عن ... الاني
وعار ... من

البعيد والبعيد ... وينحب ... لربيبتها ... لديك ...
استعمل عمر الى عبد الله ... فقد الاستغفار ...
... النقص ... الا ...
بجنب الله ... لا عيب فيهم سوى ان النزيل بهم ... يسلو عن الاهل والاوطان والحشم
مع انه غاية ... الطال ... قال ابو نواس ... لا عيب فيه غير ان ...
بالموصف والاوطان ... والحشم ... فيه ...
الاهل والاوطان ... الضيف ... نسيانه ... لاباء ... ان مراده ...
بحد وصيه مع ان ... تبدان ... كلامه ... يعض ... الاستثناء ...
غاية المدح والكمال قوله ... ولا عيب ... فيه ...
تبدا ... واستضعفت ... قال ... يعني ... ان بلد ...
الكتاب قالت ... مدح ... من ...
... العلم ... عمر ... الكلام ...

العجف محركة ذهاب السمن فهو اعجف وهي عجفاء • والجمع عجاف وشذ • لان افعل فعلاء لا يجمع على فعال
لكنهم بنوه على سمان لانهم يبنون الشيء على ضده • كقولهم عدوة بالهاء لمكان صديقة وفي البيتين
المذكورين اقواء • وهو ان تكون القافية في الشعر الاول مكسورة مثلا وفي البيت الثاني مضمومة
كهاتين البيتين وهو قبيح • والشعر من بحر الكامل وزنه متفاعلن ست مرات فايدة
استعتب من الاضداد بمعنى اعطاه العتبى وهو الرضا • وطلب منه الرضا • ومن هذا القبيل كثير
في لغة العرب استقصيت جملة منها غبر ذهب وجاء الجون للابيض والاسود الجلل للعظيم
والحقير البين للقريب والبعيد الصريم لليل والنهار الناصع للاسود والابيض الازم لليسير
والعظيم الناهل للظمآن والريان وراء للخلف والامام • وبعث الشيء اذا بعثه من غيرك
وبعته اشتريته شعبت الاناء اصلحته وشققته الصارخ للمغيث والمستغيث المتهجد
للمصلي بالليل والنائم الزهو للارتفاع والانحدار التعزير للاكرام والاهانة التقريظ للمدح والذم

علومات وينبغي ان تشبع حركة الواو في قوله وعلقت لتتولد الالف ليتم الوزن من دون سكتة
ترب للغني والفقير الاهاد للرعة في السير والاقامة الخناديد للخصيان والفحولة عسعس اقبل
وادبر القرؤ للحيض والطهر اقرا النجم اذا طلع وافل المولى للعتيق والمعتق اكرى في الحديث
اذا طال وقصر هذا احضر الباب يقال تخبط خبط عشواء هي الناقة التي في بصرها
ضعف تخبط اذا مشت لا تتوقى شيئا ق الخرق شكاسة الخلق ضد الرفق ص
الزلازل الشدايد ومثله في الكسر عند الاسمية والفتح عند المصدرية القلقال قال في ق
قلقل صوت ما والتي قلقلة وقلقالا وتفتح حركه او بالفتح الاسم ق وزر يزر ووزر يوزر
وزرا ووزرا بالفتح والكسر وزرة كعدة اثم فهو موزور وقوله ص ارجعن مازورات
غير ماجورات للازدواج ولو افرد لقيل موزورات قيل دخل على صلوات الله عليه
يوما في المسجد فسمع اناسا يتعاتبون فتمثل بشعر كثير عاشق عزة قال هنيئا مريئا
غير داء مخامر لعزة من اعراضنا ما استحلت ومر ولم يرد عليه في المثل ايادي سبا
يضرب للمتفرقين وامثاله قوله تعالى حكاية عن اهل سبا ومزقناهم كل ممزق وسباء

بذكر الموت
قال محمود الوراق واذا مرضت من الذنوب فداوه بالذكر ان الذكر خير دواء والسقم
في الابدان ليس بضائر والسقم في الاديان شر بلاء قال امير المؤمنين عليه السلام الدنيا
تاركة لكم وان لم تحبوا تركها قال ابن ابي الحديد هذا معنى حسن منه قول ابي الطيب
كل دمع يسيل منها عليها وبفك اليدين عنها تخلى الظاهر ان معناه كل دمع يسيل
من الجفون على الدنيا ومفارقتها والمرء يتخلى عن الدنيا وترك الدنيا لا عن رضاه بل فكت
يداه عنها بسبب الموت قال الاعشى يصف خمر البر لما اتوها بمصباح ومبزلهم
سارت اليهم سؤور الابجل الضاري البزلة والمبزل المصفاة الابجل عرق في باطن
الذراع وهو من الفرس والبعير بمنزلة الاكحل من الانسان ق ضري العرق ضروا كسمو
فهو ضار بدى منه الدم ق المساورة المواثبة سار اليه يسور سورا وثب و
سار التراب في راسه سورا وسؤورا دار وارتفع والرجل اليك وثب قال الشاعر

لقد لقيت ... الله
برحًا اى تبًّا امرك الله البرح
اجزك تبًّا لعنبك ابرح اى شدة واذى ... الانصاف ... فيل
دعاك الهوى برح برحًا اى شدة بعض ولا ... ابو عمرو ... بعض
والشدة ولقى منه برحًا بارحًا ... واحزنك بعض ... احزنك بالبرح
فابن قولهم اجزك وتصبرا على طرح البارح ... قال امير المؤمنين صلوات الله عليه
معناه اجيزتك ... على الصدر ... قال ثعلب ... النهاية ... الى عجز جعفر
ما كان تجد امانك بالواو ... كذا في ... بعض ... حبيب ... قال الاول
... البغض ... الاعظم ... قال ... احدهما ... النصارى
... عليه السلام ... رجلان ... والثاني ...

اولعنه او برئ منه وابغضه * فهذه مراتب اربع * والبغض ادناها * وهو موبق مهلك * وفي الحديث
الصحيح المتفق عليه * انه لا يحبه الا مؤمن ولا يبغضه الا منافق * وحسبك بهذا الخبر ففيه وحده كفاية *
فاما الغالون فيه فهالكون كما هلك الغلاة في عيسى عم * وقد روى المحدثون ان رسول الله صلى الله عليه وآله
قال له عليه السلام * فيك مثل من عيسى بن مريم ابغضته اليهود فبهتت امه * واحبته النصارى
فرفعته فوق قدره * وقد كان امير المؤمنين عليه السلام عثر على قوم من اصحابه خرجوا من حد محبته
باستحواذ الشيطان عليهم الى ان كفروا بربهم وجحدوا ما جاء به نبيهم عليه السلام فاتخذوه ربا و
ادعوه الها * وقالوا له انت خالقنا ورازقنا * فاستتابهم وتوعدهم * فاقاموا على قولهم و
لم يتوبوا فحفر لهم حفرا * ودخن عليهم فيها طمعا في رجوعهم فابوا * فحرقهم * وقال عليه السلام
الا ترونى قد حفرت حفرًا * انى اذا رايت امرا منكرا * اوقدت نارى ودعوت قنبرا
روى ابو العباس احمد بن عبد الله بن عمار الثقفى عن محمد بن سليمان بن حبيب المصيصى المعروف
بنوين عن شيخه * ان عليا عم مر بقوم ياكلون فى نهار شهر رمضان فقال لهم * أسفر ام مرضى *

قالوا

قالوا لا ولا واحدة منهما * قال فمن اهل الكتاب انتم فتعصمكم الذمة والجزية * قالوا لا قال فما بال الاكل فى نهار
رمضان * فقاموا اليه فقالوا انت انت * يومئون الى ربوبيته * فنزل عم عن فرسه * فالصق خده بالارض
وقال ع ويلكم انما انا عبد من عبيد الله * فاتقوا الله * وارجعوا الى الاسلام * فابوا فدعاهم مرارا
فاقاموا على كفرهم * فنهض اليهم وقال شدوهم وثاقا وعلى بالفعلة والحطب * ثم امر بحفر بئرين فحفرتا
فجعل احداهما سربا * والاخرى مكشوفة * فالقى الحطب فى المكشوفة * وفتح بينهما فتحا * والقى النار
فى الحطب * فدخن عليهم وجعل يهتف بهم ويناشدهم ليرجعوا الى الاسلام * فابوا
فامر بالنار * فالقى عليهم فاحرقوا * قال الشاعر * لترم بى المنية حيث شاءت * اذا لم ترم بى
فى الحفرتين * اذا ما حشتا حطبا بنار * فذاك الموت نقدا غير دين * فلم يبرح عليه السلام
حتى صاروا حمما * ثم استترت هذه المقالة سنة او نحوها * ثم ظهر عبد الله بن سبا * وكان يهوديا
يتستر بالاسلام * بعد وفاة امير المؤمنين عليه السلام * فاظهرها * واتبعه قوم سموا السبائية

قالوا ان عليا عليه السلام لم يمت * وانه فى السحاب * والرعد صوته * والبرق ضوءه * فاذا سمعوا صوت الرعد قالوا السلام عليك يا امير المؤمنين * وقالوا فى رسول الله صلى الله عليه وآله اعظم فرية * فقالوا انه كتم تسعة اعشار القرآن ... وقد روى عن الحسن بن محمد بن الحنفية رضى الله عنه ... الهيثم بن ... فغضب ... قول ... واغروا ... عليهم قولهم ... الحسن بن على ... عن ... ان ... الناس ... فيها الارجاء ... ابن ... الكلبى * قال ... السبائية * ... ما انزله الله عليه ... ولوكتم ... ثم ظهر المغيرة بن سعيد ... وهو من قول ... الوحى ... ذلك ... روى ... ابن ... المغيرة ...

في بيه الشيخ يته ١٢

ابي جعفر محمد بن علي ع
علي بن الحسين عليهم السلام انی اعلم
وقال له اخبر الناس فزجره ابو جعفر ع وانی ابا جعفر
الغيب وقال انا اطعمك العراق فانصرف عنه وانی ابا جعفر ابدا
زجرا شديدا واسمه ماكره وكان ابو هاشم ... الموت ... رجلا ... حتى
عبد الله بن محمد بن الحنفية رضه اشتغل به على الموت ... بكليتان فقال له
فوثب عليه فضربه ضربا شديدا ... الحسن ع ... وقد طمع ... اهل البيت وادعى ان
ثم اتى محمد بن عبد الله بن الحسن فلم يجبه ... وانه قائم ... الكوفة وكان ... عبد الله ... اذن له
كما قال ... الذي ... رسول الله صلى الله عليه وآله ... ثم قدم الكوفة ... اخبار ... يعملون ذلك
ابن المهدي الذي ... فاتبعه خلق كثير وادعى على ... الاسعار يعملون بعض
اوصى الى محمد بن عبد الله بن الحسن ... وبث اصحابه ... انا نحنق بعض
واشتهروا بهم فاستعاذ ... الشعوم ... بعض اصحابه ... الا عليكم الا ان
بالناس فقال له ... فقال لا عليكم
لا نعرف ... من اصحابهم

عجلتموه الى الجنة • وان كان من عدوكم عجلتموه الى النار • ولهذا السبب كان المنصور يدعي
محمد بن عبيد الله الخناق • وبخله ما ادعاه عليه المغيرة • ثم تفاقم امر الغلاة • وامعنوا في الغلو
فادعوا حلول الذات الالهية المقدسة في قوم من سلالة امير المؤمنين ع • وقالوا بالتناسخ
وجحدوا البعث والنشور • واسقطوا الثواب والعقاب • وقالوا ان الثواب والعقاب
انما هو ملاذ هذه الدنيا ومشاقها فولدت من هذه المذاهب القديمة التي قال بها سلفهم حتى
صاروا الى المقالة المعروفة بالنصيرية التي احدثها محمد بن نصير النميري • وكان من اصحاب
الحسن العسكري ع • والمقالة المعروفة بالاسحاقية التي احدثها اسحق بن زيد الكاتب بن
الحرث • وكان من اصحاب عبد الله بن معوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب كان يقول
بالاباحة • واسقاط التكاليف • ويثبت لعلي ع شركة مع رسول الله ص في النبوة • على وجه
غير هذا النظ الذي يعرفه الناس • وكان محمد بن نصير من اصحاب الحسن بن علي بن محمد بن الرضا ع
فلما مات ادعى وكالة لابي الحسن الذي يقول الامامية بامامته • ففضحه الله تعالى بما اظهره

من

من الالحاد والغلو • والقول بتناسخ الارواح • ثم ادعى انه نبي ورسول من عند الله تعالى • وانه ارسله
علي بن محمد الرضا ع • وجحد امامة الحسن العسكري ع • وامامة ابنه وادعى بعد ذلك الربوبية
وقال باباحة المحارم وللغلاة اقوال كثيرة طويلة عريضة • وقد رايت انا جماعة
منهم • وسمعت اقوالهم • ولم ار فيها محصلا • ولا من يستحق ان يخاطب • وسوف استقصي
ذكر فرق الغلاة • واقوالهم في الكتاب الذي كنت متشاغلا بجمعه • وقطعني عنه
اهتمامي بهذا الشرح • وهو الكتاب المسمى بمقالات الشيعة انتهى لابن ابي الحديد
يحكى ان انا قال لموسى بن جعفر عليه السلام اني رايت الليلة في منامي اني
سالتك كم بقي من عمري • فرفعت يدك اليمنى وفتحت اصابعك في وجهي مشيرا الي
فلا اعلم اهو خمس سنين • او خمسة اشهر • ام خمسة ايام • فقال ولا واحد منهن • بل ذلك اشارة
الى الغيوب الخمسة التي استاثر الله تعالى بعلمها • في قوله ان الله عنده علم الساعة الاية

تنبيه
من كلام العلماء والحكماء في الدنيا ... نعم شيء شريف
الصالحين قال بعضهم ما ادري ... قيل لواحد ... الغدر
واهلها قال بعضهم من حسن نظرهم ... عليها ... قيل لواحد
اعجب من الدنيا لها ... عليها ... كارها لبوس ... خلقنا ... وتقلبنا
ام من قوم الناس ... اصبحت ... خلقنا خدوعا ... واعتق
اصبحت قال اصبحت ... قال ... الوسيلة ... الا ... ما ... يموت
كيف ترى الدنيا ... الذي ... لاني عرفت ... ولا ... ربما ... والسكوت
سئل عن واحد ... تركت الدنيا قال لاني لا ... ولا ... فغايته ... لاني ... تبعث
قيل لاعرابي لم تركت الدنيا فقال ... العبث ... واقاد علما ... تركت الدنيا قال ... الضوق يقول ... اسمع وابكت
اعد ما تكون ثم انشد ... وطرا الصبي ... قيل لواحد ... ابن القصاب ... مسمى ... عودة ... وضاق
ما من حربت ومن ... خلق وقوت ... قال الاصمعي ... محمود الوراق ... وضاع من ... بلغن
تناسخ من ترى ... واعجب ... ويحتى ... لموتى ... ملكت

علت الذمم بينه • والتوت
نفع وبقي اثنه • وقابل خيله الغال بلغ
ضايا سره • فصرحجديد الغال اجتماع لهم البعد • لهم ابتزده
لشعر الحماسة • والوصل في الدنيا انقطاعه • اي اجتماع لم يمرن الذي سبع
تترق منها اجتماعه • ام اي شعب ذي التيامر • بالبين للذين الزري • عبد العزيز بن نباتة
الصداعه • ام اي ممتنع تنبع • ثم ترمه انقطاعه • قال بعض الحكماء الفصحاء
ما زال تختلفا طباعه • فر قبلي • فلا تك خلا • فابن ملكك • عند الذنوب وبجانب
ترى الدنيا • وما الدنيا للارى لها وجوداً • قيل • يخلو من العلوم صدا الذنوب • وطابرا وافعا
فيابن ربك قال ابن المعتز مجالسة اهل الديانة تجلو من القلوب صدا الذنوب • ومجالسة ذوي المروات تدل على مكارم الاخلاق • ومجالسة العلماء تزكي النفوس • ومجالسة الحكماء تدل على العقول
ذوي المروات تدل على مكارم الاخلاق • واستعمال الفكر تنقيح للعقول • والزهد في الدنيا يصحح الدين • وصاحبها يتبع • وانها لا تضر الا صاحبها
سن لنفسك نصيحا • وارغب في دار البقاء • تاب لك ان الا اجتماعات • وصاحبها يتبع • فانها لا تضر الا من
مجرد تجارب • في تحصيل الباقية • والدنيا حقيقة
ان الا آخرة لنت • قال ومن فانية •
وقد عرفت آثارها في اصحابها ورفقائها • وصنعها بطلابها وعشاقها • معرفة عيان • فاي
حجة تبقى لك • واي حجة لا تثبت عليك • اصبحنا في دار رابحها خاسر • ونائلها قاصر
عزيزها ذليل • وصحيحها عليل • الداخل اليها مخرج • والمطمئن اليها منزعج • الذائق من شرابها
سكران • والواثق بسرابها ظمآن • ظاهرها سرور • وباطنها غرور • طالبها مكدود • وعاشقها مجهود
وتاركها محمود • العاقل من قلاها وسلا عنها • والظريف من عافها وانف منها • ليس لها
فضيلة الا دلالتها على نقصها • واشارتها الى نقصها • ولعمري انها الفضيلة لو صادفت
قلبا عقولا • لا لسانا قئولا • وعملا مقبولا • لا لفظا منقولا • والى الله المشتكى من هوى
مطاع • وعمر مضاع • فبيده الداء والدواء • ومنه المرض والشفاء • حكاية كان فيما مضى جبار
يجبر الناس على اكل لحوم الخنازير ويقتلهم ان ابوا عنه • فلم يزل الامر يترقى حتى بلغ الى عابد مشهور
فدعاه الى اكلها وهدده بالقتل ان لم ياكل فشق ذلك على الناس • فقال صاحب الشرطة للزاهد
اني ذابح لك غدا جديا • فاذا دعاك هذا الجبار لتاكل فكله • فانما هو جدي • فلما دعاه للاكل ابى

قال اخرجوه واضربوا عنقه • فلما اخرج قال له الشرطي ما منعك ان تاكل من لحم جدي • قال اني رجل
منظور الي واني كرهت ان يتاسى الناس بي في معاصي الله فقدمه وقتله • قيل كان رجل
يبكي كثيرا فقيل له لو قتلت قتيلا اتيت وليه فراك تبكي هذا البكاء لعفا عنك قال قتلت نفسي
ولعل وليها لا يعفو عني • قيل كان ابو ايوب السجستاني كثير البكاء وكان يخالط الناس
عن بكائه فمرة ياخذ انفه ويقول الزكمة ربما عرضت • ومرة يبكي فاذا استبان من حوله بكاءه
يقول ان الشيخ اذا كبر مج • ابو حيان التوحيدي ما اقول في عالم الساكن فيه وجل • والصاحي بل المسلم
ثمل • والمقيم على ذنوبه خجل • والراحل عنه مع التمادي عجل • وان دارا هذه من آفاتها
وصروفها المحقوقة بهجرانها وتركها • والصدوف عنها خاصة • لاسباب ساكنها الى دار القرار
الا بالزهد منها • والرضا بالطفيف منها كبلغة الثاوي وزاد المنطلق •
حكاية قال عثمان لابي ذر رضي الله عنه اخرج عنا من بلادنا فقال ابو ذر
ما ابغض الي جوارك • فالى اين اخرج • قال حيث شئت قال اخرج الى الشام
ارض الجهاد • قال انما جلبتك من الشام لما افسدتها افاردك اليها • قال فاخرج
الى العراق • قال لا انك ان تقدم اليها تقدم الى قوم اولي شبه وطعن على الائمة
والولاة • قال فاخرج الى مصر • قال لا • قال فالى اين اخرج • قال اخرج الى البادية
قال ابو ذر فاصير بعد الهجرة اعرابيا • قال نعم • قال ابو ذر فاخرج الى بادية نجد
قال عثمان بل الى الشرف الابعد اقصى فاقصى • امض على وجهك هذا ولا تعدون
الربذة فخرج اليها • والسر في اخراجه من طريق الاشاريف باعتبار انها من
اقطاعات زيد بن ثابت مولى عثمان وناصره على ما حكي ان عثمان لعنه الله
اقطعها اياه • ففي هذا الطريق لا يقدر ابو ذر رضي الله عنه على التاليب عليه
بخلاف باقي الطرق

قال عليه السلام في خطبة له منها ان الدنيا منتهى بصر الاعمى لا يبصر مما وراءها شيئا والبصير
ينفذها بصره ويعلم ان الدار وراءها فالبصير منها شاخص
والاعمى اليها شاخص والبصير منها متزود والاعمى لها متزود
قال ابن ابي الحديد شبه الدنيا وما بعدها بما يتخيله الاعمى من الظلمة التي يتخيلها وكانها محسوس له وليست بمحسوس [illegible]
الاعمى من الظلمة التي يتخيلها فلم ينفذ البصر يتخيل انه يرى الظلمة فاما من
على حقيقته فان الامر عدم الضوء فان بصره ينفذ ويبصر [illegible] على حقيقته
يرى المبصرات في الضياء واهل الدنيا منتهى ابصارهم دنياهم ويظنون انهم يبصرون [illegible]
والاخرة فاهل الدنيا ناظرون في [illegible] واهل الاخرة قد نفذت ابصارهم على حقيقته [illegible]
على الدنيا خاصة [illegible] اصحاب الابصار [illegible] والاعمى اليها شاخص
الطريقة والحقيقة قوله فالبصير منها شاخص والاعمى اليها شاخص يسمى التجنيس وهذا يسمى عند
ارباب الصناعة التجنيس التام

فالشخص الاول الراحل والثاني من شخص بصره بالفتح اذا فتحه نحو الشيء مقابلا له وجعل لا يطرف

واعلم ان التجانس على ضربين الاول التجانس التام وهو ان يتفق اللفظ وحقه ان يتساوى حروف الفاظ الكلمتين في تركيبهما وفي وزنهما قالوا ولم يرد في القرآن المجيد من التام الا موضع واحد وهو قوله تعالى ويوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ما لبثوا غير ساعة وقد ذكرته في كتابي المسمى بالفلك الدائر على المثل السائر وقلت ان الساعة في الموضعين بمعنى واحد والتجنيس ان يتفق اللفظ ويختلف المعنى ولا يكون احدهما حقيقة والآخر مجازا بل يكونا معا حقيقتين وان زمان القيامة وان طال لكنه عند الله في حكم الساعة الواحدة لان قدرته لا يعجزها امر ولا يطول عنده زمان فيكون اطلاق لفظ الساعة على احد الموضعين حقيقة وعلى الآخر مجازا وذلك يخرج الكلام عن حد التجنيس كما لو قلت ركبت حمارا ورأيت حمارا واردت بالثاني البليد

وايضا فلم لا يجوز ان يكون اراد بقوله تقوم الساعة الاولى خاصة من زمان البعث فيكون
لفظ الساعة مستعملا في الموضعين حقيقة بمعنى واحد فيخرج عن التجنيس وعن مشابهة التجنيس
بالكلية قالوا وورد في السنة من التجنيس التام خبر واحد وهو قوله صلى الله عليه وآله
لقوم من الصحابة كانوا اتينا يزعمون جرير بن عبد الله البجلي في زمام ناقة خلوا بين جرير والجرير
فالجرير الثاني الحبل وجاء من ذلك في الشعر لابي تمام قوله فاصبحت غرر الاسلام مشرقة
بالنصر تضحك عن ايامك الغرر فالغرر الاولى مستعارة من غرة الوجه والثانية من غرة الشيء
وهو اكرمه وكذلك قوله من القوم جعد ابيض الوجه والندى وليس بنان يجتدى منه بالجعد
فالجعد الاول السيد والثاني ضد البسط وهو من صفات البخيل وكذلك قوله بكل فتى
ضرب يعرض للقنا محيا محلا حليه الطعن والضرب فالضرب الاول الرجل الخفيف
والثاني مصدر ضرب وكذلك قوله عداك حر الثغور المستضامة عن برد الثغور وعن
سلسالها الحصب ما تثاثره فاق الثلج والبرد
سلسالها الحصب فالثغور الاولى جمع ثغر وهو ما يلي بلاد العدو [illegible]
جمع ثغر وهو [illegible] والثاني [illegible]
بلاد الحرب [illegible] وكذلك قوله كم احرزت قضب الهندي مصلتة تهتز من قضب تهتز في كثب
بيض اذا انتضيت من حجبها رجعت احق بالبيض ابدانا من الحجب
فالقضب الاول السيوف والثاني [illegible] والبيض الاول السيوف والثاني [illegible]
قال ابن ابي الحديد [illegible]
اي تلك السيوف [illegible] كلمة بمعنى واحد بلا تجنيس

وكذلك
البيض للسيوف ... التجنيس ... وبينهن
والبيض فيطلب بعض التراب قالوا فيطل الحق عندي ان البيض
البياض فهذا النظم في الفلك اذا انجلت ... وهذا النظم عندي البارع ... ومنوع ... فيحمد • فان
ذكرت هنا قوله اذا انجلت الكتائب وهذا النظم المتقدم ... يتجوز ... الشعر ... عباس
القسم ايضا في صدور الكتائب واحد ويعجز الشيخ ... فان التجنيس التام ... قول الجلواني راحت ... البحرة
صدور العوالي في الموضعين فاي وعام العيس بي وديعة ... وقول البحتري ... اذا العدات ... والاولى
لان الصدور في قصيدة لغرب • للطر عبد امن ثبات العيد • فان التجنيس التام الالباب ... الساجور ... التام
فاما قول البحتري ... بالعلا • الاعياد • والثاني محلا محول • والفصل فصل والتربيع ربيع • فالعيد الثانية ... التجنيس التام ... وهو في
حتى اعادر كل يوم المعروف من الوعى • فليس بتجنيس ... الاضالع ... فكان فيها اصبانا • وقال
العيسا لا قول هو اليوم الاحتدم • للمتاخر قصيدة ... اجبانا
عنابس اذ الاحتدم على الهوى • ولبعض ... خبر الاحبار ... في اثنائها يقول

انت امرؤ جافٍ مغالطة • فعلت لا اهتدمت اجفان اجفانا • لم يبق غيرك انسان
يلاذ به • فلا برحت لعين الدهر انسانا ولواحد من المتأخرين قصيدة في مباراة قصيدة
الرضي رضه الكافية التي اولها يا ظبية البان ترعى في خمائله • ليهنك اليوم ان القلب مرعاك
ومطلع تلك القصيدة قوله يا ظبية الانس لولا طرفك الشاكي • ما بات قلبي لجرح في الهوى شاكي
ارمح قدك في ايدي لسعك من • ام سيف ناظرك الفتاك افتاكي يقول في اثنائها يا من
قلوب الورى لما ترنت اسرت • سبحان من في حشا اشراك اشراكي • جفني وجفنك في تحسين جمعهما
توافقا بين سفاح وسفاك وذكر الغانمي في كتابه من صناعة الشعر بابا سماه رد الاعجاز
على الصدور • وذكر فيه انه خارج عن حد التجنيس قال مثل قول الشاعر ونزري بجميل
الصنع ذكرا طيب النشر • ونوري بسيوف الهند من اسرف في النفر • ونجري في نثر الحمد
على شاكلة النجر • وهذا من التجنيس ليس بخارج عنه الا انه تجنيس مخصوص وهو الاتيان به
في طرفي البيت • وعد ابن الاثير الموصلي في كتابه من التجنيس قول الشاعر في الشيب

يا بياضا اسري دموعي حتى • عاد منها سواد عيني بياضا
وكذلك قول البحتري واغر في الزمن البهيم محجل • قد رحت
منه على اغر محجل • وهذا عندي ليس بتجنيس لاتفاق المعنى
والعجب منه انه بعد ايراده هذا انكر على من قال ان قول
ابي تمام اظن الدمع في خدي سيبقى • رسوما من بكائي
في الرسوم من التجنيس وقال اي تجنيس ههنا
والمعنى متفق • ولو امعن النظر لراى هذا مثل
البيتين السابقين قالوا واما الاجناس الستة
الباقية • فانها خارجة عن التجنيس التام ومشبهة به
فمنها ان يكون الحروف متساوية في تركيبها مختلفة
في وزنها فمن ذلك قول النبي صلى الله عليه وآله اللهم
كما حسنت خلقي فحسن خلقي وقول بعضهم لا تنالوا
غرر المعالي • الا بركوب الغرر • واهتبال الغرر وقول البحتري
وفر اغاني المغرور يرجو • امانا اي ساعة ما امان
يهاب الالتفات ومن تفترى • للحظ ناظر من طرف الستائر
وقال آخر قد ذهبت بين حشاشة ودماء • ما بين حر
هوى وحر هواء ومنها ان يكون الالفاظ متساوية
في الوزن مختلفة في التركيب بحرف واحد لا غير • قال
نا دعلى ذلك نخرج من باب التجنيس وذلك نحو قوله تعالى
وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة ومثله قول البحتري

وقال بعضهم وقال ابو تمام ... الا ان الملكات ... عواصي
يمدون من ايدي عواص • عواصم • تصول باسياف
عواصم قواضب ... وللبحتري ... الطرف
من كل ساجي ... اعيبا ... الكثيب ... شواجر ارماح
وقال ... شواجر ... تقطع بينهم ... ارحام ... قطوعها
ومنها البيت ... التجنيس ... لانه قد جمع بين المتلوب
الناقص ... وللبحتري ... اودع فيها ... الاسلوب ... النفسها ... انما

الغوالي جمع غلاء وهو ضد المرادة الاسفل وعادة العرب ان ينبه اتباع المط وانذعاقه بالذي يخرج من
فم العربة، وهنا كناية عن شدة البكاء والحاصل من فراق الاطفال وقوله يكذب الدهر عنه اي يتخالف
للدهر انه ليس بموجود ه

ولا تنتهي عن لهوك • تبادر بمعصيتك • مالك ما حيتك
وتجري بشيخ سريرتك • على عالم سريرتك • تتوارى
عن قريبك • وانت بمرأى رقيبك • تستخفي من مملوكك
ولا تخفى خافية على مليكك • اتظن ان ستنفعك
حالك • اذا آن ارتحالك • او ينقذك مالك
حين توبقك اعمالك • او يغني عنك ندمك • اذا
زلت قدمك • او يعطف عليك معشرك • يوم
يضمك محشرك • هلا انتهجت محجة اهتدائك
وعجلت معالجة دائك • وفللت شباة اعتدائك
وقذعت نفسك فهي اكبر اعدائك • اما الحمام
ميعادك • فما اعدادك • وبالمشيب انذارك
فما اعذارك • وفي اللحد مقيلك • فما قيلك
والى الله مصيرك • فمن نصيرك • قدما
ايقظك الدهر فتناعست • وجذبك الوعظ
فتقاعست • وتجلت لك العبر فتعاميت
وحصحص لك الحق فتماريت • واذكرك الموت
فتناسيت • وامكنك ان تواسي • فما واسيت
تؤثر فلسا توعيه • على ذكر تعيه • وتختار قصرا
تعليه • على بر توليه • وترغب عن هاد تستهديه
للزاد تستهديه • وتغلب حب ثوب تشتهيه

فهو نضو الاحوال والاحوالي • اي حسن في الذواهبي
تولى • وحال على ظهور الجمالي • فالبيت الثالث
والخامس بها المقصر بالتمثيل ومن ذلك قول علي بن
جبلة • وكم لك من يوم رفعت عماده • بذات جفون
او بذات جفان وقول المتنبي نسيم الروض في
ريح شمال • وصوب المزن في راح شمول وقوله
ايضا جديرات تفتق غضو وجهه • صبابته نقيع
تحتها الموت ناقع اعلم ان تمثيل الامثلة لهذا
القسم ذكرها ابن الاثير في كتابه وهو عندي مستدرك
لانه حد هذا القسم بما تختلف تركيبه بعض حروفه
الاصلية • وتختلف ايضا وزنه • ويكون اختلاف تركيبه
بحرف واحد وكذلك قول عمارة الاعمار وكذلك العوالي
والمعالي وأنه قوله تعالى يحسبون انهم يحسنون فمخارج
من هذا الحكم • لان جميع امثلة هذا القسم تختلف
فيه الكلمات بالحروف الزائدة • وهذه الآية اختلاف
كلمتيها بحروف اصلية فليست من التجنيس الذي نحن
بصدده • بل هي من باب التصحيف كقول البحتري
ولم يكن المغتر بالله اذ سرى • ليعجز والمعتز بالله
طالبه ثم قال ابن الاثير في هذا القسم ايضا

ودلال يختم في ذرى الخيم • وجمال يقصر في الحجال محجبه

وقال ايضا اري كلنا نبغي الحياة لنفسه ❊ حريصا عليها مستهاما
بها صبّا • فحبّ الجبان النفس اورده البقا ❊ وحبّ
الشجاع النفس اورده الحربا **وقال ابو العلاء المعري**
فما رغبت في الموت كدر مسيرها ❊ الى الورد خمس ثم يشربن من اجن
يصادفن صقرا كل يوم وليلة ❊ ويلقين شرا من مخالبه الحجن
ولا الغلات الليل بانت كانها ❊ من الاين تعب الادلاج بعض
القنا اللدن ❊ ضربن مليعا بالسنابك اربعا ❊ فلا الاما
لا يقدر منه على معن ❊ وخوف الردى آوى الى الكهف
اهله ❊ وكلف نوحا وابنه عمل السفن ❊ وما استعذبه
روح موسى وآدم ❊ وقد وعدا من بعده جنتي عدن •
ولي في قصيدة اخاطب رجلين قرا في حرب (ابو بكر وعمر)
فقد زعما ان الحمام لمبغض ❊ وان بقاء النفس للنفس محبوب
ويكره طعم الموت والموت طالب ❊ فكيف بلذ الموت والموت مطلوب
ابو الطيب ايضا طيب هذا النسيم اوقع في ❊ النفس
ان الحمام مر المذاق ❊ والاسى قبل فرقة الروح عجز ❊
والاسى لا يكون بعد الفراق **البحتري** ما اطيب الايام
الا انها • يا صاحبي اذا مضت لم ترجع **وقال آخر**
او في يصفق بالجناح مغلس ❊ ويصيح من طرب
الى الندمان • يا طيب لذة هذه دنياكم • لو انها بقيت
على الانسان **وقال آخر** ارى الناس يهوون البقاء

ومثله قول النبي صلى الله عليه وآله • جار الدار احق بدار الجار **قالوا** ومنه قوله تعالى يخرج الحي
من الميت • ويخرج الميت من الحي • ولا اراه منه بل هو من باب الموازنة • ومثلوه ايضا
بقول امير المؤمنين عليه السلام • اما بعد • فان الانسان يسره درك ما لم يكن ليفوته • و
يسوءه فوت ما لم يكن ليدركه • وبقول ابي تمام • لابي العميثل وابي السعد الضرير • فانهما قالا له
لما امتدح عبد الله بن طاهر بقصيدة • في افتتاحها تكلف وتجوف • لم لا تقول ما يفهم قال
ولم لا تفهم ما يقال [illegible]
ومنها [illegible] **ومثل** قول **ابي تمام** [illegible] بعض الصناع [illegible]
ومنها المقلوب [illegible]
[illegible] بالمجنس [illegible] وهو ان يجمع بين كلمتين احدهما كالجنس التابع [illegible]
وكقول الآخر [illegible] **وكقول الآخر** [illegible]
واما النوع [illegible] عكس الحروف [illegible] قلب العين •
يوم القيامة لصاحب القرآن • اقرا وارق **وقد** تكلمت في كتابي المسمى بالعبقري الحسان
على اقسام الصناعة البديعية نظما ونثرا • وبينت ان كثيرا منها يتداخل ويقوم البعض
من ذلك مقام بعض فليلمح من هناك **قال علي عليه السلام في خطبة له** اعلموا انه ليس من شيء
الا ويكاد صاحبه يشبع منه ويمله • الا الحياة • فانه لا يجد في الموت راحة **قال ابن ابي الحديد**
هذا معنى قد طرقه الناس قديما وحديثا **قال ابو الطيب** ولذيذ الحياة انفس في النفس
واشهى من ان يمل واحلى • واذا الشيخ قال اف فما مل ❊ حياة ولكن الضعف كلا •

عنوان الكل ... للاولت

دلائله

فان قلت فقد تطرى على الانسان حالة يستصعبها فيود الموت لنفسه ولا يفكر فيما بعده من
الحيوة التى يشير اليها ولا يخطر بباله قلت ذاك شاذ نادر لا يلتفت اليه انما الحكم للاعم الاغلب
وايضا فان ذلك لا يلتذ بالموت وانما يتخلص به من الالم وامير المؤمنين صلوات الله عليه قال
ما من شئ من الملذات الا وهو يمل بعد الا الحياة ، وبين الملتذ وبين المتخلص فرق واضح ولا يكون
نقضا على كلامه عليه السلام فان قلت قد ذكرت ما قيل في حب الحياة وكراهة الموت فهل قيل في عكس
ذلك ونقيضه شئ قلت نعم فمن ذلك قول ابى الطيب كفى بك داء ان ترى الموت شافيا
وحسب المنايا ان يكن امانيا ، تمنيتها لما تمنيت ان ترى ، صديقا فاعيا او عدوا مداجيا
وقال آخر قد قلت اذ مدحوا الحياة واسرفوا ، في الموت الف فضيلة لا تعرف ، منها امان
لقاءه بلقائه ، وفراق كل معاشر لا ينصف وقيل لاعرابى وقد احتضر انك ميت قال ٣
الى اين يذهب بى قيل الى الله قال ما اكره ان اذهب الى من لم ار الخير الا منه ابراهيم بن المهدى
وانى وان قدمت قبلى لعالم ، بانى وان ابطات عنك قريب ، وان صباحا نلتقى في مسائه
صباح الى قلبى الغداة حبيب قال بعضهم لا يستكمل الانسان حد الانسانية الا بالموت
لان الانسان هو الحى الناطق الميت وقال بعضهم الصالح اذا مات استراح والطالح
اذا مات استريح منه لشاعر جزى الله عنا الموت خيرا فانه ، ابر بنا من كل بر وارءف ٣
يعجل تخليص النفوس من الاذى ، ويدنى من الدار التى هى اشرف ولآخر من كان يرجو ان يعيش
فاننى ، اصبحت ارجو ان اموت لاعتقا ، في الموت الف فضيلة لو انها ، عرفت لكان
سبيله ان يعشقا ابو العلا جسم ونفس لما اجتمعا صنعا ، شرا الى مجمل الواحد الصمد
فالجسم يعذر فيه النفس مجتهدا ، وتلك تزعم ان الظالم الجسد ، اذ هما بعد طول الصحبة
افترقا ، فان ذلك لاحداث الزمان يد ابو العتاهية المرء يامل ان يعيش وطول عمر قد يضره
تفنى بشاشته ويبقى بعد حلو العيش مره ، وتخونه الايام حتى لا يرى شيئا يسره ، كم شامت بى
ان هلكت ، وقائل لله دره ابن المعتز الست ترى يا صاح ما اعجب الدهرا ، فذما له لكن
للخالق الشكرا ، لقد حببت الموت البقاء الذى ارى ، فيا حسدا منى لمن يسكن القبرا

فايدة كانوا اذا دعوا على انسان قالوا ابعده الله نوءك
اى خيرك من الانواء والنجوم التى كانت العرب تنسب المطر
اليها حكاية هجا يحيى بن نوفل وكان هجاء خبيث اللسان
العريان بن الهيثم بن الاسود النخعى وقد كان العريان
تزوج امراة اسمها زبادة وكانت قبله تحت الوليد
بن عبد الملك بن مروان فطلقها وانكحها اياه اخ له
يقال له زياد فقال يحيى بن نوفل اعريان ما يدرى
امرؤ سيل عنكم ، امن مذحج تدعون ام من اياد ،
فان قلتم من مذحج ان مذحجا ، لبيض الوجوه غير جد
جعاد ، وانتم صغار الهام حول كانما ، وجوهكم
مطلية بمداد ، وان قلتم الحى اليمانون اصلنا ،
وناصرنا في كل يوم جلاد ، فاطول باير من معشر
فنزوة ، نزت بایاد خلف دار مراد ، ضللتم
كما ضلت ثقيف فما لكم ، ولا لهم بين القبايل من
هاد ، لعمر بنى شيبان اذ ينكحونه ، زبادة لقدما
قصروا بزبادة ، ابعد وليد انكحوا عبد مذحج
كمنزية عيرا خلاف جواد ، وانكحها الا في كفاء ولا غنى
زياد اضل الله سعى زياد ، فلقد اجاد واحسن

اذا سقطت قطعها بالمغرب
ناء الطالع بالمشرق يقال ناء
ينوء نوءا اى نهض وطلع و
قيل اراد بالنوء الغروب وهو
من الاضداد وقال ابو عبيد
لم نسمع في النوء انه السقوط الا
في هذا الموضع

سقط الترح وتهذا انما يقع عند العرب من العرق ق

قيل اشتكى عثمان لعنه الله فعاده علي عليه السلام فقال عثمان • وعائدة تعود بغير ودٍّ • تودّ لو ان ذا دنف يموت

وحكى انه اشتكى علي عليه السلام فعاده عثمان فقال ما اراك الا ثقيلا قال اجل قال والله ما ادري اموتك

احبّ الي ام حياتك • والله اني لاحبّ موتك واكره ان اعيش بعدك • فلو شئت جعلت لنا من

نفسك مخرجا • اما صديقا مسالما • واما عدوا مغالبا • وانك كما قال اخو اياد • جرّت لما بيننا

حبل الشموس فلا • يأسا مبينا نرى منها ولا طمعا فقال علي عليه السلام ليس لك عندي ما تخافه • واني

ان احببتك لم احبك الا بما تكرمه وقيل كتب عثمان الى علي عليه السلام حين احيط به •

اما بعد فقد جاوز الماء الزبا • وبلغ الحزام الطبيين • وتجاوز الامر في قدره • فطمع في

من لا يدفع عن نفسه • فان كنت ماكولا فكن خير آكل • والا فادركني ولما أمزّق •

مستفصرا في حديث عايشة والزبير فلم يزل يفتل في الذروة والغارب حتى اذا اجابته

مثل في المخادعة • والغارب الكاهل او ما بين السنام والعنق والذروة

من كل شيء اعلاه نهاية قال عثمان ويلي على ابن الحضرمية يعني طلحة

اعطيته كذا وكذا بهارا ذهبا • وهو يروم دمي • ويحرض على نفسي

ثم قال اللهم لا تمتعه به • ولقه عواقب بغيه الحكاية كان عمرو

بن الليث الصفار اميرا على خراسان • فانفذ جيشا لمحاربة اسمعيل

بن احمد الساماني • فانكسر ذلك الجيش وعادوا الى عمرو • فغضب

لقي القواد بكلام غليظ فقال له بعضهم ايها الامير انه قد طبخ

لك مرجل عظيم • وان ما نلنا منه لهنة يسيرة • والباقي مدخور لك

فعلام تتركه اذهب فكله • فسكت عمرو بن الليث ولم يجبه بشيء ق

فايدة لغوية

فايدة الجمل الاعتراضية في القرآن كثيرة فمنها قوله تعالى فلا اقسم بمواقع النجوم الى قوله

انه لقرآن كريم فقوله انه لقرآن كريم هو الجواب المتلقى به قوله فلا اقسم • وقد اعترض بينهما

قوله وانه لقسم لو تعلمون عظيم • واعترض في هذا الاعتراض قوله لو تعلمون لانه

لو حذفته لبقي الكلام على افادته وهو قوله وانه لقسم عظيم والمراد تعظيم شان ما اقسم به

من مواقع النجوم وتاكيد اجلاله في النفوس لاسيما بقوله لو تعلمون ومنها قوله تعالى

ويجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما يشتهون فقوله سبحانه اعتراض والمراد به التنزيه ومنها قوله تعالى قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد في الارض [illegible] فقوله لقد علمتم اعتراض • ومنها قوله سبحانه واذا بدلنا آية مكان آية والله اعلم بما ينزل قالوا انما انت مفتر [illegible] ومنها ووصينا الانسان بوالديه حملته امه وهنا على وهن وفصاله في عامين ان اشكر لي ولوالديك [illegible] ومنها قوله [illegible]

وانتم منهم • راوك تعلموا منك المطالا فقوله وانتم منهم اعتراض وفايدته

ان لا ينظر انها ليست باخلة ومن ذلك قول الشاعر • فلو سألت سراة الحي

سلمى • على ان قد تلون بي زماني • لخبرها ذوو احساب قومي • واعدائي

فكلٌّ قد بلاني • بذبي الذم عن حسبي ومالي • وزبونات اشوس تيحاني

واني لا ازال اخا حروب • اذا لم اجن كنت مجن جاني فقوله على ان

تدنلوتن بي زماني. اعتراض. وفايدته الإخبار عن ان السن قد اخذت منه وتغيرت
بطول العمر اوصافه ونحو ذلك قول ابي تمام. رددت رونق وجهي في صحيفته
ردَّ الصقال بهاءَ الصارم الخذم. وما ابالي وخير القول اصدقه. حقنتُ لي
ماءَ وجهي ام حقنتُ دمي فقوله وخير القول اصدقه اعتراض وفايدته اثبات صدقه
في دعواه انه لا يبالي ايهما حقن وفيها قول ابي تمام ايضا وان الغنى لي ان لحظت
مطالبي. من الشعر الا في مديحك اطوع. فان الاعتراض فيه قوله الا في مديحك وليس
قوله ان لحظت مطالبي اعتراضا. كما زعم ابن الاثير الموصلي لان فايدة البيت
معلقة عليه لانه لا يريد ان الغنى على كل حال اطوع من الشعر. وكيف يريد هذا. وهو
كلام فاسد مختل. بل مراده ان الغنى لي بشرط ان يلحظ مطالبي اطوع لي من الشعر
الا في مديحك فان الشعر في مديحك اطوع لي منه واذا كانت الفايدة معلقة بالشرط
المذكور لم يكن اعتراضا وكذلك وهم ابن الاثير ايضا في قول امرئ القيس. ولو انما اسعى
لادنى معيشة. كفاني ولم اطلب قليل من المال. ولكنما اسعى لمجد مؤثل. فقد يدرك
المجد المؤثل امثالي فقال ان قوله ولم اطلب اعتراض. وليس بصحيح. لان فايدة
البيت مرتبطة به وتقديره لو سعيت لان آكل واشرب لكفاني القليل ولم اطلب
الملك فكيف يكون قوله ولم اطلب الملك اعتراضا. ومن شان الاعتراض ان يكون
متصلة ترد لتحسين او تكملة. وليست فايدة اصلية. وقد ياتي الاعتراض ولا فايدة
فيه وهو غير مستحسن نحو قول النابغة يقول رجال يجهلون خليقتي. لعل زيادا
لا ابا لك غافل. فقوله لا ابا لك اعتراض لا معنى تحته هنا ومثل قول زهير سئمت
تكاليف الحياة ومن يعش. ثمانين حولا لا ابا لك يسأم. فان جاءت لا ابا لك
تعطي معنى يليق بالموضع فهو اعتراض جيد نحو قول ابي تمام عتابك عني لا ابا لك واقصدي

فانه

فانه اراد زجرها وذمها لما اسرفت في عتابه وقد ياتي الاعتراض على غاية من القبح والاستهجان
وهو على سبيل التقديم والتأخير نحو قول الشاعر فقد والشك بيّن لي عناء. بوشك فراقهم
صرد يصيح تقديره فقد بيّن لي صرد يصيح بوشك فراقهم والشك عناء. فلاجل توسط قوله
والشك عناء بين قد وبين الفعل الماضي وهو بيّن. اقبح. وامثال هذا للعرب كثير ابن ابي الحديد
اعلم انه قد ورد في الكتاب العزيز ذم الغيبة قال سبحانه ولا يغتب بعضكم بعضا
وقال النبي صلى الله عليه وآله لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تغتابوا وكونوا عباد الله
اخوانا متحابين وروى جابر عنه ص اياكم والغيبة فان الغيبة اشد من الزنا ان الرجل
ليزني فيتوب الله عليه وان صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه وروى
انس عنه ص مررت ليلة اسري بي فرايت قوما يخمشون وجوههم باظافيرهم
فسالت جبرئيل عه عنهم فقال هولاء الذين يغتابون الناس وفي حديث سليم
قلت يا رسول الله علمني خيرا ينفعني الله به فقال لا تحقرن من المعروف شيئا
ولو نفضت من دلوك في اناء المستسقي. وان تلقى اخاك ببشر حسن ولا تغتابنه
اذا ادبر ومنه حديث البراء بن عازب خطبنا رسول الله ص حتى اسمع العواتق
في بيوتهن فقال ص الا لا تغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عورة
اخيه يتبع الله عورته ومن يتبع الله عورته يفضحه في جوف بيته وفي حديث
انس ان رسول الله ص قال في يوم صوم ان فلانة وفلانة كانتا ياكلان اليوم
لحم امراة مسلمة يعني الغيبة فمرهما فليتقيآ قال فتقاءت كل واحدة منهما
علقة دم وفي الصحاح المجمع عليه انه صلى الله عليه وآله مر بقبرين جديدين فقال
انهما ليعذبان وما يعذبان بكبير ان احدهما كان يغتاب الناس واما الآخر فكان
لا يتنزه من البول قال فدعا بجريدة رطبة فكسرها اثنتين او قال دعا بجريدتين ثم غرسهما.

[illegible]

هشام بن عبد الملك في بعض ولد الوليد بن عبد الملك • ابلغ ابا وهب اني اما لقيته • بانك شر الناس
غيبا للصاحب • فتبدي له كبرا اذا ما لقيته • وتلسعه بالغيب لسع العقارب قيل مر الشعبي
بقوم يغتابونه في المسجد وفيهم بعض اصدقائه فاخذ بعضادتي الباب وقال هنيئا مريئا
غير داء مخامر • لعزة من اعراضنا ما استحلت من كلام بعض الحكماء ابصر الناس بالعوار المعوار
قيل دخل ابو العيناء على المتوكل وعنده جلساؤه فقال له يا محمد كلهم كانوا في غيبتك
منذ اليوم ولم يبق منهم احد لم يذممك غيري فقال اذا رضيت عني كرام عشيرتي •
فلا زال غضبانا علي لئامها قال بعضهم بت ليلة بالبصرة مع المسجديين فلما كان وقت السحر
حركهم بعضهم فقال الى كم هذا النوم من اعراض الناس قيل لشاعر وقد وصله بعض الرؤساء وانعم عليه
ما صنع بك فلان فقال وفت نعمته باساءته فمنعني لذة الثلب وحلاوة الشكوى •
وقالوا من عاب سفلة فقد رفعه ومن عاب شريفا فقد وضع نفسه بعضهم ومطوفه عنيناه من
عيب نفسه • فان لاح عيب من اخيه تبصرا الربيع بن خثيم لنفسي ابكي لست ابكي لغيره • لنفسي

في نفسي عن الناس شغل ... بعضهم ... الغيبة فاكهة القراء وضيافة الفساق ومراتع النساء وادام كلاب الناس ... قيل ... الذي ... الغيبة جهد العاجز ... ابن المعتز الواشي من زينه ... عيسى عليه السلام ... قيل ... الحسن ذم الرجل في السر مدح له في العلانية ... الاستواري ... فقال له ...

[illegible]

... عباس ان رجلين ... صلاة ... يا رسول الله ... فقال ... اغتبتما ... ومر ... وفي حديث ... فقال ... ان رجلين ... قيل ... عن مجاهد ...
... فتنتم ... وقيل ... وعن الحسن والله للغيبة اسرع في دين المؤمن من الاكلة في الجسد • بعضهم ادركنا السلف وهم لا يرون العبادة في الصوم ولا
في الصلوة • ولكن في الكف عن اعراض الناس • ابن عباس اذا اردت ان تذكر عيوب صاحبك فاذكر عيوبك • وعن الحسن
يبصر احدكم القذى في عين اخيه ولا يبصر الجذع في عين نفسه • ابو هريرة
يا ابن آدم انك لا تصيب حقيقة الايمان حتى لا تعيب الناس بعيب هو فيك وحتى تبدا باصلاح ذلك العيب من نفسك فاذا فعلت ذلك كان شغلك في خاصة نفسك • قيل مر المسيح عليه السلام على جيفة كلب فقال
... قيل ... اشد نتنا ... فقال المسيح ما اشد بياض اسنانه ... عابدا ... الا احسنه ... غيبة الكلب ... ان ... ادام ...

[illegible]

حين تبلغت عن اخي ما اكرهه. اعلم ان الموت يعمنا والبعث يحشرنا والقيامة
تجمعنا. والله يحكم بيننا ثم اعلم ان العلماء ذكروا في حد الغيبة ان تذكر
اخاك بما يكرهه لو بلغه. سواء ذكرت نقصانا في بدنه مثل ان تقول الاقرع والاعور
او في نسبه مثل ان تقول ابن النبطي. او ابن الاسكاف. او الزبال. او الحايك.
او في خلقه نحو سيء الخلق. او بخيل. او متكبر. او في افعاله الدنيوية نحو قولك
كذاب. وظالم. ومتهاون. والدينية. نحو قولك. قليل الآداب. متهاون بالناس
كثير الكلام. كثير الاكل. او في ثوبه كقولك وسخ الثياب. كبير العمامة. طويل الاذيال.
وقال قوم لا غيبة في امور الدين لان المغتاب انما ذم ما ذمه الله تعالى واحتجوا بما روي انه ذكر
لرسول الله صلى الله عليه وسلم امراة وكثرة صومها وصلواتها ولكنها تؤذي جاراتها فقال صلى الله عليه وآله هي
في النار. ولم ينكر عليهم غيبتهم اياها وروي ان امراة ذكرت عنده صلى الله عليه وسلم بانها بخيلة. فقال صلى الله عليه وسلم
فما خيرها اذن واكثر العلماء على ان الغيبة في امور الدين محرمة ايضا وادعوا الاجماع على ان

من ذكر غيره بما يكرهه فهو مغتاب سواء كان في الدين او في غيره
والمخالف مسبوق بهذا الاجماع روي انه صلى الله عليه وآله قال هل تدرون ما الغيبة قالوا الله ورسوله اعلم قال ذكرك اخاك بما يكره
قالوا ... معاذ بن جبل ان رجلا ذكر عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ما اعجزه فقال صلى الله عليه وسلم اغتبتم صاحبكم قالوا ... قال ... ان الغيبة ...
فقال قوم ما اعجزه فقال صلى الله عليه وسلم اغتبتم صاحبكم وما اخرج ذلك في مجلس رسول الله ... قالوا ... واعلم ان الغيبة ...
ثم ان ما نلتم ليس بخيبة لان الصحابة انما ذكرت ذلك ... ولم يكن غرضها التنقص ... فقد ...
ان لا غيبة في الدين ليس بحجة ... بالسؤال ... صاحبك نقص اخيك ... متعارفا ... فان النقل ... لا انكر ...
لحاجتها الى تعرف الاحكام بالسؤال ... بل كلما عرفت به ... خلف الاعرج ... فكان ... ويكون ...
مقصورة على اللسان فقط بل كلما ... بحوال ان ... يقولون ... ذلك يقولون ... بدخول ...
وقد يكون بالاشارة والايماء. والمحاكاة. فقد اغتابه. اما قوله ... والكراهي ... ان ... الغيبة
واذا ذكر المصنف شخصا في كتابه ... وكان النبي صلى الله عليه وآله يقول ما بال اقوام يقولون ... وفصل ان ...
واخبث انواع الغيبة. غيبة القراء. الذي ... الكلام ... فيقول ... والتنزل في طلب الحطام ... صبر ... الحمد لله ...

الورى

بذلك غيبة المسلم ... وهو واقع فيها
ويحصل عن الغيبة ... وهو ... فلان ... الله
التخفيف ... ويكون ... له ... لاخفائه ... قبلوه ...
وكل ذلك يقول ... بل هو قصد الذم ... الانسان ... واعلم
العافية والعصمة ... بل هو قصد ... اظهار ما يكرهه ... فاذا كان ان الانسان ...
وفي ادعاء الرحمة ... على سبيل التعجب ... الغيبة ... بل ... وقد يكون ... ثم اعلم
صلواته ولو كان ... الغيبة فينبغي ... في حصول الغيبة والباعث على الاستزادة منها ... الى ...
ان الاصغاء الى الغيبة ... بالبصر ... الغيبة والباعث ... وقد ... الانسان ...
لا يرتاب ... المغتاب ... فانك ... بعض ... او ... الغضب ...
ثم يكون المغتاب ... ومنها ... فانه ... عند الغضب ... على الكلام ... اخذوا ... الاعراض ...
ومنها ان يحب ... الاعراض ...

فيرى انه لو انكر او قطع المجلس استثقلوه ونفروا عنه فيساعدهم ويرى ذلك من حسن المعاشرة ويظن انه مجاملة
في الصحبة. وقد يغضب رفقاؤه فيغضب لغضبهم. اظهارا للمساهمة في السراء والضراء فيخوض معهم
في ذكر العيوب والمساوي ومنها ان يستشعر من انسان انه سيذمه ويطول لسانه فيه ويقبح حاله عند
بعض الرؤساء. او يشهد عليه بشهادة فيبادره قبل ان يقبح حاله فيطعن فيه ليسقط اثر شهادته عليه وقد
يبتدي بذكر بعض ما فيه صادقا ليكذب عليه بعد ذلك فيروج كذبه فيريد التبري منه فيذكر الذي فعله
وكان من حقه ان يبري نفسه ولا يذكر الذي فعله لكنه انما يذكر غيره تاكيدا للبراءة نفسه. وكي لا يكون
تبريا مبتورا. وربما يعتذر بان يقول فلان فعله وكنت شريكا في بعض الامر ليبري نفسه بعض البراءة
ومنها المباهاة. وحب الرياسة. مثل ان يقول كلام فلان ركيك. ومعرفته بالفن الفلاني ناقصة.
وغرضه اظهار فضله عليه ومنها الحسد وارادة اسقاط قدر من يمدحه الناس بذكر مساويه لانه
يشق عليه ثناء الناس عليه ولا يجد سبيلا الى سد باب الثناء عليه الا بذكر عيوبه ومنها اللعب والهزل

والمطايبة وتزجية الوقت بالضحك والسخرية فيذكر غيره بما يضحك الحاضرين على سبيل الهزء والمحاكاة
والذى يقوى فى نفسى ان الغيبة لا تكون محرمة الا اذا كانت على سبيل القصد الى تنقص الانسان
فقط وغض قدره فاما اذا خرجت مخرجا آخر فليست بحرام كمن يتظلم الى القاضى ويأخذ الرشوة على
اسقاط حقه فان له ان يذكر حاله للسلطان متظلما من حيف الحاكم عليه اذ لا يمكنه استيفاء حقه
الا بذلك فقد قال صلى الله عليه وآله مطل الغنى ظلم وقال صلى الله عليه وآله لى الواجد يحل عقوبته وعرضه
ومن ذكر الانسان بلقب مشهور يعرب عن عيبه كالاعرج والاعمش المحدثين
لم يكن مغتابا اذا لم يقصد الغض والنقص والصحيح ان المجاهر بالفسق
لا غيبة له كصاحب الماخور والمخنث ومن يدعو الناس الى نفسه ابنة
وكالعشار والمستخرج بالضرب فان هؤلاء غير كارهين لما يذكرون به بل ربما يتفاخرون بذلك
وقد قال النبى صلى الله عليه وآله من القى جلباب الحياء عن وجهه فلا غيبة له ابن ابى الحديد
ومن خطبة له عم الحمد لله الذى لا توارى عنه سماء سماء ولا ارض ارضا قال الشارح هذا الكلام

يدل على ان الارضين بعضها فوق بعض كما ان
السماوات كذلك ولم يأت فى الكتاب العزيز ما يدل على هذا الا قوله تعالى الله الذى خلق
سبع سماوات ومن الارض مثلهن وهو قول كثير من المسلمين
وقد تأول ذلك ارباب المذاهب الأخر القائلون بانها ارض واحدة
فقالوا انها سبعة اقاليم فالمثلية هى من هذا الوجه لا من تعدد الارضين فى ذاتها
ويمكن ان يتأول مثل ذلك كلام امير المؤمنين صلوات الله عليه فيقال انها وان كانت ارضا
واحدة لكنها اقاليم واقطار مختلفة وهى كرية الشكل فمن على حدبة الكرة لا يرى من تحته ومن تحته
لا يراه ومن على احد جانبيها لا يرى من على الجانب الآخر والله تعالى يدرك ذلك كله اجمع
فلا يحجبه عنه شيء منها بشيء منها فاما قوله لا توارى عنه سماء سماء فلقائل ان يقول ولا يتوارى [illegible]
[illegible] فاى خصوصية للبارى تعالى فى ذلك [illegible]
ان السماوات تحجب ما وراءها عن المدركين [illegible] على قاعدة غير القاعدة الفلسفية بل على قاعدة [illegible]
ان فيقال له ان هذا الكلام على قاعدة [illegible] ان السماوات [illegible] اصحابها فانها تحجب [illegible] واعتقاده [illegible]
الرابعة الاسلامية [illegible] اتقانه [illegible] لا يعلمون فيه ويتبعون [illegible] اقوال الفلاسفة [illegible] لا دليل لهم عليها

قال ابن ابى الحديد فى موضع من شرحه حدثنى يحيى بن سعيد بن على الحنبلى المعروف بابن عالية من ساكنى قطفتا
بالجانب الغربى من بغداد واحد الشهود المعدلين بها قال كنت حاضرا عند الفخر اسمعيل بن على الحنبلى
الفقيه المعروف بغلام ابن المنى وكان الفخر اسمعيل بن على هذا مقدم الحنابلة ببغداد فى الفقه والخلاف ويشتغل بشيء فى علم المنطق وكان حلو العبارة وقد رأيته انا وحضرت عنده وسمعت كلامه وتوفى سنة عشر وستمائة قال ابن عالية ونحن عنده نتحدث اذ دخل شخص من الحنابلة قد كان له دين على بعض اهل الكوفة فانحدر اليه يطالبه به واتفق ان حضرت زيارة يوم الغدير والحنبلى المذكور بالكوفة وهذه الزيارة هى اليوم الثامن عشر من ذى الحجة ويجتمع بمشهد امير المؤمنين عليه السلام من الخلائق جموع عظيمة تتجاوز حد الاحصاء قال ابن عالية فجعل الشيخ الفخر يسائل ذلك الشخص ما فعلت ما رأيت هل وصل مالك اليك هل بقى لك منه بقية عند غريمك وذلك الشخص يجاوبه حتى قال له يا سيدى لو شاهدت يوم الزيارة يوم الغدير وما يجرى عند قبر على بن ابى طالب من الفضائح والاقوال الشنيعة وسب الصحابة جهارا باصوات مرتفعة من غير
مراقبة ولا خيفة فقال اسمعيل اى ذنب لهم والله ما جرأهم على ذلك ولا فتح لهم هذا الباب الا صاحب ذلك القبر
فقال ذلك الشخص ومن هو صاحب القبر قال اسمعيل على بن ابى طالب عم قال الرجل يا سيدى هو
سن لهم ذلك وعلمهم اياه وطرقهم اليه قال نعم والله فقال الرجل يا سيدى فان كان محقا فما لنا نتولى
فلانا وفلانا وان كان مبطلا فما لنا نتولاه ينبغى ان نتبرأ اما منه او منهما قال ابن عالية فقام اسمعيل
مسرعا فلبس نعليه وقال لعن الله اسمعيل الفاعل ابن الفاعل ان كان يعرف جواب هذه المسئلة ودخل
دار حرمه وقمنا نحن فانصرفنا روى ابن بابويه فى اماليه بحذف الاسناد ان امير المؤمنين عم
صعد منبر البصرة فقال ايها الناس انسبونى فمن عرفنى فلينسبنى والا فانا انسب نفسى انا زيد
بن عبد مناف بن عامر بن المغيرة بن زيد بن كلاب فقام اليه ابن الكوا فقال يا هذا ما نعرف لك نسبا
غير انك على بن ابى طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصى بن كلاب فقال عم له يا لكع
ان ابى سمانى زيدا باسم جده قصى وان اسم ابى عبد مناف فغلبت الكنية على الاسم وان اسم عبد المطلب
عامر فغلب اللقب على الاسم وان اسم قصى زيد فسمته العرب مجمعا لجمعه اياها من البلد الاقصى

لا بكة فغلب اللقب على الاسم **قيل** كان اسم اسمه عمرو فسمي هاشماً لهشمه الثريد لقريش في سنة قحط
قال الشاعر عمرو الذي هشم الثريد لقومه ورجال مكة مسنتون عجاف **روى** ابن بابويه
في اماليه ايضا ان عليا عليه السلام كان اذا اتى عنده بابٌ اذ دخل بيت مال المسلمين فنثره يمنة ويسرة
ثم قال يا صفراء ويا بيضاء غري غيري قد طلقتك ثلاثا لا رجعة لي فيك هذا جناي وخياره فيه
اذ كل جان يده الى فيه **قيل** لما واجه علي عليه السلام مرحبا يوم خيبر ورجز المرحب بقوله
انا الذي سمتني امي مرحبا ارتجز علي عليه السلام عليه بقوله انا الذي سمتني امي حيدره ضرغام آجام
وليث قسوره عبل الذراعين شديد القصره كليث غابات كريه المنظره اكيلكم بالسيف
كيل السندره واترك القرن بقاع جزره من يترك الحق يقوم صغره اضرب بالسيف
رقاب الكفرة ضرب غلام ماجد حزوره اقتل منهم سبعا او عشره فكلهم اهل
فسوق فجره **وروى** بدل اكيلكم بالسيف اوفيهم بالصاع **قال ابن قتيبة** السندرة شجرة

[illegible]

وله ايضا كفى في فضل مولانا علي وقوع الشك فيه انه الله ومات الشافعي وليس يدري

[illegible]

لان عليا عليه السلام سئل عنها وهو على المنبر **فقال** من غير روية وفكر وتامل صار ثمنها
تسعا صرح به صاحب النهاية وغيره من الفقهاء في كتبهم **يقول كاتب الاحرف** العول
في الفرائض زيادة في الفريضة ونقصان في النصيب على عكس التعصيب ومن الممتنع
عند العارف اللبيب ان يفرض الله سبحانه في مال سهاما لا يفي المال بها كان يفرض في مال ثلثين
وسدسين وربعا او ثمنا فالثلثان والسدسان ذهبا بالمال فاين الربع او الثمن **وقد ورد**
انكاره من الائمة الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين ومن ابن عباس **والامامية** يقولون ان
النقص يدخل على البنات والاخوات **مثلا** اذا مات شخص وخلف ابا واما وبنتين وزوجا
او زوجة فاصل الفريضة من ستة للابوين السدسان وللزوج الربع مع وجود الولد والربع
الصحيح ليس بحاصل اذ الفريضة من ستة **فعلى** حسب قانون الحساب يضرب مخرج الكسر الذي هو
الربع في اصل الفريضة الذي هو الستة يبلغ حاصل الضرب اربعة وعشرين فثمانية للابوين
اذ هي سدسان وستة للزوج اذ هي ربع ان كان موجودا وثلثة للزوجة اذ هي ثمن الاربع والعشرين

فالباقى عشرة على تقدير وثلثة عشر على تقدير آخر نصيب البنتين فالنقص داخل عليهما لان نصيبهما بحسب الفرض الثلثان وثلثا الاربع والعشرين ستة عشر لا عشرة ولا ثلثة عشر . فالنقص مختص بالبنات . والاخوات لان كلا من الابوين والزوج او الزوجة لهم سهم اعلى وسهم ادنى . والبنتان فصاعدا ليس لهن الا سهم على وهو الثلثان فاختص النقص بهن حتى يحصل لهن ايضا سهم ادنى وحينئذ يكون جميع اولى السهام شركاء فى تعدد السهام هذا راى الامامية رضوان الله عليهم **واما** مخالفوهم فانهم يدخلون النقص على جميع ذوى الفروض ويقولون على العول . ويزيدون الفريضة فى الصورة المذكورة حتى يوصلوها الى ثلثين سهما **فعلى هذا** يعطون البنتين ستة عشر سهما . ثلثيها . وللابوين ثمانية اسهم سدسيها . وللزوج ستة ربعه . هذا على تقدير وجود الزوج لا الزوجة . وعلى تقدير وجود الزوجة لا الزوج . يزيدون الفريضة ايضا حتى يوصلوها الى سبعة وعشرين سهما فللبنتين ثلثاها وهما ستة عشر ايضا . وللابوين سدساها . وهما ثمانية اسهم ايضا . وللزوجة ثمنها . وهو ثلثة اسهم **فعلى هذا** النقص يدخل على الكل من دون وجه حتى ان الثمن الذى هو حصة الزوجة يصير تسعا

قوله لان الثلثة التى ... الاربع ... حصة الزوجة من الاربع والعشرين رضى الله عنهم ... وهذا ان كان فرض الامامية ... والتسع ... يدخل بسبب العول على الفريضة فى المسئلة المذكورة **وتفصيل** ... كتبهم

قوله فانفجرت الاولى ... اى الكلام ... كان ضرابا ... وطلاع الثنايا ... اى ... الاعلام المشهورة ... النقلة ... المشكلات اى كشفها واوضحها والثنايا جمع الثنية وهى العقبة . **وقيل** جلا فعل ماض صفة لموصوف محذوف اى انا ابن رجل جلا . **قال** الشاعر انا ابن جلا وطلاع الثنايا . متى اضع العمامة تعرفونى . جلا اسم لاب كما قيل فهو غير منصرف . وطلاع بالتشديد من الطلوع . فان من طلع على الثنية يعرف كل احد ... **وروى** كانت ضرباته ابكارا اى لا يضرب واحدا الا ضربة واحدة . اى قطع طولا او قطع عرضا ... [illegible] ... **وكانت** العرب ... ذلك القتيل فان كان عرضا كان ... وكان طولا تنصفه ... يعرفون قتلاه بذلك

ابن بابويه رضى الله عنه فى اماليه فى المجلس السابع عشر باسناده الى عدى بن ارطاة

ذكر **ابن بابويه**

قال قال معوية يوما لعمرو بن العاص يا ابا عبد الله اينا ادهى **قال** عمرو انا للبديهة وانت للروية **قال** معوية قضيت لى على نفسك وانا ادهى منك فى البديهة **قال** عمرو فاين كان دهاؤك يوم رفعت المصاحف **قال** بها غلبتنى يا ابا عبد الله افلا اسئلك عن شىء تصدقنى فيه **قال** والله ان الكذب لقبيح فاسئل عما بدا لك اصدقك **فقال** هل غششتنى منذ نصحتنى **قال** لا **قال** بلى والله لقد غششتنى اما انى لا اقول فى كل المواطن ولكن فى موطن واحد **قال** واى موطن هذا **قال** يوم دعانى على بن ابى طالب للمبارزة فاستشرتك فقلت ما ترى يا ابا عبد الله فقلت كفو كريم فاشرت على بمبارزته وانت تعلم من هو فعلمت انك غششتنى **قال** يا امير المؤمنين دعاك رجل الى مبارزته عظيم الشرف جليل الخطر وكنت من مبارزته على احدى الحسنيين اما ان تقتله فتكون قد قتلت قتال الاقران وتزداد به شرفا الى شرفك وتخلو بملكك واما ان يقتلك فتكون قد استعجلت مرافقة الشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا **قال** معوية هذه شر من الاولى والله انى لاعلم انى لو قتلته دخلت النار ولو قتلنى دخلت النار **فقال** له عمرو فما حملك على قتاله **قال** الملك عقيم . ولن يسمعها منى احد بعدك

ذكر ابن خلكان فى تاريخه . وفيات الاعيان . فى ترجمة الحيص بيص ان رجلا راى امير المؤمنين عليه السلام فى المنام فسأله عن سبب الاختلاف بين سيرتهم مع اعدائهم حتى ظفروا بهم وبين سيرة اعدائهم معهم سيما واقعة الطف على شهيدها السلام فاجابه عليه السلام وقال امض الى الحيص بيص فقد نظم اشعارا فى هذه الليلة فيها جواب مسألتك فمضى الرجل من وقته اليه فانشده **هذه الابيات**

ملكنا فكان العفو منا سجية ❊ فلما ملكتم سال بالدم ابطح

وحللتم قتل الاسارى وطالما ❊ مررنا على الاسرى فنعفو ونصفح

فحسبكم هذا التفاوت بيننا ❊ وكل اناء بالذى فيه ينضح

فائدة النابغة من نبغ بمعنى ظهر اى الظاهرة بالفجور والزنا **قال** صاحب الكشاف فى ربيع الابرار . كانت النابغة ام عمرو بن العاص امة رجل من عنزة فسبيت فاشتراها عبد الله بن جدعان . فاعتقها لما كانت بغيا . فوقع عليها ابو لهب

وامية بن خلف وهشام بن المغيرة وابو سفيان بن الحرث والعاص بن وائل في طهر واحد فولدت عمرواً
فادعاه كلهم لنفسه فحكمت فيه امه فقالت هو للعاص لان العاص كان ينفق عليها وهم يتهوّنها شديداً
وقيل ان عمرواً كان اشبه بابي سفيان بن الحرث بن عبد المطلب **قال حسان** فيه ابوك ابو سفيان
لا شك قد بدت ٭ لنا فيك منه بينات الشمائل **ومن عجيب** ما نقل ابن هشام انه خرب السيل عن قبر
باليمن فيه امراة في عنقها سبع مخانق من درّ وفي يديها ورجليها من الاسورة والخلاخل
والدماليج سبعة سبعة وفي كل اصبع من اصابعها سبع خاتم فيه جوهرة ثمينة وعند راسها
تابوت مملوّ مالاً ولوح فيه مكتوب بسمك اللهم اله حمير انا تاجة بنت ذي شفر
بعثت مايرنا الى يوسف فابطأ علينا فبعثت لاذني بمدّ من ورق لياتيني بمدّ
من طحين فلم يجده فبعثت به لياتيني بمدّ من نخرج فلم يجده فامرت به فطحن فلم انتفع
به فاقتفلت فمن سمع بي فليرحمني وايّة امراة لبست حلياً من حليتي لاماتت الا ميتتي
قيل سئل سيبويه عن امير المؤمنين عليه السلام **فاجاب** بان استغناءه عن الكل واحتياج
الكل اليه دليل على انه امام الكل **وسئل** آخر عنه **فقال** ما اقول في رجل كتم اعداؤه مناقبه بغضاً ومحبوه تقية وخوفاً وظهر ما بين الكتمين ما ملا الخافقين **سئل** الخليل بن احمد عن سبب عدم متابعة قريش له والناس **فاجاب** بانه بزّهم على كل سورة وسبقهم الى كل منهل والناس الى امثالهم اميل **قوله** بزّهم اي غلبهم **والمورد** مكان الورود على الماء **والمنهل** كذلك **روى** ابو زيد النحوي الانصاري للخليل بن احمد العروضي لم هجر الناس علياً عليه السلام وقرباه من رسول الله صلى الله عليه وآله قرباه وموضعه من المسلمين موضعه وعناؤه في الاسلام عناؤه **فقال** بهر والله نوره انوارهم وغلبهم على صفو كل منهل والناس الى اشكالهم اميل اما سمعت قول الاول **حين يقول** وكل شكل لشكله آلف ٭ اما ترى الفيل يالف الفيلا **قد** وانشد الرياشي في معناه عن العباس بن الاحنف **شعر** وقائل كيف تهاجرتما ٭ فقلت قولاً فيه انصاف ٭ لم يك من شكلي فهاجرته ٭ والناس اشكال وآلاف

حكي ابو الفتح بن جني في بعض مجاميعه ان الشريف الرضي قدس سره احضر عند
السيرافي النحوي وهو طفل لم يبلغ عشر سنين فلقنه النحو وذاكره يوماً على الحلقة
على عادة التعليم فقال له ما علامة النصب في عمر **فقال** بغض علي فعجب الشيخ
والحاضرون من بديهته وحسن فطانته **ومن تنبيهنا** اخذ الخطيب الوراق قوله يهجو
يا فتح يا اشهر كل الورى ٭ باللوم والخنة والكذب ٭ كم تدعي شيعة آل العبا
انك تنبئ عن النصب **للفرزدق** اسمه همام بن غالب بن صعصعة التميمي الدارمي

منا الذي اختير الرجال سماحة ٭ وجوداً اذا هب الرياح الزعازع
ومنا الذي احيا الوئيد وغالب ٭ وعمرو ومنا حاجب والاقارع
ومنا الذي قاد الجياد على الوجا ٭ لنجران حتى صبحتها النزائع
ومنا الذي اعطى الرسول عطية ٭ اسارى تميم والعيون هوامع
اي عطاء يعني غزاة الاقرع بن حابس قبل الاسلام بني تغلب بنجران اليمن وهو الذي اعطاه الرسول
ومنا غداة الروع فرسان غارة ٭ اذا متعت بعد الزجاج الاشاجع
ومنا خطيب لا يعاب وحامل ٭ اغر اذا التفت عليه المجامع
اولئك آبائي فجئني بمثلهم ٭ اذا جمعتنا يا جرير المجامع
بهم اعتلي ما حملتنيه دارم ٭ واصرع اقراني الذين اصارع
اخذنا بآفاق السماء عليكم ٭ لنا قمراها والنجوم الطوالع
فواعجبا حتى كليب تسبني ٭ كان اباها نهشل او مجاشع

ابو تمام أبدت أسى إذ رأتني مخلس القصب ❁ وآلم كان من عجب إلى عجب **بهنيار الديلم**

كان نجار الشعر آءٍ وكان بحور شعرا فاسم عليه [illegible] نفحات ذا
[illegible] الرتضى فرشى [illegible]
ولي قصيدة لامية في مدح اهل البيت عليهم السلام
مزكورة في كشف الغمة **يقول** فيها مخاطبا لعلى صلوات الله عليه
الزمن ما ذقتك عهدا ❁ وداجتك ونم على دخل ❁ وطالما تكلم بعضهم
[illegible] بعد اجلك بالزاني الدخل ❁ ولكن عضوا اربعهم واجتمعوا ❁
والشورى والرأي وانت منزل ❁ ولبنهم فادح زينة فلكر ❁
لا قاض عليك [illegible] ❁ حتى اذا دارت رحى بغيهم عليهم و
الى الشيف العذل ❁ عادوا بعضوا جد معوز
للعمر حالكم على العلل ❁ نجت البنون
كانت [illegible] ذلك عليهم نجا ❁ واكل الجدد
[illegible] البحر [illegible] اما استحقها لم [illegible] الامة و [illegible] ❁

اطَّت لهم ارحامهم فلم يطع ❁ نايرة الغيظ ولم يشف الغلل **فظني** انتهى
القصيدة اللامية التي **ذكر** الشيخ الاجل الشيخ حسن بن داود ان السيد الاجل السيد جمال الدين
احمد بن موسى بن طاوس العلوي الحسيني قدس سره صاحب كتاب البشرى كتب عليها شرحا
بليغا جيدا سماه بكتاب الازهار ❁ في شرح لامية مهيار **والبهنيار** هذا قصايد بليغة بديعة
توضيح بعض الفاظ القصيدة المذكورة **قوله** ما ذقتك خالطتك **وقوله** داجتك
ما زجتك ❁ الدخل العداوة ❁ الدخل الفساد ❁ زرات خول خواهى **قوله** وسبق السيف العذل
العذل الملامة **يعني** از موضع السيف لا موضع الملامة **قوله** حماك لهم على العلل **يعني** بجلهم
على علل فيهم وذنوب **قوله** نجت من النجاة **والبقيا** الرحم **اطت** اى رقت **يعني** رحم خويشى
بحركت آمد **نايرة الغيظ** حرارته **الغلل** جمع غلة وهي العطش **لكاتبه** مع عفى

روى ابن حجر العسقلاني في الفصل من كتابه الصواعق المحرقة في ثناء السلف والصحابة ❁
انه لما دخل علي عليه السلام الكوفة اتاه اعرابي وهناه بالفتح فقال والله يا امير المومنين لقد زينت
الخلافة ❁ وما زينتك ❁ ورفعتها ❁ وما رفعتك ❁ كانت هي والله احوج اليك منك اليها ❁
فرغلا محمد بن هاني المغربي **قال** في ممدوحه المغرابي تميم معد بن المنصور العلوي **شعر**
ابعت فكري حتى اذا بلغت ❁ غاياتها بين تصويب وتصعيد ❁ رايت موضع برهان يلوح وما
رايت موضع تكييف وتحديد ❁ وهذا مدح يليق بالخالق لا بالمخلوق **ابن ابي الحديد** في موضع من شرحه
ينكر على الراوندي **قوله** ويعترض عليه بان المصدر الذي جاء بمعنى الفاعل او المفعول ❁ الفاظ
معدودة لا يجوز القياس عليها **اقول** وهذا مكابرة محض ❁ وغلط فاحش ❁ بل كثرة مجيئه
وروده كما ذكر السيد المرتضى رضي الله عنه في كتابه المجالس في **المجلس** الذي عنوانه السؤال
عن قوله تعالى وجاؤا على قميصه بدم كذب **قال** بمعنى مكذوب فيه **قال** وعليه قولهم هذا
ماء سكب ❁ وشراب صب ❁ **ومثله** ايضا قولهم ماء غور ❁ ورجل صوم ❁ وامراة نوح **قال**
تظل جيادهم نوحا عليهم ❁ مقلدة اعنتها صفونا **وقال** **قال** الراوندي ❁ وقد
سالني سائل **فقال** ههنا كلمتان **احديهما** كفر **والاخرى** ليست بكفر **وهما** قولنا الله تعالى
شريك غير بصير ❁ ليس شريك الله بصيرا ❁ فاتيهما كلمة الكفر **فقلت له** القضية الثانية **وهي** ليس
شريك الله بصيرا ❁ كفر لانها تتضمن اثبات الشريك **فاما** الكلمة الاولى فيكون معناها الله شريك غير بصير
بهمزة الاستفهام المحذوفة المقدرة انتهى **اقول** بل الحق العكس ❁ فان الحق ان الاولى جملة خبرية
وهي موجبة وصدق الموجبة انما يكون بوجود الموضوع وثبوت المحمول له فيلزم منه ثبوت الشريك
الغير البصير وهو الكفر بخلاف الثانية فانها سالبة وصدق السالبة لا يستلزم وجود الموضوع بل
قد يكون صدقها باعتبار انتفاء الموضوع كما يصدق قولنا ليس شريك الباري عالما والعنقاء ولودا
لكاتبه مع عفى كتبت هذه قبل ان ارى كلام ابن ابي الحديد بعد ذلك ووقع الغفلة مني ❁
عن تعرضه اياه بعينها **وهو قوله** بعد كلام **فاما** القضيتان اللتان سال ان يسل عنهما
فالصواب غير ما اجاب به فيهما **وهو** ان القضية الاولى كفر لانها صريحة في اثبات الشريك ❁

قال ابن ابی الحدید فی شرح کلام له علیه السلام اعلم ان کلام امیر المؤمنین ع فی هذا الفصل ۳
یشتمل علی مباحث شریفة منها ان الفضاء الذی هو الفراغ الذی یحصل فیه الاجسام خلقه الله تعالی
ولم یکن من قبل وهذا یقتضی کون الفضاء شیئا لان المخلوق لا یکون عدما محضا ولیس
ذلک ببعید فقد ذهب الیه قوم من اهل النظر وجعلوه جسما لطیفا خارجا عن مشابهة هذه الاجسام
ومنهم من جعله مجردا فان قیل هذا الکلام یشعر بان خلق الاجسام فی العدم المحض
قبل خلق الفضاء لیس بممکن وهذا ینافی العقل قلنا بل هذا هو محض قول الحکماء وقدمائهم
فانهم یقولون انه لا یمکن وجود جسم ولا حرکة جسم خارج الفلک الاقصی ولیس ذلک الا لاستحالة
وجود الاجسام وحرکتها لا فی الفضاء ومنها ان الباری سبحانه خلق فی الفضاء الذی اوجده
ماء وجعله علی متن الریح فاستقل علیها وثبت وصارت مکانا له ثم خلق فوق ذلک الماء
ریحا اخری سلطها علیه فموجته تموجا شدیدا حتی ارتفع فخلق منه السموات وهذا
ایضا قد قاله قوم من الحکماء من جملتهم تالیس الاسکندرانی وزعم ان الماء اصل

من الاجرام
جنس الاجرام وليس بحيا ء وكل
القوى بانية كالفلك المتمثل التغاير ان الكواكب في قواعد
ممعوج، فان قيل ان اللفظ بجهات السماء الدنيا بزينة منبعثا
القول في الشمس ابن ... فان اللفظ انا زينا السماء الدنيا ... ان النفير
تمرتيبها برتبة الكواكب بحث في اصل قوله تعالى انا زينا الكواكب في السماء ... وعندهم ... وعليه
ان يتقدم على ذلك بحث ... ان ظاهر هذا اللفظ ان الكواكب في السماء الدنيا ... والعواص ... فلينظر
الكواكب لا قوله مارد فنقول ان ظاهر هذا اللفظ يدل ... من استراق السمع ... لا ينقض ... على سطحه ويكون
جعلت فيها حراسة للشياطين من استراق السمع ان السماء الدنيا ليس فيها الا ... عليه السلام يكفون
وهذا هو الذي تقتضيه ظاهر اللفظ ومذهب الحكماء ان السماء الدنيا ليس فيها الا القمر والكواكب ابر المؤمنين ... سوى
المنقضة من الاثار يظهر في الفلك الاثير الناري الذي تحت فلك القمر، وان يحمل كلام امير المؤمنين قال ابن عباس
التصديق بانه ظاهر لفظ الكتاب العزيز والى سكان ... راجعا الى جملة السموات
في قوله عم ترتيبها راجعا الى ... فيها راجعا الى ان الشمس في
الضمير في قوله عم واجرى فيها
اذن وانتفا الحكماء في
السماء الرابعة انتهى كلامه

ابن ابي حديد

ابان بن تغلب قال سالت ابا عبد الله عم عن الارض على اي شيء هي قال على الحوت قال الحوت
على اي شيء هو قال على الماء قال الماء على اي شيء هو قال على الصخرة قال فالصخرة على اي
شيء هي قال على قرن ثور املس قال على اي شيء الثور قال على الثرى قال فعلى اي شيء
الثرى فقال هيهات عند ذلك ضل علم العلماء فايدة جيدة قال ابن ابي الحديد في شرحه
في مقام يذكر فيها الملائكة قالت المعتزلة الملك حيوان نوري فمنهم شفاف عادم اللون
كالهواء ومنهم ملون بلون الشمس والملائكة عندهم قادرون عالمون احياء بعلوم وقدر
وحيوات كالواحد منا، ومكلفون كالواحد منا، الا انهم معصومون ولهم في كيفية تكليفهم
كلام، لان التكليف مبني على الشهوة، وفي كيفية خلق الشهوة فيهم نظر، ثم قال بعد كلام
فان قلت ما يقول شيوخكم في آدم والملائكة ايهما افضل قلت لا خلاف بين شيوخنا ان
الملائكة افضل من آدم ومن جميع الانبياء عليهم السلام، ولو لم يدل على ذلك الا قوله تعالى الا ان تكونا
ملكين او تكونا من الخالدين لكفى قال وقد احتج اصحابنا ايضا بقوله تعالى لن يستنكف المسيح

ان

ان يكون عبدا لله ولا الملائكة المقربون وهذا كما تقول لن يستنكف الوزير ان يعظمني ويرفع
منزلتي ولا الملك ايضا، فان هذا الكلام يقتضي كون الملك ارفع منزلة من الوزير كذلك قوله ولا الملائكة
المقربون يقتضي كون الملك ارفع منزلة من عيسى عم انتهى اقول وبالله التوفيق في الجواب
عن الاستدلال بالاية الاولى لم زعمتم ان معنى قوله تعالى الا ان تكونا ملكين ان تصيرا او تنقلبا
الى صفة الملكية فان هذه اللفظ ليست صريحة في ذلك بل محتملة له ولم انكرتم ان يكون المعنى
ان المنهي عن تناول الشجرة غيركما وهو الملائكة والخالدون وهذا يجري مجرى قول احدنا لغيره
ما نهيت انت عن كذا الا ان تكون زيدا يعني ان المنهي عنه هو زيد دونك، ولم يقصد الا ان
تنقلب زيدا ولما كان غرض ابليس ايقاع الشبهة بهما فمن اوكد الشبهة ايهامهما انهما لم ينهيا
بل غيرهما، وعلى تقدير تسليم ان معنى الاية ما تدعون نقول الرغبة في ان ينقلا الى صفة
الملائكة وخلقتهم لا تدل على افضلية الملائكة فانه انما يستحق الثواب على الاعمال دون الصور
والهيئات، ولا يمتنع ان يكونا قد رغبا في ان يصيرا على صورة الملائكة وليس ذلك

في الثواب ولا
النفس فانهما يشتملان على
العمل الاخر وذلك غير خفي فان
بعض افعالهم من الخالدين ولا مزية في الخلود ولا ثواب في
ولا نفع بعجزة الانتفاع عاجلا على انا نقول علي ما نقول على ان آدم وحوا اعتقدا
المتواتر ... الضعفا ورع على الانبياء سلمنا ان آدم وحوا ... وكان ذلك منهما صغيرة
ان الملائكة افضل منهما لكنهما غلطا في هذا الاعتقاد وكان ذلك يكفي في افعال القلوب لان تجويز الصغيرة
ليس في ... والصغائر ... افعال الجوارح كذلك يكفي في افعال القلوب ايضا
عند القوم ... عن ... فاعله، ويجوز ... الافعال القلوب في تحقيق
والقول بالتخصيص ... وقد اطلب على الهدى واما الجواب
عن الاية ... عن اراده فلا ... يكون بهذا القول نوع
الملائكة على الانبياء فنقول ... فانه يحمل على ... جعل ...
على ... ان ... لا يستنكف ان ... ان الثاني افضل
لا يقتضي افضلية الملائكة ... لا ... على ... فلذلك
بعضهم ... لا يفعل ... فان كان ... ان اباه افضل
كذا ... يقينا

ولكنه اجرى الكلام على ما طلب **على ان**
على معتقد السائل على التقابل بين فضلها
افضلية ابيه على ... او بكيفية الملئكة
نقول يحتمل ان يكون تقديم الانبياء على المتكلم ... والتفاوت ... الانبياء
فعلى تقدير ... يحسن تقديم الانبياء ، وعلى تقدير التداني ... كما يقال ان يستنكف ... او **نقول** انا
متعارفة في المرتبة مع الانبياء ... والاول افضل ... على افضلية الملئكة
يحسن تاخير الافضل اذا كان فضلا ... وان كانا متقاربين ... **واقوى** ... وما احتجوا في قولهم ... في بعض المدح
ولا الامير فلان ... ولا الحارس ... ولان ... الى الحديد وما احتجوا عليها السلام وانه لقول رسول
ولا يحسن ان يقال لن يستنكف الامير ولا الحارس ... ان ... جبرئيل ... **فقال** ... مطاع ثم امين
اقول ذكر جميع الملئكة المقربين عن ذكر المسيح وحده ... ثم **قال** ... ان استدلالنا لما ذكر جبرئيل ... ذي العرش مكين ... ولقد رآه
لكاتبه مطيع على الانبياء رحمه الله ... مدح جبرئيل ع باعظم ما مدح به ... ذي قوة عند ذي العرش ... بمجنون
... وما صاحبكم بمجنون ... بالافق المبين وما هو

على الغيب بضنين فالمدح الاول لجبرئيل عليه السلام والثاني لمحمد صلى الله عليه وآله ولا يخفى
تفاوت ما بين المدحين **يقول كاتب الاحرف** لا يخفى كيفية الاستدلال لان هذا المقام
ليس بمقام تعريف النبي ص ومدحه على انا نقول ان تعريف جبرئيل ع يلزمه تعريف النبي ص اذ
هذا المقام مقام بيان ان جبرئيل المتصف بهذه الصفات ايها الامة خادم لنبيكم
منذرا ورسول اليه ومبلغ له عن الله تعالى الوحي فلا تتهموا نبيكم فيما يبلغكم اياه فاذا كان
الخادم متصفا بهذه الصفات الجليلة فما ظنكم بالمخدوم **قال ابن ابي الحديد فان**
قيل هل كان ابليس من الملئكة ام من نوع آخر **قلنا** قد اختلف في ذلك فمن قال
انه من الملئكة احتج بالاستثناء في قوله تعالى فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس وقال
الاستثناء من غير الجنس خلاف الاصل ومن قال انه لم يكن منهم احتج بقوله سبحانه فيه
الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه **واجاب** الاولون عن هذا **فقالوا** ان
الملئكة يطلق عليهم لفظ الجن لاجتنانهم واستتارهم عن العيون **وقالوا** قد ورد

ذلك

ذلك في القرآن ايضا **قال تعالى** وجعلوا بينه وبين الجنة نسبا والجنة ههنا هم الملئكة لانهم قالوا
ان الملائكة بنات الله بدليل **قوله تعالى** افاصفيكم ربكم بالبنين واتخذ من الملائكة اناثا
تعلق القائلون بافضلية الملئكة على الانبياء عليهم السلام **بقوله تعالى** ولقد كرمنا
بني آدم وحملناهم في البر والبحر ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على كثير ممن خلقنا
تفضيلا **قالوا** ليس بعد بني آدم مخلوق يستعمل في الخبر عنه لفظ من الذي لا يستعمل
الا في العقلاء سوى الجن والملئكة ولما لم يقل وفضلناهم على من خلقنا بل قال ممن
خلقنا علمنا انه انما اخرج الملائكة عن فضل بني آدم عليه لانه لا خلاف في ان بني آدم
افضل من الجن واذا كان وضع الخطاب يقتضي مخلوقا لم يفضل بنو آدم عليه فلا شبهة
في انهم الملئكة **نقول في الجواب** يحتمل ان يكون المراد بالآية الكريمة انا فضلناهم على
من خلقنا وهم كثيرون ولم يرد التبعيض مثل قوله تعالى ولا تشتروا باياتي ثمنا قليلا
يعني لا تشتروا بها ثمنا وكلما تاخذونه قليل ولم يرد المنع من الثمن القليل خاصة **ومثله**

قول الشاعر من اناس ليس في اخلاقهم ... **المراد**
عاجل الفحش ولا سوء الجزع ... ونفي الجمع كله **ولم** ...
نفي الفحش كله لا عاجله خاصة ... و دقيقها ... جميع بني آدم
لا سيما فاحشة **وهذا** من غرائب البلاغة ... افضل ... واحد من الملئكة
على انه لا يمتنع ان يكون كل الملائكة افضل ... التعليم ... في الثواب
... وان كانت ... وهم الانبياء ... **قوله سبحانه** ولقد كرمنا
... على ان التفضيل المذكور في الآية ... يحتمل ان يراد به الزيادة ... وهي خارجة
ويحتمل ان يراد به النعم والمنافع الدنيوية والترفيه ... **وقوله** ورزقناهم
والكرامة والرفيه ... **وقوله** وحملناهم في البر والبحر ... من اسباب التعلق بها
... النواب والفضل واذا اختلفت الآية ... رضوان الله عليهم
على خلاف ... ذهب اليه الفرقة الناجية الامامية ... **قوله تعالى**
ونقول القائلون بافضلية الملئكة على الانبياء ... ولا اعلم ... فلولا ان
من الاقوال ... الذي نالك ... من الملئكة

انفصلت حال النبي لهم [illegible] عليه
من حال ذلك **نقول** على ما يدعى كثير عليه
لما قال ذلك في الآية الكريمة على ما مر بيانه ولا يتبع **ومنها**
لا دلالة في الآية الكريمة على التفصيل [illegible] ولا اقول الذين
لان الغرض من هذا الكلام لا التفصيل عن [illegible] وتبرئتهم [illegible] ويقع على
والتبرء على احوال افضل ما نفي هو [illegible] درجة عن درجة الملك
ان يكون على احوال [illegible] فيما حكي عنه [illegible] لم يستند الا ان
يوضح هذا ويوثقه **قوله تعالى** [illegible] صلوات الله عليهم
تدري اعينكم لن يؤتيهم الله خيرا ونحن نعلم ان [illegible] امير المؤمنين
كما [illegible] على وارفع منها فليس في نفي الملكية عند [illegible] من الزلل والعصيان
فالتعلق بهذه الآية ضعيف جدا **وقد** نقض علم الهدى [illegible] لما كان مجموع [illegible] لا في الامام
فليراجع **لمن** [illegible] غنى عن **اقول** [illegible] انهم معصومون [illegible] الخ
الواردة في وصف الملائكة صريحة في [illegible] الا انهم [illegible]
وانه لم يصدر عنهم خلاف للامر [illegible] ابليس
والمبالغ المستغلب [illegible]
الغلظة [illegible]
الذي [illegible]

اللعن والطرد الابديين. والهبوط من مرتبة اعلى عليين الى درك اسفل السافلين. **وايضا**
ظاهر الآية مطابق لعصمتهم من عدة وجوه **احدها** انه على تقدير ان يكون المراد من الجن
الملائكة. يكون مفاد الآية الكريمة ان الملائكة امتثلوا امر خالقهم في السجود لآدم الا ابليس
الذي هو من الملائكة فانه كان من الملائكة **ولا يخفى** على الفطن اللبيب الناقد البصير
تهافت هذا المفاد على هذا التقدير. وكون هذه الاضافة في الكلام مستغنى عنها لا حاجة اليها
وهو مناف للفصاحة والبلاغة **وهذا** كما يقول احدنا. اطاع بنو آدم كلهم فلانا. الا زيد
فانه كان من بني آدم **وثانيها** ان الفاء في قوله تعالى ففسق عن امر ربه فاء التفريع **ومعنى**
فاء التفريع على ما قرر في العربية. ترتب مدخولها على ما قبلها. وتسببه عما تقدم فيكون
المعنى على هذا. سجدت الملائكة كلهم اجمعون. الا ابليس فانه كان من الملائكة. ولهذا فسق
عن امر ربه **فاتضح** بهذا التقرير ان المراد بالجن غير الملائكة. ويكون المعنى الصحيح

سجدوا كلهم الا ابليس الذي هو من غير جنس الملائكة. ولهذا فسق ولم يطع الامر الالهي.
فانه لو كان من جنسهم لامتثل الامر الالهي مثلهم **وثالثها** انه لو كان المراد من الجن الملائكة
كما زعمه المجيبون لكان الاشعار عنه بالضمير كافيا بان يقول تعالى كان منهم. ولم يحتج
الى تكرار المرادف. فلو حملت الآيات الكريمات الواردة في هذا الباب على معنى تتطابق
فيه وتطابق كل منها ما ورد عن امير المؤمنين الذي هو رابع الخلفاء بزعمهم. وباب مدينة العلم
واستاد جميع المفسرين بل استاد البشر كلهم. وقدوتهم في الكل على ما هو مذهب الفرقة الناجية
الامامية لكان اليق واحسن. وبالتزام الدين والمذهب احق واحرى من التزام المعاني
المختلف فيها. لاجل اختلاف المفسرين الذين تعلم مذاهبهم ومراتبهم **ولو استدل**
القائلون بدخول ابليس في زمرة الملائكة ومن جنسهم بان الامر توجه الى الملائكة فقط
فلو كان ابليس من غير جنسهم لوجب عليه ان يعتذر بانه ليس من جنس المامورين بالسجود

وايضا على الاعتذار بان الامر [illegible] اعني دعم وظنهم انهم [illegible]
ان ليس منهم. اذ قد عرفت ان الامر [illegible] **نقول** [illegible]
ان نعم الذي [illegible] ولد واختص بالملائكة [illegible]
اجتناب الامر [illegible] من السجود على الذي هو [illegible]
الخطاب [illegible] لفظ الاسم. ويراد به الرجال التابع مجوزا
لفظ الملائكة واريد به [illegible] من جهة تغليب للطاعات احيانا كما هو حاصل منه
ونابع لهم [illegible] اوثبات الامر الصادر
من جهة التغليب بان على لفظ الملائكة على من هو منتسب بهم
نقول في جوابه [illegible] ان يكون دخولهم لكان الامر
[illegible] الخطاب والمطلق [illegible] من طريق التجوز حيث اطلق
خلقتني من نار وخلقته من طين **لكان** [illegible]
فيه تعليله. الا خير منه
ونحن [illegible] ولم

الآية بتفضيل
لا ينقطع • وانه يعم [illegible]
التناقض الظاهر بين الآيات [illegible] الجنة [illegible]
الى قوله تعالى وجعلوا بينه وبين الجنة نسبا [illegible] فرد الله سبحانه
[illegible] على ان المشركين اعتقدت ان [illegible] من جنس [illegible] داخل
وخارج من جنس الملئكة في الواقع [illegible] • ثم تعوذ [illegible] الثواب [illegible] بل الرجم
في جنس الملئكة • وانتبو النسبة بينهم وبينه تعالى [illegible] والعصمة
اعتقادهم بهذا النوع من الرد لهالك [illegible] هذا الافضلية بحسب زيادة [illegible] الآية واحسن [illegible]
جهة العقل الى الجزم بفضل [illegible] على [illegible] ثواب احدهما على الاخر [illegible]
الطاعات [illegible] وبان في ظاهر الامر وان زاد على افضلية [illegible] اجماع الشيعة الامامية [illegible] عليهم
في التفضيل الا الشيع وليس فيه ما يدل على [illegible] الملئكة عم [illegible] لدخول المعصوم
في الجزم بافضلية الانبياء عم على الملئكة ويقولون بافضلية الائمة [illegible] لا ال
بل يزيدون عليه ويقولون [illegible] واجماعهم حجة [illegible]
انبياء على الملئكة • وطريق [illegible] في كتبهم
فيه [illegible] في كتب

علم الهدى رضه مجابا عن كل ما يسئل عنه في هذا الاستدلال بما لا مزيد عليه • والآية الدالة
على الافضلية هي الآية المشعرة باسجاد الملئكة لآدم عم والاسجاد يدل على التعظيم و
التكريم والتقديم • واذا كان تقديم المفضول قبيحا ممتنعا عليه تعالى علمنا افضلية آدم عم
على الملئكة • وكل من قال بافضلية آدم عم قال بافضلية جميع الانبياء على الملئكة عم
فان قيل يجوز ان يكون الاسجاد لا على وجه التعظيم والتقديم قلنا لا يخلو الاسجاد
من ان يكون اما على جهة التعظيم • او على جهة كونه قبلة • فان كان الثاني لم يحسن انفة
ابليس واستناعه منه وقوله ارايتك هذا الذي كرمت علي • وقوله انا خير منه • والقرآن
ناطق بان الاسجاد كان على وجه التعظيم والتكريم والتقديم • ولو كان هذا لوجب ان
يرده الله تعالى عن هذا التوهم • وما جاز اغفال ذلك • فلما لم يقع ذلك • دل على ان الاسجاد
انما كان على جهة التقديم • وكيف يجوز ان يكون الاسجاد على جهة كونه قبلة • وكل نبي اراد
تعظيم آدم عم نعته باسجاد الملئكة له عم • واما ما يقال في الاستدلال على الافضلية

بان

بان المشقة في طاعة الانبياء عم اكثر من حيث كانت لهم شهوات في القبائح وتعارض الواجبات
فليس بشيء • لانه لا وجه عندنا نجزم به على ان مشاق الانبياء اعظم من مشاق الملئكة
في التكليف • لان الملئكة ايضا اذا كانوا مكلفين • فلا بد لهم من مشاق يستحقون بها الثواب
على طاعاتهم • والتكليف انما يحسن لاجل ترتب الثواب عليه • واذا كان ذلك كذلك نحيب التوقف
انتهى اختصارا من ملخصات مجالس المرتضى رضي الله عنه • هذا ما علمنا الله في هذا المقام •
وله المن والشكر والانعام • قال ابن ابي الحديد قال سعيد بن المسيب • الملك لا يجوز
عليه النوم كما لا يجوز عليه الاكل والشرب • لان النوم من توابع المزاج • والملك لا مزاج له
واما مدح الباري بانه لا تاخذه سنة ولا نوم فخارج عن هذا الباب لانه تعالى يستحيل
عليه النوم استحالة ذاتية لا يجوز تبدلها • والملك يجوز ان يخرج عن كونه ملكا • بان
يخلق في اجزاء جسمه رطوبة ويبوسة وحرارة وبرودة يحصل من اجتماعها مزاج
ويتبع ذلك المزاج النوم • فاستحالة النوم عليه انما هي ما دام ملكا فهو كقولك الماء بارد

اي ما دام ماء
لانه يمكن ان يستحيل [illegible] الا [illegible]
فلا يكون باردا [illegible] ولا [illegible]
الملئكة لا يتوالدون [illegible] والشياطين ذكور واناث [illegible]
لا يتوالدون ولا يأكلون ولا يشربون • وبعض [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]
ما • وقال [illegible] الملئكة • والشياطين ذكور [illegible] الناس [illegible] واتبع [illegible]
لا يتوالدون ويموتون • ويكلهم ابليس ما لا يشعرون • اذ [illegible] على العرش [illegible]
منهم ذكور واناث [illegible] لا يرون • واسمع [illegible] او [illegible] بعضهم • قلت [illegible]
ولا يموتون حتى يموت [illegible] اني ارى ما لا ترون [illegible] اقول [illegible] الواجب عليه [illegible]
في رواية ابي ذر • اني ارى ما لا ترون [illegible] انتهى [illegible]
ان [illegible] ما فيها موضع [illegible] الا وفيه ملك [illegible] ويبكيتم [illegible] في هذا المقام [illegible]
لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا • ولبكيتم كثيرا [illegible]
تجارون الى الله • والله لوددت اني كنت [illegible]
الاخير ان تكون قول ابي ذر [illegible]
بعض المسلمين ان يعتقد في [illegible] الاخبار
اما كون الكلمة [illegible] الرواية
او كون [illegible] موضوعه

من
ان يحيط بها بيان بل منها نبذة
السنة حتى يمكن عرض الروايات عليها جليها وخفيها
لما روى من عرض في وقت سلونه اشرا ومع ذلك نجد
النضج والتشيع في لبنه ولم اره في الكتب بعضه البشر
لبنة كنت نبذة في لبنة المشهورة المتداولة في الكتب يقول سيد البشر اشرف الموجودات
من الروايات لانا نقول لاي شي يختار الانسان ان يكون صنعة الله سبحانه حتى لا يكون صدر منه
سابقة لتلك الروايات نوع بحار معرفة الله سبحانه بارتكاب صنعة احدية مكان المخلوق
تمنى العبادة ونتبرع نوع بحار ذلك لعصيان وهو الذي قال الله سبحانه فاولياؤه المخلوق
بابرام كونه جمادا وتجاوز بعدوما فيهان ذلك حتى يتمثل ذلك وهو الذي انبياء الله المرسلون
ام التقصير صدر عنه في تبليغ الرسالة حتى تبرأ منه ومن جلبهم ونقول ان اسفل الانسان صار مدركا عالما
لا خلقت الافلاك وهو القايل انا سيد البشر حكايتهم شرعنه بشرا كلهم ان يكون الانسان ارذل الحيوانات
وهو صاحب اللواء والحوض والشفاعة ثم وغيري بعد الموت ان يكون جمادا او معدوما بالمعرفة
ما عظم المصائب العدم المحض جبرا ان يكون جمادا لان اعظم اللذات العلم بالله
بعدنا جبرا بعد الموت والكمالات فالموجود المعذب
بعلمه
ان الذي يعذبه هو مولاه وخالقه ومالكه الذي من جملة صفاته انه ارحم الراحمين فمع
توقع العفو والرحمة في كل لحظة يحصل من هذه المعرفة فقط لذة تقابل ذلك العذاب
بل ترجح عليه فاذا كان الامر كذلك كيف يختار هذه تلك الامنية ويتمنى العدم المحض
او الجمادية على كونه سيد الانبياء ومن خلق لوجوده الشريف الارض والسماء نعوذ بالله
من هذا الاعتقاد فان قيل انه صلى الله عليه وآله انما قال ذلك للترهيب وكسر النفس و
ازهاد الناس قلنا ان لكل واحد مقالا يناسب مرتبته وتلك المقالة لا تناسب شانه ص
وليست ايضا من باب الترغيب في الزهد بل هي اضلال في الحقيقة لانه يحصل من
هذا الكلام ياس وقنوط واليأس من الكبائر المتوعد عليها في الكتاب العزيز قال
عز من قائل ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون
والله الموفق
تحرير مع عو

قال ابن ابي الحديد في موضع من شرحه في طي كلام فان قلت كيف جاز على ما تعتقدونه
من حكمة الباري ان يسلط ابليس على المكلفين اليس هذا هو الافساد الذي تمنعون وتأبونه
قلت اما الشيخ ابو علي فيقول حد المفسدة ما وقع عنده الفساد ولولاه لم تقع
مع تمكن المكلف من الفعل في الحالين ومن فسد بدعاء ابليس لم يتحقق فيه هذا الحد
لان الله سبحانه علم ان كل من فسد عند دعائه فانه يفسد ولو لم يدعه واما ابو هاشم فيحد المفسدة
بهذا الحد ايضا ويقول ان في الاتيان بالطاعة مع دعاء ابليس الى القبيح مشقة زايدة
على مشقة الاتيان بها لو لم يدع ابليس الى القبيح فصار الاتيان بها مع اعتبار دعاء
ابليس الى خلافها خارجا عن الحد المذكور وداخلا في حيز التمكين الذي لو فرضنا ارتفاعه
لما صح من المكلف الاتيان بالفعل ونحن قلنا في الحد مع تمكن المكلف من الاتيان بالفعل
في الحالين انتهى اقول وبالله التوفيق هذا السؤال في الحقيقة شعبة من مباحث
افعال العباد وفرع من مسايل القضاء والقدر ويتشعب الى ثلثة اسولة احدها ان
تسليط ابليس على الخلق هل يبلغ بالتسليط المذكور الى حد الاضطرار ام لا
وثانيها ان التسليط المذكور والاضطرار والاختيار لم يجب
ثالثها ان التسليط الى حد الالجاء والعقاب وحسن الحكم بالعقاب
فالجواب عن الاول ان ذكر التسليط للمفسدة والعقاب حسن
بالعموم بهذا التسليط لطف ورحمة للعباد على ما كان العذاب
الذي وجوده ام لا وعليه والذي المعذب وفوق العاصي
بالجمع الذي تدفع الى علي نوع تمييزه وغضبيته
انه فالانسان اودع في الانسان فوق تمييزه وغضبيته
الذكر المحض والزاجر ومن المعلوم ان خلق الانسان ليس بخلقه الملكية
اذا الذواعي الردية البهيمية كما عدوها في الملكية بخلاف ما في الانسان
والفرق بين الانسان والبهايم في تجنب الاوامر والنواهي الاختيار ان
جعل الانسان مختصا بالقوة العاقلة والشر الى فيه فيتنا
على هذا بل جعل الانسان ساير قواه تابعة
للقوة العاقلة وجعلها بقوة
بقواه الا وقاية لاية

حينئذ الى ان
من وقوع البهايم الى رعاد
اللازم لطبايع ولا احتياج ح الى طايفة العضبية
مثل الانسان واغوائه . ومن هنا اعتقدت قوتا الشهوية والغضبية ان يجب
ابليس واغوائه . ان المراد من الشيطان غيره وجواب عن الثاني لا بعينه على ارتكاب القبايح
مثل الفلاسفة . ان المراد من الشيطان وليس شيطان حذر الاجبار . والاضطرار ويجب ... فقط لا ان يجب
والنفس الامارة بالسوء وليس بمتقادر على ان يجبر الانسان ... الا بالوسوسة فقط لان الانسان اذا اراد ان يبطل المعاصي عنده
كون التسليط المذكور غير موصل الى حد الاجبار ... فان الانسان اذا ارتكب ... وبحسن ذلك القبيح
ادمن المعلوم ان الشيطان ليس يتسلط على الانسان الا بالوسوسة ... مثلا في نظره ويغتر له بحسنات وسوء
وفعل المعاصي اذ لا يتصور بها ... بسبب ... يتغيرده ... فيها التمسن ...
ووسوسته البتة بها وبجعل ... ووجوه ... ذلك الانسان المصلت ويغيرو
بمضي اليه ... ويحبه ... نعل القبيح
المعاصي

ومن البين ان الموسوس لا يسلب بوسوسته عقل الموسوس له . ولا يمحو عنه خاطر
بسبب تزيينه له الفعل القبيح . اوامر الله تعالى ونواهيه . ولا يكون المفضل بذلك الترغيب
والتحسين لمرتبة الخرس مثلاً . كالملقى في عنقه حبلاً يجره الى فعل ذلك القبيح جرًّا . ويضطره
الى ارتكابه قسرًا من دون اختيار له واذ قد عرفت هذا فاعلم ان وسوسة الشيطان
ليست بهذه المرتبة البتة بل هي اهون واضعف منها بمراتب كما تشهد به البديهة
وينطق به القرآن العزيز ان كيد الشيطان كان ضعيفًا وايضا كما ان ساير الحيوانات
باعتبار فقدانها للعقل وكونها مجبورة مقهورة للانسان خرجت عن دايرة التكليف
فكذلك الانسان لو كان مقهورًا للشيطان مجبورًا على اقتراف المعاصي بوسوسته له ينبغي
ان يكون خارجًا عن حيز التكليف مطلق العنان كساير البهايم . لان الله سبحانه اعدل
من ان يكلف مجبورًا . ويعاقب مقهورًا والجواب عن الثالث نقول انه لا فرق بينه
وبين ان يقول قايل . لم لم يجعل خلقة الانسان كخلقة الملائكة . وخلق فيه قوى متضادة

وجعله

وجعله محتاجًا الى اسباب كثيرة . وادوات غير متناهية . لاجل حيوة ايام معدودات
فالجواب عن قول هذا القائل هو الجواب عن السؤال الثالث بعينه وثانيا
نقول ان المصالح والحكم الالهية التي روعيت في انتظام العالم وما فيه المشتملة
عليه قدرته البالغة ليس بواجب احاطة علمنا بجميعها بل هي لاحقة بالمحالات .
معدودة في الممتنعات بل يكفينا العلم بهذا القدر ان ما بنا في عدله وحكمته
ولطفه ومرحمته تعالى غير واقع في عالم الايجاد البتة ومن جملة ما لنا ان نقول
في هذا المقام . ان مرتبة القابلية لخطاب قوله سبحانه . ولقد كرمنا بني آدم الآية
ليس بامر سهل يحصل ادراكها بغتة . ولا درجة وضيعة يمكن الارتقاء اليها يسيرًا .
فلولا هذه الابتلاءات والامتحانات متى كان الانسان قابلاً لفيضان شآبيب
هذه التكرمة عليه . ولا يلقيها الا ذو حظ عظيم . وللكلام في هذا المقام مجال ٥

باب ما جاء في الاباء والانف والتنزه ... محررا
من احتمال الضيم والذل والتعرض ومن فاته نيل العلا
على الحر ... قال الحماسي ... ومن فاته ... نوب النبي في العلم
بعلمه . وافلاه ... فليستغنها بحسامه . عمرو بن براقة الهمداني وكيف
وعيشه في الذل ... كلون الملح ابيض صارم ... كريم وبيت ما انتزع
تبارك خياته . ومن يطلب المال الممنع بالقنا
بنام اللئام ... الذي طل مالهم . حين ... عطفت عليهم ... بالسيوف
لانا ... فرضها مراعيها ما دام السيف قايم ... ومن يطلب ... يعيش
يعني ... وجرم الخوارم . جرير بن سيف ... اللعوب ... يضيع ... فيلقى
حتى ... ومن لا ... النظام الناس ... كذرك الدار الخسف
فخر ... والبين ولعلم ... فاجابهم ... حارثة الارجم . واضاف عن صدري ... ارا
وتكلم ... كذا في كاذب ... تنزوي كالدار ... اذ اسابه
والضيم ... ونعم الكلام ان ... لم اعط حفا
الا ... ذلك ... ما اقام ... جبار

العباس بن مرداس

[illegible] ان يقبلوا الخسف من ملك وان عظما • لا كان منا غداة [illegible] عشيتهم

لا والسيوف بايدينا مجردة • لا تحسبنّ كاقوام [illegible] ليث فاعلمها

الروع منتزعاً **وهب بن الحارث** • لا تعلقنّ [illegible] قد اداه حرب [illegible] عبر منتصر [illegible] حتى يلوح

لن يانفوا الذل حتى يانف الحمر • فقد علمت [illegible] القوم بعرفه • تهدا على الخسف [illegible] والبلاد [illegible]

لن يانفوا الذل فقدما ينبع الخدر • ان الهوان حمار القوم [illegible] والوتد • وهذا [illegible] والموت [illegible]

واضرب [illegible] **المسيب بن علس** الا الاذلان عير الحي والوتد • ويعقد [illegible] علي عليه السلام

ببطن الراحة الشعر يراد به • قال رجل [illegible] وال [illegible] الذي علم الناس الحمية والموت [illegible]

الاجد • ولا يقيم على خسف يراد به • قال [illegible] على ضيم [illegible] **شبر** اهل الاباء • الذي [illegible] حسين بن علي [illegible] الذل

وذا ينتج فلا يرثي له احد • [illegible] مقتفة [illegible] ابو عبد الله الحسين واصحابه • فانعم [illegible] الهوان

[illegible] ولاة السوء [illegible] على الدنية • [illegible] وان يستسلم [illegible] الموت

السيوف • اختيار له على [illegible] • عرض عليه الامان [illegible] ابن زياد ان [illegible] فاختار الموت

وخاف [illegible] ان لم ينقياد [illegible] **ويبعث** على ذلك [illegible] التعذيب

ابا زيد يحيى بن زيد العلوي البصري **يقول** كان ابيات ابي تمام في محمد بن حميد الطائي

ما قيلت الا في الحسين عليه السلام **قال** وقد كان فوت الموت سهلاً فرده • اليه الحفاظ

المر والخلق الوعر • ونفس تعاف الضيم حتى كانه • هو الكفر يوم الروع او دونه الكفر

فاثبت في مستنقع الموت رجله • وقال لها من تحت اخمصك الحشر • تردى ثياب

الموت حمراً فما اتى • لها الليل الا وهي من سندس خضر **ومن كلام الحسين** يوم الطف

المنقول عنه • نقله عنه ابنه سيد الساجدين • علي بن الحسين عليهما السلام **قال**

الا وان الدعي ابن الدعي قد خيرنا بين اثنتين • السلة او الذلة • وهيهات منا

الذلة • يابى الله ذلك لنا ورسوله • والمؤمنون • وحجور طابت • وحجور طهرت • و

انوف حمية • ونفوس ابية • **وبهذا** نحو قول ابيه علي بن ابي طالب عليه السلام

ان امرءاً امكن عدوه من نفسه يعرق لحمه • ويفري جلده • ويهشم عظمه • لعظيم عجزه •

ضعيف

وضعيف ما ضمت عليه جوانح صدره • انت فكن ذاك ان شئت • فاما انا فدون ان يعطى ذلك

ضرب بالمشرفية تطير منه فراش الهام • وتطيح السواعد والاقدام **حكاية** وقعت في

زمان يزيد بن عبد الملك وقعة عظيمة بين المهلبيين بنو المهلب فغلبوا وقتلوا فحملت رؤوسهم

الى يزيد بن عبد الملك مع الرؤوس من الاسارى احد عشر فلما دخلوا عليه قام كثير بن ابي جمعة

فانشد **قوله** حليم اذا ما نال عاقب مجملا • اشد العقاب او عفى لم يثرب • فعفواً

امير المؤمنين وحسبة • فما تاتيه من صالح لك يكتب • اساؤوا فان تصفح فانك قادر •

وافضل حلم حسبة حلم مغضب • فقال يزيد اطت فيك الرحم • يا ابا صخر لولا انهم

قدحوا في الملك لعفوت عنهم • ثم امر بقتلهم فقتلوا • وبقي منهم صبي صغير • فشفعوه

فقال اقتلوني فلست بصغير فقال يزيد انظروا اهل انبت فقال انا اعرف بنفسي

قد احتلمت ووطئت النساء • فاقتلوني فلا عيش لي بعد اصحابي • فامر به فقتل

قال ابو طالب بن عبد المطلب [illegible] كذبتم وبيت الله نخلي محمداً • ولما نطاعن دونه ونناضل • ونسلمه حتى نصرع حوله • ونذهل عن ابنائنا والحلائل [illegible]

[illegible] ابا زيد الضيم [illegible] ابرحوا سان [illegible] **وكان** [illegible] والي خراسان • وما ورد الى البحر [illegible]

افاه سليمان بن عبد الملك [illegible] وكان [illegible] العهد بعده وجعل في انه [illegible] بن الوليد

فلما مات [illegible] الوليد [illegible] الامر [illegible] وخلع

قام سليمان [illegible] خراسان • ويولها يزيد بن المهلب • لو كان [illegible]

[illegible] سليمان [illegible] خراسان • وكان [illegible] الوليد [illegible]

[illegible] عبد الملك • [illegible] والعجم [illegible] العرب

وقطع بهم و
[illegible]
على خراسان ليخلعنك [illegible]
[illegible]
فقدم الرسول على سليمان [illegible]

فرجع رسول سليمان اليه فلما اختلفت العرب على قتيبة حين ابدى صفحته لسليمان و
خلع ربقة الطاعة بايعوا وكيع بن ابي اسود التميمي على امارة خراسان وكانت امراء
القبايل قد تنكرت لقتيبة لاذلاله لهم واستهانته بهم واستطالته عليهم وكرهوا امارته
فكانت بيعة وكيع في اول الامر سرا ثم ظهر لقتيبة امره فارسل اليه يدعوه فوجده
الرسول قد طلا رجله بمغرة وعلق في عنقه خرزا وعنده رجلان يرقيان رجله
فقال للرسول قد ترى ما برجلي فرجع فاخبر قتيبة فاعاده اليه وقال قل له
لياتيني محمولا قال لا استطيع فقال قتيبة لصاحب شرطته انطلق الى وكيع
فاتني به فان ابى فاتني براسه ووجه معه خيلا فقال وكيع لصاحب الشرط البث
قليلا تلحق الكتايب فلبس سلاحه ونادى في الناس فاتوه وخرج فتلقاه رجل
فقال له وكيع ممن انت قال من بني اسد قال ما اسمك قال ضرغام قال ابن من
قال ابن ليث فتيمن به واعطاه رايته واتاه الناس ارسالا من كل وجه فتقدم

بهم وهو يقول قرم اذا حمل مكروهة شد الشراسيف لها والحزم واجتمع على قتيبة اصحابه
واهله وثقاته واكثر العرب الا ان النصح لهم له وقلوبهم عليه فامر قتيبة رجلا فنادى في الناس
اين بنو عامر وكان قتيبة قد جفاهم في ايام امارته فقال له محفز بن جزء الكلابي ايها الامير
نادهم حيث وضعتهم فقال قتيبة انشدكم الله والرحم فقال محفز انت قطعتها قال
قتيبة فلكم العتبى قال محفز لا اقالنا الله اذا فقال قتيبة يا نفس صبرا على ما كان من الم
اذ لم اجد لفضول العيش اقرانا ثم دعا ببرذون له مدرب ليركبه فجعل يمنعه من الركوب
حتى اعيا فلما راى ذلك عاد الى سريره فجلس وقال دعوه فان هذا امر يراد فجاء حيان
النبطي وهو يومئذ امير الموالي وعدتهم سبعة آلاف وكان واجدا على قتيبة فقال له
عبد الله بن مسلم اخو قتيبة اركب يا حيان فقال لم يان بعد فقال له ناولني قوسك
قال حيان ليس هذا بيوم قوس ثم قال حيان لابنه اذا رايتني قد حولت قلنسوتي
ومضيت نحو عسكر وكيع فمل بمن معك من العجم الي فلما حول حيان قلنسوته ومضى

عسكر وكيع [illegible]
مالت الموالي [illegible]
[illegible]
اللباس الزحوة

قوله تميمى يعنى منسوب او من

فصعد

وكيع بن ابى سود وانت

الاسود العبد ... بنيك نبتا كا ●

من بنيك ... ان قتيبة اراد ... فقتلته فانا قتال من جاءنى ● جلعوا ... بنى

الاقران ثم اشد ● فدحرجوا ... حتى اذا شبت وشيبونى ● فانى ... ابن ... والا صلت

علونى ومن ... الناس ... خذار بنى ... ● ... ابن ... والله لا قتلن ... ●

هنانى ثم سيبونى ● بكر ... ثم اخذ ... لا ... والله ... ان الازد اخذ ...

ثم قال انا ابو مطرف ● ... غيلانا ● ثم اخذ ... والله لئن ... النفس ... الازد ...

للصالحات ... ابن الزانية ● ... اسعا ... وخاتمة ... ابن ... حنيخ ... اساس

ان ... بانكم ... ثم نزل وطلب ... ابن قتيبة ... الذى لا اله الا هو لا ابرح ... بن ... زرب

سيفه ● ... صلوا على نبيكم ● وقال ... والله ... فقال له الحصين بن منذر ...

... يا ابا مطرف ... فانك ... فاخذ الراس

لا الازد ... منهم واتاه ●

فبره الى سليمان بن عبد الملك فادخل عليه ومعه روس اخوته واهله وعنده الهذيل بن
زفر الكلابى فقال له اساءك هذا يا هذيل فقال لو ساءنى لساءنا ناسا كثيرا فقال
سليمان ما اردت هذا كله وانما قال سليمان ذلك للهذيل لان قيس غيلان يجمع كلا
وباهلة قالوا وما ولى خراسان احد كقتيبة بن مسلم ولو كانت باهلة فى الدناءة
والضعة واللوم الى غاية اقصى لكان لها بقتيبة الفخر على جميع قبايل العرب وقال
روساء خراسان من العجم لما قتل قتيبة يا معشر العرب قتلتم قتيبة والله لو كان هو
منا ثم مات لجعلناه فى تابوت فكنا نستفتح به اذا غزونا وقال الاصبهبد يا معاشر
العرب قتلتم قتيبة ويزيد بن المهلب لقد جئتم شيئا ادا فقيل له ايهما كان اعظم
عندكم واهيب قال لو كان قتيبة باقصى حجر بالمغرب مكبلا بالحديد والقيود و
يزيد معنا فى بلدنا وال علينا لكان قتيبة اهيب فى صدورنا واعظم وقال

عبد الرحمن بن حانة الباهلى يرثى قتيبة ● كان ابا حفص قتيبة لم يسر ● بجيش الى جيش ولم يعل منبرا
ولم تخفق الرايات والجيش حوله ● صفوفا ولم يشهد له الناس عسكرا ● دعته المنايا فاستجاب لربه
وراح الى الجنات عفا مطهرا ● فما رزئ الاسلام بعد محمد ● بمثل ابى حفص فبكيه عبهرا
من المنتسبين الى اسامة بن لوى ● على بن الجهم الشاعر وهو على بن الجهم بن بدر بن الجهم بن مسعود بن
اسيد بن اذينة بن كرار بن كعب بن جابر بن مالك بن عتبة بن الحرث بن عبد البيت بن اسامة بن لوى بن
غالب ● وكان مبغضا لعلى عليه السلام ● ينحو نحو مروان بن ابى حفصة ● فى هجاء الطالبيين وذم
الشيعة ● وهو القايل ● ورافضة تقول بشعب رضوى ● امام خاب ذلك من امام ●
امامى من له عشرون الفا ● من الاتراك مشرعة السهام ● وقد هجاه ابو عبادة
البحترى فقال فيه اذا ما حصلت عليا قريش ● فلا فى العير انت ولا النفير ●
ولو اعطاك ربك ما تمنى ● لزاد الخلق فى عظم الايور ● وما الجهم بن بدر حين يعزى ●
من الاقمار ثم ولا البدور ● علام هجوت مجتهدا عليا ● بما لفقت من كذب وزور ●
اما لك فى استك الوجعا شغل ● يكفك عن اذى اهل القبور ● بيان يعنى ان قريش
العليا اذا عدوا وميزوا لم تكن انت داخلا فى اشرافهم ولا معدودا فى غير اشرافهم
بل لست منهم قال فى مجمع الامثال لا فى العير ولا فى النفير مثل قريشى اصله ان
النبى صلى الله عليه وآله حين نهض من المدينة ليلقى عير قريش قافلة من الشام
مع ابى سفيان سمع بذلك مشركو قريش فنهضوا ولقوه ببدر فكان من الامر
ما كان فكل من تخلف عنهم ما وافيه ذلك يعنون بالعير عير ابى سفيان وبالنفير
الذين نفروا الى قتاله صلعم يضرب لمن لا يصلح لمهمة قوله من الاقمار خبر ما الجهم
ويقال عزاه الى ابيه نسبه اليه وعزه منه والمراد بالاقمار والبدور ذوو الشرف
من قبايل قريش يعنى ان اباك الجهم من اراذل الناس وحين تنسب الاشخاص الى
الى ذوى الشرف والاحساب لا يعد ابوك منهم ● ولا تنسب الى ذى شرف من جانب الاب
ولا من جانب الام قيل وسمع ابو العيناء ● على بن الجهم يوما يطعن على على عليه السلام فقال انا ادرى
لم تطعن على امير المؤمنين عليه السلام ● انه قتل الفاعل من قوم لوط والمفعول به وانت اسفلهما ●
ومن شعر على بن الجهم حين حبسه المتوكل قوله الم تر مظهرين على عتبا ● وهم بالامس اخوان الصفاء

قوله ولو اعطاك ربك ... من النعم وان كان ... لكن ... المقام ... الاعظم ... البيت ... جمع ابور ...

... جمع ... ومن ...

فلما ان ثلبت و غدوا اوراحوا • على اشتداد اسباب البلاء • ابث اخطارهم ان ينصروني
بمال او بجاه او ثراء • وخافوا ان يقال لهم خذلتم • صديقا فادعوا قدم الجفاء
تظافرت الروافض والنصارى • واهل الاعتزال على هجائي • وعابوني وما ذنبي اليهم
سوى علمي باولاد الزناء • قلت الروافض نجاح بن سلمة • و النصارى بختيشوع • واهل الاعتزال
علي بن يحيى المنجم قال ابو الفرج كان علي بن الجهم مع حشويته شديد النصب عدوا للتوحيد
والعدل فلما سخط المتوكل على احمد بن ابي دواد ونفاه شمت به علي بن الجهم فهجاه بقوله
يا احمد بن ابي دواد دعوة • بعثت عليك جنادلا وحديدا • ما هذه البدع التي سميتها
بالجهل منك العدل والتوحيدا • افسدت امر الدين حين وليته • ورميته بابي الوليد وليدا
لا محكما جلدا ولا مستطرفا • كهلا ولا مستحدثا محمودا

شرها اذا ذكر المحامد والعلى • ذكر العلا يا مبرئا ومعيدا
ويود لو مسخت ربيعة كلها • وبنو اياد صخرة و ثريدا
واذا تربع في المجالس خلته • ضبعا وخلت بني ابيه قرودا
واذا تبسم ضاحكا شبهته • شرقا تعجل شربه مزؤودا
لا اصبحت بالخير عين ابصرت • تلك المناخر والثنايا السودا

وقال يهجوه لما فلج • لم يبق منك سوى خيالك لامعا • فوق الفراش ممهدا بوساد • فرحت
بمصرعك البرية كلها • من كان منهم موقنا بمعاد • كم مجلس لله قد عطلته • كي لا يحدث
فيه بالاسناد • ولكم مصابيح لنا اطفاتها • حتى تحيد عن الطريق الهادي • ولكم كريمة معشر
ارملتها • ومحدث اوثقت في الاقياد • ان الاسارى في السجون تفرجوا • لما اتتك مواكب
العواد • وغدا لمصرعك الطبيب فلم يجد • لدواء دائك حيلة المرتاد • فذق الهوان

معجلا وموجلا • والله رب العرش بالمرصاد • لا زال فالجك الذي بك دائما • وفجعت قبل الموت بالاولاد

وقال الشيخ لم يذكر عثمان ولم يذكر له • ثم تهيا للمسير وخف معه المهاجرون والانصار وكره القتال
معه ثلاثة نفر سعد بن مالك • وعبد الله بن عمر • ومحمد بن مسلمة • فلم يستكره احدا واستغنى بمن
خف معه عمن ثقل • ثم سار الى جبل طي • فاتته منها جماعة كان ضاربا بهم الناس حتى
اذا كان ببعض الطريق • فرح رجالا الى الكوفة يدعوهم • فاجابوا دعوته فسار الى البصرة
فاذا هي في كفه • ثم قدم الكوفة فحمل اليه الصبي • ودبت اليه العجوز • وخرجت اليه العروس
فرحا به وشوقا اليه • وتركته وليس له همة الا الشام • فدع تعوذه من قوله • فقال جالس
ايها الامير لقد اسمعني شعرا غيره حالي في عثمان • وعظم به علي عندي فقال تعوذ به اسمعنيه
فانشد قلت والليال ساقط الاكناف • ولجنبي عن الفراش تجاف
يذكر فيه حال عثمان وقتله وفيه اطالة ومن جملته قد مضى ما مضى ومر به • الدهر كامر ذاهب
الاسلاف • انني والذي يحج له النا س على الحق البطون عجاف •

تتبارى مثل القسي من النبع ∴ بشعث مثل السهام نحاف

اربهب اليوم ان اتاكم علي ∴ صيحة مثل صيحة الاحقاف

ستقبل اوديتهم قالوا عارض ممطرنا ومنه الصيحة العذاب

انه الليث عاديا وشجاع ∴ مطرق نافث بسم ذعاف

واضع السيف فوق عاتقه ∴ الايمن يفري به شؤون القحاف

سوم الخيل ثم قال لقوم ∴ تابعوه الى الطعان خفاف

استعدوا الحرب طاغية الشام ∴ فلبوه كاليدين اللطاف

ثم قالوا انت الجناح لك الريش ∴ القدامى ونحن منه الخوافي

فانظر اليوم قبل بادية القوم ∴ بسلم تهم ام بخلاف

قال فانكر معوية وقال يا جابر اني اظن هذا مينا لعلي اخرج عنك لا يفسد علينا اهل الشام روى نصر بن مزاحم في كتاب صفين قال لما قدم عبيد الله بن عمر بن الخطاب بالشام على معوية ارسل معاوية الى عمرو بن العاص ان الله قد احيا لك عمر بن الخطاب بالشام بقدوم عبيد الله ابنه ورايت ان اقيمه خطيبا يشهد على علي عليه السلام بقتل عثمان وينال منه فقال لعمرو الراي ما رايت قال فبعث اليه فاتاه فقال له يا ابن اخي ان لك اسم ابيك فانظر بملاء عينيك وانطق بملاء فيك فانك انت المامون المصدق فاصعد المنبر واشتم عليا واشهد عليه انه قد قتل عثمان فقال ايها الامير اما شتمه فان اباه ابو طالب وامه فاطمة

بنت اسد بن هاشم فما عسى ان اقول في حسبه واما باسه فهو الشجاع المطرق واما ايامه فما قد عرفت ولكني ملزمه دم عثمان فقال عمرو بن العاص قد والله اذا نكأت القرحة فلما خرج عبيد الله قال معوية اما والله لولا قتله الهرمزان ومخافته عليا على نفسه ما اتانا ابدا الا ترى الى تقريظه عليا فقال عمرو يا معوية ان لم تغلب فاخلب قال وخرج حديثهما الى عبيد الله فلما قام خطيبا تكلم بحاجته حتى اذا انتهى الى امر علي عليه السلام امسك لم يقل شيئا فلما نزل بعث اليه معوية يا ابن اخي انك بين عي او خيانة فبعث في الجواب اني كرهت ان اقطع الشهادة على رجل لم يقتل عثمان وعلمت ان الناس محتملوها عني فتركتها قال فهجره معاوية واستخف به وفسقه فقال عبيد الله

معاوي لم احرص بخطبة خاطب ∴ ولم اك عيا في لوي بن غالب

ولكنني زاولت نفسا ابية ∴ على قذف شيخ بالعراقين غائب

زاول الامر مزاولة عالجه وابى عنه وعليه امتنع عنه يعني لان نفسي

وقذفي عليا بابن عفان جهرة ∴ كذاب وما طبي سجايا الكاذب

ولكنه قد قرب القوم جهده ∴ ودبوا حواليه دبيب العقارب

يعني ان عليا ما كان قاتلا لعثمان لكنه قد قرب القوم القاتلين له الى نفسه غاية جهده يعني جعلهم قريبا الى نفسه وكانوا مترددين حواليه لتمهيد قتل عثمان كذا قيل في معناه

فما قال احسنتم ولا قد اساتم ∴ واطرق اطراق الشجاع المواثب

فاما ابن عفان فاشهد انه ⁂ اصيب بريئًا لا ابن لوبت تايب ⁂ وقد كان فيها للزبير عجاجة

وطلحة فيها جاهد غير لاعب ⁂ وقد اظهرا من بعد ذلك توبة ⁂ فيا ليت شعري ما لهم في العواقب

قال فلما بلغ معاوية شعره بعث اليه بصلة وارضاه وقال حسبي بهذا انك

عليه فقال اصحابه لو كان لنا في ... سلمان رضي الله عنه [illegible]

ومن الناس ... لتختلفن [illegible]

الناس رضي [illegible]

منّ غنيّ ... ابو الدرداء ... انا وصاحبي رسول الله [illegible]

اخاف ان افتتنكم بالدنيا [illegible]

الصبر اذا انقطع [illegible]

سلامه ... لعمرك الطمع الى ... في بعض الكتب [illegible]

وكلوا [illegible]

بينما المسيح ... واخذوا المسيح ... والمسيح [illegible]

القناعة كنز لا ينفد وقال لو ان ... القناعة [illegible]

روي انها ... فاتت احمد بن [illegible]

للفضيل [illegible]

فعدد [illegible]

يوضع [illegible]

ابن ابي ... واما القناعة ... رسول الله [illegible] وقال

احمد لله الذي قنعنا بما رزقنا فقال سلمان لو قنعت لم تكن مطهري مرهونة عباد بن منصور لقد كان

بهنفة ... تكن كان ... فاتى ... صبيح

منهم واقبح ... الدنيا والذين ... لعمرو ... وانا اكره

بن عبيد على الدنيا ... صعفوان ... كان ... ارملت

اصبرهم على ... خالد ... الا اذل له ... داره وديرها ... نفضت

اهل البصرة قال ... احدهم ... عبيد ... انتفض ... في ارض ... النفس

لم لا تاخذ ... معاش عمرو بن ... وهب بن منبه ... اذا ان ... الاخبار

ان اذل لغير الله ... قال ... ان ابا ذر كان يقول ... خلق الله

وكان ... دينارا واحدا ... في المنام ... بعضهم ... يا ابن آدم

لا تاخذ ... لا ينفع ... قيل للبصري ... الله لا ... تغدى

فاعطى ... حتى ... قيل ... الغد ... انت بانك

فاذا ... فقنعت ... وصبرت ... من الله ... الطمع ... ابن عبد ... الصبر

دعا ... مخافة

بيت ... يتبع ... ما ليقعد

اياه علينا فرجع ... فقال ... ارتعد

على الكلب ... قال ابو ... ثم ... عليه ... فقال ... ملوك

من الدنيا ما ابيت ... يا ... ان اغضب ... الصلوة ... البنات ... عليه

في النار رجلان ... ان تكلم ... النبي ... فقالت ... انه ... وغير ... قبل

لعبادي النتخطيب ... الملوك ... فانتهر ... الى ... فقال الله انا ... بنى

الدنيا قيل كان لبعض ... بعضها على ... الآخرة ... القناعة ... درهم ... لو كنت

جارية ... قيل ... الدنيا ... والرضا ... ابي حنيفة ... وزيد ... اصحاب

ما لا الدنيا ... فقال ... والرضا ... ربعه ... قال ... طعام

عليه الفضل ... اصحت ... الاعوضه ... جارا دين ... ابي ... اعرابي

ضا نبغي ... نبا ... ره ... عليه ... بالمليت ... رقيق

رجل لم اقدم عليه ... اعطانا ... عند ... بعضهم ... والبقل

تغلبتها ... ثم القناعة ... الا هنت عليه

على ... الخبز

المسيح عم انا الذي كببت الدنيا على وجهها وقدرتها بقدرها ليس لي ولد يموت ولا

بيت يخرب وسادي الحجر وفراشي المدر وسراجي القمر قيل اكل امير المؤمنين عليه السلام

تمرد قال ثم شرب عليه الماء ومسح بطنه وقال من ادخله بطنه النار فابعده الله والنشد

فانك ان اعطيت بطنك سؤله وفرجك نالا منتهى الذم اجمعا قال المسيح عم انظروا الى

طير السماء تغدو وتروح ليس معها شيء من ارزاقها لا تحرث ولا تحصد والله يرزقها فان زعمتم

انكم اكبر بطونا فهل الطير فهذه الوحوش من البقر والحمر لا تحرث

ولا تحصد والله يرزقها حكاية وفد عروة بن اذينة على

هشام بن عبد الملك فشكى اليه خلته فقال له هشام

الست القايل شعر لقد علمت وما الاسراف من خلقي

ان الذي هو رزقي سوف ياتيني ⁂ اسعى له فيعنيني تطلبه

ولو قعدت اتاني لا يعنيني قال عروة نعم انا قايلها

[illegible] ... التنعم ... انا لذي ... ان ارزق ... يا ثني

الاسراف ... القناعة ... التنعم ... الانفاق

الزاهد على القناعة ... وما الاشراف ... والتدرب

الطلع والتم ... الزيادة ... الفائت

قال هشام فكيف خرجت من الحجاز الا انّ ام تطلب الرزق ثم اشتغلت عنه • فخرج عروة وقعد على ناقته

ومتوجها الى الحجاز [illegible] الشيب

راجعا الى الحجاز فرجع الى الحجاز وقد

فذكر هشام انه [illegible] فقيل انه رجل قال جاءه ثم وجد البدنة بالبقيع مريضا

فاز عنه **وقال** [illegible] **فقال** [illegible] **قيل**

فتندم وتندم [illegible] وردّه [illegible] اليه فقال انى [illegible] فلما اصبح [illegible] وطلب [illegible]

على ما سبق [illegible] بالمدينة فدفعها اليه وقعد في منزله [illegible] النعم [illegible]

فجاءه الرسول وهو بالمدينة • [illegible] الطولين [illegible] وقيل انه [illegible]

كتب اليه سعيد [illegible] وآله ما بين [illegible] **فقال صلعم** [illegible] وان المال عند ذوي العقول •

اهدى الى رسول الله صلعم [illegible] **لبعض الحكماء** [illegible] وان العقول [illegible] رسول الله صلعم [illegible]

الغداء وانه بعض رزقه [illegible] **عائشة** [illegible]

خالق رزقه [illegible] ان اردت [illegible]

اياك ومجالسة الاغنياء • **قيل** اتى جبرئيل رسول الله صلعم بمفاتيح خزائن الدنيا فقال صلعم

لا حاجة لي فيها بل اجوع يوما واشبع يوما [illegible] لست

والشبعة **قيل** [illegible] يا ابن آدم لست [illegible] ولا مغلوب

على رزقك [illegible] ولا سابق اجلك • فعلام تقتل نفسك

بالغ املك • ولا مرزوق غيرك • فعلام [illegible] المطامع وخير

رزقك [illegible] يا روح من عظمت قناعته • **قيل** اوحى الله تعالى الى

حكى [illegible] من لم يكن لله متهما • ثم اجلس محتاجا الى احد **قال** لا **قال** ليعلم العاقل ان طلب الرزق ليس

وقد [illegible] اندري لم رزقت الاحمق [illegible] المسجد وقال الرجل [illegible] على [illegible]

بعض الانبياء [illegible] دخل عطاء الصلوات المسجد [illegible] وبينه درهمان •

بالاقبال **قيل** [illegible] فخرج عطاء بعد ما قضى صلوته [illegible] فرجع الى اهله [illegible]

[illegible] فوجد البغلة [illegible] الغلام اللجام المسروق في السوق

[illegible] **فقال** [illegible] فصار الغلام [illegible] الى مولاه

الذي [illegible] فاخذ بالدنانير وعاد الى مولاه [illegible] الصبر و

[illegible] ان العبد ليحرم نفسه الرزق الحلال بترك الصبر

لا يزداد على ما قدر له **سليمان** بن

[illegible] جميل

حمد

جبل الصبر وجر فصانه • بما استغر عشيان كل بخيل • فلم يبتذلني البخيل ولم اقم

على بابه يوما مقام ذليل • وان قليلا يستر الوجه ان يرى • لا الى الناس مبذولا لغير قليل •

قيل وقف بعض الملوك على سقراط وهو بالمشرقة فقال له سل عني حاجتك قال حاجتي

ان تزيل عني ظلك فقد منعتني المرفق بالشمس • فاحضر له كسوة ديباج وذهبا • **فقال** لا حاجة

لسقراط الى حجارة الارض ولعاب الدود • انما حاجته الى امر يصحبه حيثما توجه **لشاعر**

ولا تهلكن النفس وجدا وحسرة • على الشيء سدّاه لغيرك قادره • ولا تياسن من صالح

ان تناله • وان كان نهبا بين ايد تبادره • فانك لا تخطى امرءا احظ نفسه • ولا تمنع

الشيء الذي الغيث ناصره **بعض شعراء العجم** غلا السعر في بغداد من بعد رخصه

واني في الحالين بالله واثق • فلست اخاف الضيق والله واسع • غناه ولا الحرمان والله رازق

قيل لعلي عليه السلام لو سد على رجل باب بيته وترك فيه من اين كان ياتيه رزقه **قال**

من حيث كان ياتيه اجله **لبعضهم** صبرت النفس لا اجزع • من حادثة الدهر • رايت الرزق

لا يكسب • بالعرف ولا النكر • ولا بالسلف الامثل • اهل الفضل والذكر • ولا بالشمم

اللذات • ولا بالخذم البتر • ولا بالعقل والدين • ولا الجاه ولا القدر •

ولا يدرك بالطيش • ولا الجهل ولا الهذر • ولكن قسما تجري

بما تدري ولا تدري **قيل** جاء فتح بن شخرف الى بيته بعد العشاء فلم يجد

عندهم ما يتعشى به ولا دهنا للسراج وهم في الظلمة فجلس ليلته يبكي من الفرح

وقال باي يد قد كانت مني • يا رب باي طاعة تنعم علي بان اترك

على مثل هذا الحال **قيل** لقي هرم بن حيان • اويس القرني فقال السلام عليك

يا اويس بن عامر • فقال وعليك السلام يا هرم بن حيان **فقال** هرم اما اني

عرفتك بالصفة فكيف عرفتني **قال** ان الارواح المؤمنين لتشام كما تشام الخيل فيعرف بعضها

بعضا **فقال** اوصني **قال** عليك بسيف البحر **قال** فاين المعاش **قال اويس** اف لك

اسياف البحر سواحله ق

ق [illegible] القرن [illegible] بالمعجمتين [illegible] جمع [illegible] اي القاطع [illegible]

خالطت الاثكل الموعظة . اتقو الى الله بدينك وتهمه في رزقك **منصور الفقيه** الموت اسهل عندي
بين القنا والاسنة . والخيل تجري سراعا مقطعات الاعنة . من ان يكون لنذل
على فضل ومنة . **اعرابي** اتياس ان يقاربك النجاح فاين الله والقدر المتاح **ابو العلا**
المعري قال كنت تبغي العيش فابغ توسطا ؛ فعند التناهي يقصر المتطاول ؛ توقى
البدور النقص وهي اهلة ؛ ويدركها النقصان وهي كوامل ؛ **شاعر** وكم ملك
جانبته عن كراهة ؛ لاغلاق باب او لتشديد حاجب ؛ ولي في غنى نفسي
مراد ومذهب ؛ اذا انبهمت دوني وجوه المذاهب **قال**
ابن ابي الحديد في موضع من شرحه **روى** ابن ديزيل عن عبد الله بن عمر قال
حدثني زيد بن الحباب عن العلاء بن جرير العنبري عن الحكم بن عمير الثمالي وكانت
امه بنت ابي سفيان بن حرب **قال** قال رسول الله صلى الله عليه واله
في اصحابه ذات يوم . كيف بك يا ابا بكر لو وليت قال لا يكون ذلك ابدا
فقال ص كيف بك يا عمر لو وليت فقال حجر الله لقيت اذن شرا قال ص
فكيف بك يا عثمان ان وليت قال آكل واطعم واقسم ولا اظلم فقال ص
كيف بك يا علي اذا وليت قال آكل القوت . واحمي الجمرة واقسم
التمرة واخفي الصور **قال** اي العورة **فقال ص** اما انكم كلكم سيلي
وسيرى الله اعمالكم **ثم قال** يا معاوية كيف بك ان وليت قال الله
ورسوله اعلم **قال ص** انت راس الحطم . ومفتاح الظلم حضبا . وحقبا
تتخذ حسن قبيحا . والسيئة حسنة . يربوا فيها الصغير . ويهرم فيها الكبير .
اجلك يسير . وظلمك كثير **وروى** ابن ديزيل ايضا
قال حدثنا يحيى بن زكريا قال حدثنا علي بن القاسم
عن سعد بن طارق عن عثمان بن القاسم عن زيد بن
ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه واله الا ادلكم

انك تلقى الناس في البلاد و

علی

ولیکم فانکم علیکم ان تهلکوا ان لنهم ان
فاصعوه وصدقوه فان جبرئيل عن ربي اخبرني
بذلك **قال** ابن ابي الحديد **قال قلت** فالذي يصنع المعتزلة بذلك
نص صريح في الامامة قال اذا اخذوا في الفتاوى والاحكام الشرعية ان الامامة كانت
يجوز ان يريد اذا امامهم في البغداديين ما حصوله ان الامامة كانت لعلي
فانا قد ترخصنا من قول شيوخنا وان اقدم في عدم وسكنت عقولنا ولا استبعدنا ذلك
ان رغب فيها او نازع عليها والائمة الثالثة والخير والصلاح عليهم
وامير المؤمنين عليه السلام لم ينازع الائمة الثالثة ولا جرد سيفه ولا استنجد بالناس عليهم
لهم على ما كانوا فيه فلذلك توقفنا فيهم وقلنا فيهم بالطهارة والخير والصلاح
سيفه واستصرخ العرب على ... ابن ديزيل حدثنا عمر بن الربيع قال حدثنا
قال ابن عمر بن الخطاب ان لم تفعلوا اعليكم عليها عمرو بن العاص
ان ... تعوذون من ابي سفيان ابن ... **قلت**

النعمان المعروف بالمفيد احد الامامية قال في بعض كتبه انما اراد عمر بهذا القول اغراء معاوية و
عمرو بن العاص ٢ لطلب الخلافة و الطمع فيها لان معاوية كان عامله بالشام وعمرو بن العاص
عامله واميره على مصر وخاف ان يضعف عثمان عنها وان يصير الامر الى علي عليه السلام فالقى
هذه الكلمة الى الناس لتنقل اليهما ويبلغهما وهما بمصر والشام فيتغلبا على هذين الاقليمين
ان افضت الى علي **قال** ٢ وهذا عندي ٢ من باب الاستنباطات التي توجبها الشنآن
والحنق وعمر كان اتقى لله من ان يخطر له هذا . ولكنه من فراسته الصادقة التي كان
يعلم بها كثيرا من الامور المستقبلة . كما قال عبد الله بن عباس في وصفه . والله ما كان
اوس بن حجر احدا اعني سواه بقوله ؛ الالمعي الذي يظن بك الظن ؛ كان قد راى وقد سمعا ٥

من اعاجيب

قصص الدنيا انه كان

[illegible]

فبكا لمالى وتهذا البرذون لك وخزانة آلاف درهم وجعلتك حرًّا فاذا قضيت حاجتي فخذ الدراهم و
اركب البرذون واذهب حيث شئت قال له مولاه يا سيدي كلفتني امرًا اليتوق على كيف اقار زوك ولم تامرني
بالذهب فهات حاجتك انظر فيها قال الرجل بعد ان اخذ عنه المواثيق والايمان المؤكدة يا ولدي
قد اعياني امر هذا الرجل الصالح ولو تقي الامر على هذا اموت اسفًا وضجرًا فحاجتي منك ان تقتلني
بهذه الليلة وتلقي بجسدي على سطح داره ولك على ذلك ما اعطيتك فتحير الغلام وتعجب من قوله وارادته
وقال يا سيدي واي فايدة لك من ذلك في اقتل الرجل ولم تكن حيًّا واذ لم ترض الا بقتله فمرني
ادخل داره واقتله في مضجعه واستريحك منه قال الرجل يا ولدي لا تعصني كما وعدت وافعل
ما امرتك فلا ارضى عنك بغير ذلك كرر ذلك والح عليه فلما راى الغلام اصراره على ذلك وانه
لم يبق غيظ ولم يرض براية قام بعد ما سلم اليه الدراهم والبرذون وما كتب له من الوثيقة فربط يديه و
رجليه وقطع راسه بسكين حديد وطرح جسده على سطح دار هذا الجار وركب من الليلة وذهب متوجهًا
الى بغداد فلما اصبح الناس لم يروا ذلك الرجل فتفتشوا في داره فوجدوه مقتولًا على سطح جاره

قال جالينوس من اراد ان يستنظف المعدة من الاخلاط الحادة المداخلة في جرم المعدة فليأخذ افسنتين رومي
خمسة دراهم وورد احمر صحاح عشرون درهما يطبخ برطل ماء حتى يبقى ربعه ثم يصفى فان شاء سقى مع شيء من
الصبر وان شاء سقى وحده بسكر قليل ه مع ميل الريح والنفخة في المعدة قيراط بادامول وكرويا او بادام النانخواه نافع

للرمد

[illegible]

حكي ان عبد الملك بن مروان قال يوماً لجلسائه اتعلمون ان النابغة كان مخنثاً . قالوا وكيف ذلك يا امير المؤمنين .
قال اما سمعتم قوله . سقط النصيف ولم ترد اسقاطه . فتناولته واتقتنا باليد ه فوالله لا يعرف هذه الاشارة
الا مخنث . قال الصفدي لو كان احد من الجلساء انتصر للنابغة لقال من اين ظهر لمولانا امير المؤمنين هذا المعنى
ومعرفته لذلك مما يريب . لكن مهابة الخلافة تمنع عن تلك المعارضة ه وذكر صاحب الاغاني . ان المامون قال
ذات يوم لجلسائه . انشدوني بيتاً لملك . يدل البيت وان لم يعرف صاحبه انه لملك . فانشده بعضهم قول
امرئ القيس . امن اجل اعرابية حل اهلها . جنوب الملا عيناك تبتدران . قال المامون وما في هذا ما يدل على ملكه
قد يجوز ان يقول هذا سوقة من اهل الحضر . فكأنه يؤنب نفسه على التعلق باعرابية . ثم قال الشعر الذي يدل
على ان قائله ملك قول الوليد . اسقني من سلاف ريق سليمى . واسق هذا النديم كأساً عقاراً . اما ترى الى الاشارة
في قوله هذا النديم . فانها اشارة ملك . ومثله قوله . لي المحض من ودهم . ويغمرهم نائلي . وهذا قول من
يقدر بماله على طويات الرجال . ببذل المعروف فيهم ويمكنه استخلاصها لنفسه . مسلم بن الوليد في قصيدة يمدح

بعد ذكر ... ذلك الشعرى ... اذا كنت من الدنيا ... قال الاصمعى ...

فقال ممن سرق عمر بن ربيعة هذا المعنى قلت من بعض البغداديين حيث يقول • واشرب قلبي حبها ومشى به
كمشي حمي الكاس في عقل شارب • ودب هواها في عظامي وحبها • كما دب في الملسوع سم العقارب
فقال ممن اخذ هذا البدوي قلت من اسقف نجران حيث يقول • منع البقاء تقلب الشمس • وطلوعها من حيث
لا تمسي • وطلوعها حمراء صافية • وغروبها صفراء كالورس • تجري على كبد السماء كما • يجري حمام الموت بالنفس
انتهى ما حكاه الاصمعي قال الصفدي وقد اخذ ابو نواس برمته من بعض الهذليين • يصف قانصا يخبا ...

... فلا اعياه الامر قال لم نظر له البس تصحيفه قال السائل ...

قد اجبت ولم تعلم للمتنبي
وقالوا في المجاز عليك اثم • ولبس الاثم الانف المديح • لاني ان مدحت مدحت ما بجوهين اهجو بالقبيح وله
ومن نكد الدنيا على الحر ان يرى • عدوا له ما من صداقته بد وله
كلام اكثر من تلقى ومنظره • مما يشق على الاسماع والحدق

...

كذا في الكامل الاثيات من المجانيات • والجاحظ في ذلك رسالة بديعة • وكان ابن الرومي ممن يخالف الناس • ويعكس القياس

من الابيات الملغزة. لقد طاف عبدالله بالبيت سبعةً • فسل من عبيدالله ثم ابابكرٍ • عبدا فاعل طاف ورفعه بالالف وسبعة صفة لمحذوف اي مرارًا سبعةً والطواف ضرب من المرور • وسل عن كدحرج اسم فعل وهو ... وسكون آخره للفم • وعبيدالله فاعله • وابابكر فعل وفاعل ... الابار • ايضًا سلمان ابن اخينا ليت يقوله • سل امر وماض فعل بمعنى كذب • وابن فاعله • والمقول الثاني • ايضًا انت اعلى الورى واشرف قدما • انما الملك فوق راسك تاجا • ان للشرط • ونمى فعل من نمى ينمي اي زاد يزيد • وتاجًا مفعوله • ايضًا مررت على قوم ابن هند فقال لي الا بريهم سفيهًا وصالحًا • الهمزة للنداء • وكا بر اصله كابري كصاحبي • وبهم امر من هام يهيم • ومنا امر من مان يمين اي اكذبنا • وسفيها حال من ضمير من او • انا دترخيم كابر فقال كاب • وبر امر من ارى يري وبهم ضميرا • ومن حرفا • وسفيها مفعولًا • اي ربهم سفيها منا وصالح بعد هذا تفسير • ايضًا جاءك سلمان ابو هاشمٍ • لقد غدا سيده الحارث • جاء فعل والكاف للتشبيه • وسلمان غير منصرف • وابو فاعل جاء • وشم امر من شام البرق يشيمه اذا نظر اليه • والنون نون الخفيفة وقفت بالالف • وسيده مفعول شم • والحارث فاعل غدا • ايضًا قيل وان لسانى شهدة يشتفى بها • وهو على من صبه الله علقم •

الكتفو ... حكاية ... ان نعم ... في ذلك الزمان ... يوجد الآن ... الآن ... قرعة ... مثل من ... كان اذا ... اجتمع ... اذ تقرع ... مثلًا ... ودفع الذباب بها وليس بالنعم ... بيع ... المطرقة ... فعل ... ولتعين ... ونخس ... والاجتماع ... جمع المقطوع اليد ... عجائبات

[illegible]

متوارث الامراض عن جروها بنساجمد
بواسير جذام مالنخوليا دق

وحروف جاريه حج و ج تلك التي تعدي الجسد

[illegible]

فايدة اكر زن پنبه را بسركين اسب تر كند و بخود بركيرد او را دختر فرقى نشوان كرد

فايدة اكر خواهد كه بداند زن حامله پسر زايد يا دختر [illegible]

فايدة

الديدان منها طوال [illegible]

[illegible] للقرع [illegible] الاودية

[illegible] مثل البزر [illegible]

القتالة لها [illegible] والقنبيل

الترمس [illegible] والتربد [illegible]

[illegible] الترمس والقرص [illegible]

وبعض الكبابة [illegible]

[illegible] عصارة [illegible] النعنع

نعنع اذا احتملته المرأة [illegible]

فلما كان [illegible] الماء [illegible]

اصل الرمان [illegible]

[illegible] اكر زن خاره بزوجها [illegible] شود [illegible]

[illegible] بعد از طهر [illegible] حامله شود [illegible]

كه [illegible] بيزد [illegible] وصوفى [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] روغن [illegible] بالبزر [illegible]

نفع اذا ثرب منه ... والقبض [illegible] الفواق والغثى والهيضة [illegible]

[illegible] الفواق [illegible]

[illegible] النوازل [illegible] البيض [illegible]

[illegible] بطيخ [illegible] العرق [illegible]

[illegible] الاسهال [illegible] الورد [illegible]

فايدة [illegible]

الادوية القاتلة للديدان

عصارة ورق الخوخ • وعصارة الافسنتين والشيح [illegible]

اصل التوت • وطبيخ الافسنتين [illegible] كان انفع

الاربيسا فايدة [illegible] وان اضاف اليه [illegible] حصص [illegible]

امسك الزكام في الشتاء [illegible] فايدة [illegible] عصير [illegible]

فايدة ينفع النوازل [illegible] والزرنباد [illegible] الوجع العدة النصب

ارزن • صمغ عربي [illegible] والزنجبيل [illegible]

باعسل [illegible] والزرنباد [illegible]

في آثار [illegible] والرياضة على الخلا [illegible] الفستق [illegible]

بالنخالة والملح والرياضة [illegible] نانخواه [illegible]

كندر • مصطكى • شونيز [illegible] في الحديث

من فوائض الزجاج [illegible] للنبخ الرئيس

باید انکم کاینفعلان [illegible]

دفع الضرر فايدة بعد از زكام [illegible]

شخص كفت • [illegible] استخوان [illegible] بيرون كرده [illegible] طلاء

وبر روى [illegible] برموضع درد [illegible]

بران [illegible] ورق الخطمى وورق العالم

برطرف [illegible] ينفع الضماع [illegible] الاوجاع [illegible]

[illegible] ورق [illegible] الضندل الاحمر

والابیض ویخلط ویطلی علی الجبهة والصدغین **اخری** یؤخذ سویق الشعیر ویذر قطونا
وماء بقلة الحمقاء وماء عصا الراعی ویستعمل **فایدة** الصداع الذی فی مقدم الراس مما
یلی الجبهة **علاجه** تناول شی من الکزبرة الیابسة والذی فی وسط الراس دلیل ذلک الحرارة
ینفع منه ان تبل خرقة کتان بدهن ورد وخل خمر ویوضع علی الراس او تبل الخرقة بلبن الجاریة
والذی فی مؤخر الراس فذلک یکون من البلغم فعلاجه ان یسقی السکنجبین وماء الفجل ویشرب علیه
ماء الشبت حتی یقذف کل ما فی جوفه من البلغم ولیجتهد ان یکون ذلک فی ماء حار فانه یسکن علی المکان

او یتناول شیا
من الهلیلج الکابلی المربی
او الاملج المربی فانه یسکن عنه

وجع المعدة نیم تتان زبرورده سوا طبت ... ونیات ... وقند

ایضا
نیم خشخاش
سفید بوداده
نیم درم
کندر وحب الاس
مکه نیم درم
... ارواها سرون کند
... ماده

قول نظیر ... انت اخو لیلی فقال یقال فقلت یا المستقیل من الهوی
وامسته ... فقال یقال **الحماسة** قالت لترب جالبة بمعهانی قصرها بهذا الذی اراه من
قالت فتی یشکو الغرام عاشق قالت لمن قالت لمن قالت لمن **سال واحد عن بعض الافاضل**
... عجبا ... تیت ما بالها قطعت فی ربع دینار **فاجابه الفاضل بقوله**
حراسة النفس اغلاها وارخصها حراسة المال فانظر حکمة الباری **واجابه آخر** لما کانت امینة کانت
فلما خانت هانت

يسارعون فى الكفر من الذين قالوا آمنا
فبلغ تجىء باول القائلون بعد مرجوا
واشباههما بين ذلك ايدك الله بالـ
من الآفات البدنية مع ان المملوك
المستكمل لشرايط الايمان لا يجوز عليه الكفـ
بوافى عليه بجزم قلب المملوك بذلك وبـ
دليل ولو اعرضت عليه دليل بنافى قـ
اصغى اليه فهل يكون المملوك فى هذه الا
بين لنا ذلك مفصلا مبينا جعل الله
ولتوضح سيدى لعبدك ولو زاد فيه ورقة جز غيره ويجعل ذلك
سيدى فى جميع المسائل فانه من اهل التفضيل والفضائل الجواب
اختلف الناس فى هذه الآية بناء على اختلافهم فى ان الايمان
هل يصح ان يعقبه كفر ام لا وفى ان الموافاة هل هى شرط
فى الايمان ام لا فقال السيد المرتضى رحمه الله ان الايمان الحقيقى
لا يصح ان يعقبه كفر لان ثواب الايمان دائم وعقاب الكفر دائم
والاحباط والموافاة عندنا باطلان اما الاحباط فلاستلزامه
ان يكون الجامع بين الاحسان والاساءة بمنزلة من لم يفعل الاحسان

ما يستحق من ذم او مدح على اسآءته واحسانه
يحبس ان زاد المستحق على الاساءة او بمنزلة
د المستحق على الاحسان واللازم باطل قطعا
ما الموافاة فليست عنده شرطا في استحقاق
لا في وجود الافعال وشروطها التي يستحق بها
ن يكون منفصلة عنها ومتاخرة عن وقت حدوثها
ة عن وقت حدوث الايمان فلا يكون وجها
اف التوابية فح يأول السيد المرتضى رحمه الله
هذه الآية بان المراد الذين اظهروا الايمان ثم اظهروا الكفر
وكذا قوله تعالى يردوكم بعد ايمانكم اى بعد اظهاركم الايمان
نكم ولا يشترط في الاطلاق اللفظي القطع وذهب بعض
علمائنا الى ان الايمان يتعقبه الكفر كما ان الكفر يتعقبه
الايمان وجوزوا الاحباط والموافاة وفي هذه المسئلة ابحاث
لا يليق ذكرها وقد ذكرناها في كتاب نهاية المرام في علم الكلام
فليطلب من هناك ما يقول سيدنا الامام العلامة في المؤمن
الكامل الايمان هل يجوز ان يجزم ويقسم بالله انه من اهل الجنة ام لا
وهل يكون فرق بين المطيع والعاصي لان الايمان حاصل لهما

وان كان العاصي قد يعذب بغير هو من اهل الجنة افتنا في ذلك ماجورا
جعلك الله ممن ينقلب الى اهله مسرورا الجواب اذا كان يجزم جزما
علميا واعتقد اعتقادا عمليا بما هو شرط في صحة الايمان وحصل
له اعتقادان احدهما بطلان الاحباط والثاني عدم اشتراط
الموافاة جاز له الحلف والا فلا ما يقول سيدنا الامام العلامة
في قول الاصحاب ان البهيمة اذا وطئها الآدمي حرم لحمها ولحم
نسلها هل يعنون قبل الوطي وبعده او بعده خاصة بتقدير بقائها
واي وجه لتحريم نسلها وخاصة ان كان بحيرم قبل الوطي افتنا
ماجورا متعنا الله ببقائك دهورا الجواب ان النسل الذي قبل الوطي
لا يلحقه هذا الحكم وانما يلحق بما بعد الوطي سواء تعقبه او تاخر عنه
ما يقول سيدنا الامام العلامة في وضع الانسان وجهه على الارض
عند ابواب المشاهد المشرفة وتقبيل الارض وتمريغ خده عليها
هل يكون هذا الفعل حراما لان هذا يشبه بالسجود وهذا امر
مختص لله تعالى وقد بالغ المتصوفون وارباب الطريقة في النهي عن هذا
وعما يقاربه ام يكون مكروها ام يكون مستحبا في هذه الاماكن الشريفة
بين لنا ذلك ابان الله لك الهدى الجواب ان قصد فاعل ذلك
السجود لغير الله سبحانه كان عاصيا وان قصد السجود لله تعالى

والشكر على وصوله الى هذه البقعة والتذلل للامام بتقبيل
تربته كان مثابا على ذلك ولا عبرة بنهي المتصوفة عن ذلك
فانه من اعتيادهم على الرقص والتصفيق بالايدي الذي نهى الله
تعالى عنه في كتابه العزيز ما يقول سيدنا الامام العلامة في
سماع الغنا اذا كان بغير شبابة ولا دف ولا هجاء لمسلم
ولا تشبيب بامراة معينة هل فيه رخصة ام هو حرام على كل حال
قادح في العدالة وكذلك غنا الانسان لنفسه هل هو
كذلك ام لا افتنا ماجورا لا زال قلبك بذكر الله مسرورا
وما قولكم في الذي لا يطرب بسماعه الانسان من الغنا والآت
الملاهي هل يحرم سماعها ام لا افتنا ماجورا رحمك الله الجواب
لا يجوز سماع الغنا سواء كان بشبابة او لا وسواء كان فيه
هجاء مسلم او تشبيب بامراة معينة او لا ولا رخصة في شيء
من ذلك عند الامامية وكذا غناء الانسان لنفسه بغير خلاف
بين الامامية ما يقول سيدنا الامام العلامة في امراة
سافرت الى الحجاز مع رجل اجنبي وقالت انه زوجها وشاع
ذلك فمات الرجل في اثناء الطريق فقالت انها كانت له
متعة وما قلت انه زوج دائم الا خيفة من الجمهور وانه لم يدخل بي

ثم قالت
بعد ذلك اني لم اكن متزوجة به ولا متعة وانما كنت بكرا بعد
صدور هذا الكلام جميعه فعقد عليها انسان ولم يكمل هذه العدة
ثم دخل بها بعد ذلك وهي في العدة ايضا بناء على قولها انها
لم تكن متزوجة ولا متعة فكيف يكون الحكم في ذلك مع اضطراب
اقوالها وباي اقوالها يوخذ مع ان المتوفى كان معها ظاهرا
لا تخفى شيء من ذلك ولا يكتفى بحرام وهل يحرم على هذا الزوج العاقد
عليها الداخل بها محرما مؤبدا ام لا وما قولكم لو كان العقد وقع
في العدة والدخول بعدها كيف يكون الحكم في ذلك وقول الاصحاب
من تزوج امراة في عدتها جاهلا ما مرادهم بجهله يعني جاهلا
بكونها في عدة او جاهلا بوجوب العدة مع علمه بوفات زوجها
وهل يكون الجاهل بوجوب العدة على المتوفى عنها زوجها اذا لم يدخل
بها في العقد الدائم والمنقطع سواء وهل يقوى عند مولانا
في عدة المتوفى عنها زوجها اذا كانت متعة هل هي عدة امة
او عدة حرة افتنا في ذلك جميعا متصلا فان هذه مسئلة
ابتلى بها بعض الاصحاب وهو متمسك الى الآن بالزوجة المذكورة
اولا المتلونة في اقوالها وافعالها ونحن ننتظر الجواب اجاب الله
سؤالك ومن العثرات اقالك الجواب اما الرجل فان غلب

على ظنه صدقها في انكار التزويج بنوعيه لم يحرم عليه بالنسبة اليه
لاصالة الاباحة وعدم المانع اذ هو العدة ولم تثبت. وانما حصل
باخبارها وقد اخبرت بعدمها فيتعارضان ويبقى الحكم على الاصل
ويقوى ذلك ما روى من اخبارنا المرجع في الحيض والعدة الى النسا
واما في طرفها فان كانت صادقة في اخبارها الاول حرمت على
الزوج بالنسبة اليها وان كانت كاذبة فيه كانت حلالة واما الحكم
في الظاهر فانه يحكم عليهما بالتحريم. ولا استبعاد في ان تكون حلالة
في نفس الامر حراما في الظاهر ما يقول سيدنا الامام العلامة ٣
في قوله تعالى. قال الملأ الذين استكبروا من قومه لنخرجنك يا شعيب
والذين آمنوا معك من قريتنا. او لتعودن في ملتنا. قال اولو كنا
كارهين. قد افترينا على الله كذبا ان عدنا في ملتكم بعد اذ نجانا الله
منها. وما يكون لنا ان نعود فيها الا ان يشاء الله ربنا وسع ربنا
كل شيء علما. فان في هذه الآية الشريفة اشكالين احدهما ذكر العود
المقتضي البداة في شيء ثم يعود اليه. والرسل عليهم السلام منزهون
عن البداة بالكفر والعود اليها. والثاني قوله تعالى الا ان يشاء الله
ربنا. والرسل عليهم السلام لا يجوز لهم الكفر ولا المعاصي فما معنى هذا
الاستثناء. بين عن هذين الاشكالين. بين الله ما اشكل عليك.

وجعل نورك يسعى بين يديك الجواب اما الاشكال الاول فالجواب عنه
ان الآية تضمنت شعيبا عليه السلام ومن آمن من قومه لقوله تعالى
لنخرجنك يا شعيب والذين آمنوا معك الآية ولا شك ان هؤلاء
المؤمنين من قومه كانوا كفارا. وكان الضمير عائدا اليهم فعطفوا
على ضمير الذين دخلوا في الايمان بعد الكفر وعليها الجماعة على الواحد
وكذا قول شعيب عليه السلام ان عدنا في ملتكم غلب فيه ضمير الجماعة
على ضميره واما الاشكال الثاني فالجواب عنه ان الله تعالى قادر
على القبائح وان تنزه عنه. فهو من حيث هو قادر يصح اسنادها اليه
وانما يمتنع اسنادها باعتبار الحكم والاستثناء عنها فالحق
شعيب عليه السلام بالاستثناء نظرا الى اندراج عودهم في الكفر
الى مشيته تعالى من حيث قدرته لا من حيث حكمته ما يقول
سيدنا الامام العلامة في شخص قال بين جماعة من الناس جميع ما املك
من دار وبستان وغير ذلك فنصفه لاخي فهل يكون هذا
لفظ هبة فيحتاج الى قبول ام يكون اقرارا واعترافا بان مما
في يده لاخيه نصفه فلا يحتاج الى قبول وقبض فان شهدت
الشهود بعد وفاة اخيه او في حياته بهذا اللفظ المذكور
ما يكون حكمه افتنا ماجورا الجواب المشهور بين الفقهاء.

بطلان هذه الصيغة وعدم الاعتبار بها لا اعتبار اضافة الملك
الواحد في الوقت الى شخصين • الآن يقول جميع ما في يدي • او نحوه
او يقول في هذه الصورة بسبب صحيح شرعي • او بامر حق واجب
ما يقول سيدنا الامام العلامة فيما يروونه الجمهور عن سيدنا ٣
رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال ليعمل احدكم عمل اهل الجنة
حتى يبقى بينه ذراع او باع فيسبق عليه القضاء فيعمل بعمل وبينها م
اهل النار • فيدخل النار • نعوذ بالله منها • وان احدكم ليعمل
بعمل اهل النار حتى يبقى بينه وبينها ذراع او باع فيسبق عليه القضاء
فيعمل بعمل اهل الجنة • فيدخل الجنة هل صح هذا الحديث ام لا
وان كان صحيحا ما وجهه وتاويله بين لنا ذلك رزقك الله الحسنى •
الجواب لو صح هذا الحديث لم يكن فيه استبعاد لان القضا ههنا
يراد به وجود ما يستحقه المطيع والعاصي في علمه تعالى فاذا علم
ان العاصي بعد عصيانه في اكثر عمره يرجع الى الطاعة كان من
اهل الجنة في القضاء ويصدق عليه سبق القضاء بذلك في
هذا المعنى الذي قررناه • لا كما يقوله المجبرة وكذا البحث في المطيع •
ما يقول سيدنا الامام العلامة في الذي يذكي الذبيحة
ويستقبل بها القبلة ويذكر اسم الله تعالى عليها وهو لا يعتقد •

وجوب ذلك ولا يعلم ان ذلك واجب او غير واجب هل يصح ذكاته
ويحل ذبيحته والحالة هذه ام لا وهل يتعين لفظ بعينه من ذكر الله تعالى
على الذبيحة ام يكفي اي ذكر اتى به افتنا ماجورا الجواب نعم تصح
ذكاته ويحل ذبيحته لوجود الشرط الذي هو ذكر الله تعالى ولهذا صحت
الذكاة من الصبي • وهو يعلم انه لا يجب عليه شيء • وكذا تصح ممن لا يعتقد
وجوبها من العامة ولا يتعين لفظ الله تعالى ما يقول سيدنا الامام
العلامة فيمن يصلي الفريضة اذا مر باية رحمة • او آية نقمة • او ذكر نبي
هل يجوز له ان يقطع القراءة ويدعو بما يطابق معنى الآية من سؤال
نعمة او الاستعاذة من نقمة او الصلوة على النبي صلى الله عليه وآله
ثم يعود الى القراءة فقد ورد في تفسير قوله تعالى يتلونه حق تلاوته
انهم كانوا اذا مروا باية رحمة سالوها • او باية نقمة استعاذوا منها •
فهل يجوز ذلك في الصلوة وغيرها ام لا يجوز ذلك في الصلوة
افتنا في ذلك لا زلت سعيدا • و اوامرك رشيدا • الجواب نعم
يجوز ذلك في الصلوة لانه دعاء وقد يسوغ فيها نص علماؤنا
على ذلك في الصلوة ما يقول سيدنا الامام العلامة في العبد
اذا تاب توبة مستكملة بشرايط التوبة ثم ابتلي بعد ذلك بوقوع
في المعصية ومات على غير توبة نعوذ بالله من ذلك هل يؤاخذ

بالذنوب التي كانت قبل التوبة وبعدها ام لا يؤاخذ الا بما احدثه بعد التوبة
اوضح لنا ذلك وهل يكون كذلك اذا تاب ثم نقض ثم تاب ثم نقض كلما
تاب يمحو عنه سالفه لا يعود اليه ام لا بين لنا ذلك تاب الله عليك
واحسن في الدارين اليك **الجواب** التوبة مسقطة لما تقدمها من المعاصي ٣
فاذا عاد الى المعاصي لم تبطل تلك التوبة ولا يعود عقاب تلك المعاصي
السابقة بعد سقوطها بالتوبة **ما يقول** سيدنا الامام العلامة
احسن الله اليه واسبغ نعمه عليه في الماء الجاري في النهر الذي تسقى
بها البساتين والاراضي اذا اراد الانسان ان يشتري فيه صحة
كيف السبيل الى صحة بيعه كيف بين لنا ذلك فان ذلك امر
يحتاج الناس اليه ابقاك الله لهذه الطائفة وجعلك من الآمنين
يوم الراجفة **الجواب** لا يجوز بيع الماء محصورا مشاهدا فان
اريد بيعه فليحصره ليشاهد او يستاجر النهر الذي فيه الماء يوما
او يومين **ما يقول** سيدنا الامام العلامة في الذي انفرد به اصحابنا
وهو تحليل وطى الامة بلفظ التحليل او الاباحة مع قوله تعالى
والذين هم لفروجهم حافظون الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم
غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون فحرم
سبحانه ما عدا الزوجة وملك اليمين وكون الاصحاب خصوا وجعلوا

بحنا

هذا اللفظ لاحقا بالزوجية وملك اليمين وهو تحكم ودعوى عرية عن
البرهان فان فزعتم في ذلك الى النص عن اهل البيت عليهم السلام
فاهل البيت صلوات الله عليهم لم ينصوا على ما يخالف القرآن وغاية
ما في الباب انه خبر واحد والخبر الواحد لا يرجع اليه مع تصريح
الكتاب العزيز بخلافه **وايضا** فان النص عن النبي والائمة صلوات الله عليهم
لا يقبله الخصم وليس هو حجة عنده ويحتاج ذلك الى الانتقال عن
البحث في هذا البحث الى بحث الاصول حتى يتقرر ان كلامهم عليهم السلام
حجة وفي هذا تطويل وبحوث والمسؤول من فضله قامت سيدي
ايضاح الحجة في هذه المسئلة التي وقعت بها الشناعة لا زال سيدي
مقصودا في المهمات ممدوحا في الملمات كاشفا عن المبهمات **الجواب**
اختلف الناس في هذه المسئلة على قولين **احدهما** ان وطي الامة لا يستباح
بلفظ الاباحة والتحليل وهو قول الاقل من علمائنا وهو المشهور بين الجمهور
والثاني انه يستباح بذلك وهو المعتمد لوجوه **الاول** الاصل فانه
قد ثبت في علم الاصول ان الاصل في الاشياء الاباحة وما عداها
من الاحكام فانها طارية عليها لا تثبت الا بدليل وهو منتف هنا
فان قلت الآية تدل عليها **قلنا** لا نم بل الآية تدل على مطلوبنا **الثاني**
الآية فان ملك اليمين كما يتحقق في الاعيان يتحقق في المنافع

وهو ثابت هنا • فان مقتضى الملك اباحة التصرف على ساير الوجوه
وهو مشترك بين العين والمنفعة • واذا ثبت ان الملك قد تحقق
في المنفعة ثبت المط فان الاباحة افادت الانتفاع بالبضع
كالعين **الثالث** الروايات عن اهل البيت عليهم السلام **الرابع** ان
الامة في الاصل محل لقبول تملك كل مسلم لها بحكم اصل الكفر
فاذا ملكها مسلم منع غيره من الانتفاع بحق ذلك المسلم فاذا اباح
وطيها زال المانع فبقيت على حكم الاصل والله اعلم **ما يقول** سيدنا
الامام العلامة في الحديث الذي رواه الجمهور وقد رواه الشيخ ايضا
في الامالي عن سيدنا رسول الله صلى الله عليه وآله عن الله تعالى انه قال
ما ترددت في شيء انا فاعله كترددي في قبض روح عبدي المؤمن •
يكره الموت واكره مساءته • ما معنى هذا التردد وكيف وجه الحديث
بين لنا ذلك بيانا ظاهرا • لا زال قلبك طاهرا • ونجم سعدك زاهرا •
الجواب لو ثبت هذا الحديث • وجب حمله على المجاز الذي من باب
استعمال الشيء في مقابلة ضده مثل مكروا ومكر الله • وان كان المكر
مستحيلا من الله تعالى ولا استبعاد في حمل هذا الحديث على هذا النوع
من المجاز • فان كراهة المؤمن للموت يقتضي ترجيح عدمه كرامة له •
عند الله تعالى • ومقتضى حكمته تعالى وهو الموت وعدم الخلود لحي غيره تعالى

يقتضي ترجيح موته فبهذين السببين يبقى ترددا كما لو وقع في البئر
كما تقدم في المكر **ما يقول** سيدنا الامام العلامة في الحشيشة التي
ياكلها الناس • ويقولون انها غير مسكرة لكن يذكرون انها مضرة للبدن
فهل ورد نص في تحريمها بعينها ام هي حرام لكونها مضرة للبدن ام
تحرم ان كانت مسكرة • وان لم تكن مسكرة فليست بحرام • بين لنا
ذلك • ابان الله عنك ما يضرك • وقربك لما يبرك **الجواب**
المشهور عند الناس انها مسكرة فهي حرم تناولها لا باعتبار ضررها
بالبدن خاصة • بل باعتبار الاسكار هيهنا • ولو فرض انها مضرة
بالبدن حرمت ولهذا ايضا ومع القول بتحريمها لا يكون نجسة
لان النجس من المسكرات انما هو المايع خاصة **ما يقول** سيدنا الامام
العلامة في نهر كبير يدخل الحديثة فيستصحب النجاسات منها و
يخرج منها وهو متغير اللون والرايحة فاذا ابعد عنها زال عنه
ذلك التغير وهو يجري الليل والنهار على هذه الصفة فهل يزول
بالبعد عنها او بالشمس او بتصفيق الرياح يزول عنه حكم النجاسة
ويحكم بكونه طاهرا او مطهرا • ام لا • افتنا ماجورا رحمك الله **الجواب**
متى حصل له حكم التنجيس • لم يطهر الا بزوال التغير بتكاثره وتواتره
لا بتصفيق الرياح ولا بالشمس ولا بغيرها **ما يقول** سيدنا الامام

العلامة فى الماء النجس اذا اجتمع كرًّا هل يطهر ام لا **الجواب** لا يحكم
بالطهارة اذا لم يجتمع من اجزاء طاهرة باسرها **ما يقول** سيدنا الامام
العلامة • فيمن نذر انه كلما انتقض وضوءه توضا وصلى
ثم اخل بذلك مرة بعد اخرى فيلازم ذلك برهة • ثم يتركه ثم
يلازمه • ثم يتركه فهل يجب عليه لكل مرة ترك فيها الوضوء كفارة
خلف النذر • وهل الامر صعب • ام يلزم كفارة واحدة عن اول مرة ٣
وهل كفارة خلف النذر عند مولانا كفارة كبيرة • او صغيرة
افتنا ماجورا رحمك الله **الجواب** يجب عليه فى كل مرة اخل فيها
بالنذر كفارة خلف النذر • وهى كفارة مخيرة بين العتق وصيام
شهرين متتابعين • واطعام ستين مسكينا للروايات المشهورة •
فاذا انتقض وضوءه بما يوجب الغسل خاصة كالجنابة فان قصد
فى نذره الوضوء لرفع الحدث لم يجب عليه وضوء • وان اطلق
وجب عليه الوضوء للنذر لا لرفع الحدث **ما يقول** سيدنا
الامام العلامة فى الذى ينتهى حاله فى الخوف الى التسبيح بدلًا
عن الصلوة هل يحتاج الى تكبيرة الاحرام عند نية ذلك والى التسلام
عند الفراغ منه ام لا يحتاج اليهما افتنا ماجورا **الجواب**
الاقوى وجوب التكبير واما التسلام فعندى مستحب فلا يكون هنا

واجبا وكذا قيل بوجوبه فى صلوة المختار على الاقوى **ما يقول** سيدنا الامام
العلامة فى الثياب التى تجلب من الهند والروم ومن غير ذلك وفيها ما هو مصبوغ
وفيها ما يقول قولا غير محقق انه لا يعمله الا الفرنج كالجوخ وثياب الصوف ويجمع الكل
فى اسواق المسلمين ونشترى من المسلمين فهل يجب غسله قبل لبسه لبطهره
ويجوز الصلوة فيه **وما قولكم** اذا اشترى الانسان ما عليه والجالب مشرك
هل يجب غسله والحالة هذه ام حكمه حكم ما يشترى من اسواق المسلمين مع علمنا
بان اهل السوق يشترون ما عليه من مشرك وغيره افتنا ماجورا فى ذلك
مفصلا اجارك الله من جميع البلا **الجواب** لا يجب غسل شىء من هذه الثياب
لانها على اصل الطهارة فان الاعيان النجسة امور مضبوطة محصورة
فى اجناس عينها الشارع وحكم بطهارة ما عداها الا ان يعرض له ما يخرجه
عن اصله وليست هذه الاعيان منها وخروجها عن اصلها انما هو بمباشرة
الكفار لها برطوبة وذلك غير معلوم فهى على اصل الطهارة لم تخرج عنها
ولو اشترى من مشرك او اخذ عنه لم يحكم بنجاسته ايضا بل علم انه عمله
ولم يعلم مباشرته لها برطوبة لم يجب غسله ايضا **ما يقول** سيدنا الامام
العلامة فى الصايم ما باله يجب عليه الغسل قبل طلوع الفجر فان طلع لم يصح
صومه اذا تعمد ذلك فان احتلم فى النهار لم تفسد صومه ولا يجب المبادرة
الى الغسل ويجوز تاخيره الى آخر النهار • بين لنا ذلك • بين الله لك الهدى •

وكذلك الترددى **الجواب** الاحكام الشرعية ماخوذة من الشارع ولا مجال للعقل
فى كثير منها فجاز ان يجعل الشارع شيئا من الاشياء شرطا فى ابتداء عبادة
دون توسطها كالتكبيرة والنية وغيرهما واذا انعقدت العبادة
مع الطهارة استصحب حكمها فى باقيها بخلاف اذا لم يحصل الطهارة فى اولها ٣
فان العبادة هنا لا تكون كاملة بخلاف الصورة الاولى **ما يقول**
سيدنا الامام العلامة فى غسل الجنابة هل هو واجب لنفسه ام لا
افتنا ماجورا **الجواب** اختلف المتاخرون فى ذلك والاقوى عندى
انه واجب لنفسه لقوله عليه السلام اذا التقى الختانان وجب الغسل
ما يقول سيدنا الامام العلامة فيمن اصبح جنبا متعمدا هل يصح
صومه ندبا او واجبا غير متعين ام لا **الجواب** لا يصح صوم ذلك
اليوم لا ندبا ولا فرضا عند علمائنا لفوات الشرط وهو الطهارة
فى اوله اما لو تجدد الاحتلام فى اثناء النهار من غير او تعمد. فانه
لا يبطل صومه بعد انعقاده **ما يقول** سيدنا الامام العلامة فى قول
اصحابنا ان المراة لا يجوز لها ان تدع مملوكها ينظر اليها وقد قال الله تعالى
فى الآية او نسائهن او ما ملكت ايمانهن. فان كانوا انيا قولون الآية
على الاماء دون الرجال ففيه اشكال لان اماء غيرها يجوز لهن
النظر اليها بل النساء على الاطلاق احرارهن واماؤهن. ويجوز

لبعضهم النظر الى بعض فاى فائدة تبقى فى الآية الكريمة على قول اصحابنا
وما يعنى قوله سبحانه او نسائهن وما فائدة هذه الاضافة مع جواز نظر
النساء بعضهن الى بعض على الاطلاق بين لنا ذلك. وكذا قول اصحابنا
انه لا يجوز للمراة كلام الاجنبى مع قوله سبحانه وتعالى فى الآية الكريمة ولا تخضعن
بالقول فيطمع الذى فى قلبه مرض وظاهر الآية يقتضى جواز الكلام
من غير خضوع بين لنا ذلك جميعا **الجواب** كلام الشيخ رحمه الله فى التبيان
يعطى ان المراد بما ملكت ايمانهن الاماء وحمل قوله تعالى او نسائهن
على نساء المؤمنين دون نساء المشركين وقد قال فى المبسوط الخصى
لا يجوز له النظر الى مالكته. ونقل عن اصحابنا ان المراد بالآية الاماء و
روى شيخنا الصدوق ابو جعفر محمد بن بابويه القمى رحمه الله عن محمد بن اسحق
قال قلت لابى الحسن عليه السلام يكون للرجل خصى يدخل على النساء يناولهن
الوضوء فيرى من شعورهن قال لا والاحوط فى ذلك عندى التحريم.
وتخصيص نسائهن بما قاله الشيخ فى التبيان من انه لا يجوز ان ينظر
نساء المشركين الى المراة واما الصوت فروى جواز السلام على النساء
وسلام المراة عليه وروى ان صوت المراة عورة والاحوط التحريم مع التلذذ
ما يقول سيدنا الامام العلامة فى المراة هل يحرم عليها النظر الى الرجل
الاجنبى سواء كان بتلذذ وريبة مع ان النساء لم يزلن فى عصر سيدنا

رسول الله صلى الله عليه وآله وبعد عصره وهلم جرًّا يخرجن في حوائجهن
ولابد ان يقع نظرهن الى الرجال • بين لنا ذلك الحال **الجواب** لا يجوز
لهن النظر الى الرجال الاجانب مطلقًا كالرجل للآية ولما روي ان عايشه
وحفصه لم تحتجبا عن ابن ام مكتوم واعتذرتا بانه اعمى فقال عليه السلام
افعمياوان انتما وهو نص في هذا الباب **ما يقول** سيدنا الامام العلامة
في النساء اذا كان يجوز لهن النظر بعضهن لبعض لابسات ومتعريات
خلا العورة فلم كره تمكين المراة من الحمام ووردت فيه احاديث كثيرة
ووعيد عظيم للمراة وبعلها اذا امكنها من ذلك وما الفرق بينهن وبين
الرجال في ذلك اذا خرجت المراة مستترة وهي آمنة فيه من اطلاع
الرجال عليها كما تخرج في ساير حوائجها **الجواب** لو سلم النقل لامكن اسنادها
لاقتضاء العادة بان الاطلاع سبب لثوران الشهوة في الجملة
مع نقص العقل فيهن فلا يجوز قياسهن على الرجال الذين ليسوا في محل
الشهوة وهم في محل العقل والخوف من الله تعالى **ما يقول** سيدنا الامام
العلامة فيمن نوى الصوم اما واجبًا او ندبًا ثم نوى الافطار وعزم عليه
ولم يفطر هل يحتاج الى نية الصوم او نيته الاولى كافية لنية الفطر والعزم
عليه وهل في ذلك فرق بين ان يكون قبل الزوال او بعده ام لا فرق
افتنا ماجورًا **الجواب** اختلف الفقهاء في ذلك فقال بعضهم لا يبطل الصوم

بنية

بنية الافطار والعزم عليه • وقال آخرون انه يبطل وهو المعتمد عندي
لان الافعال انما تقع على وجوهها باعتبار النية وقد مضى جزء
من النهار وهو غير صايم فيرجع وقد نقلت الخلاف في ذلك في كتاب مختلف الشيعة **ما يقول**
سيدنا الامام العلامة في الناصب الذي يحرم ذبيحته ومناكحته
هو من تظاهر باحدهم **الجواب** الناصب الذي يحرم ذبيحته ومناكحته
هو من تظاهر بسبب الائمة المعصومين عليهم السلام **ما يقول**
سيدنا الامام العلامة في الجليدات الصغار التي تطلع قرب الاظفار
ويولع الانسان بقلعها حتى ربما اتفق ذلك في اثناء الصلوة
هل يجب غسل اليد منها وتبطل الصلوة بقلعها ام لا **الجواب** قد
وردت رواية بالعفو في ذلك ونظايره وهي مناسبة للادلة
على نفي المشقة **ما يقول** سيدنا الامام العلامة فيمن اخل بجزء
من غسل وجهه او بدنه في الغسلة الاولى ثم اعاد الثاني على وجه
الندب فقد ذكر سيدي في كتاب القواعد اشكالا فما وجه الاشكال
في ذلك وقد جاء في الرواية ان الثاني ياتي على ذلك كله فاوضح
لنا كيف العمل في ذلك فان هذا امر يحتاج الناس اليه كثيرا **وما**
قول مولينا لو كان الوضوء قبل دخول الوقت على جهة الندب
واخل بجزء من الغسلة الاولى هل يرد عليه هذا الاشكال ينبغي •

ان يعم الغسلة الاولى جميع العضو والثانية كذلك ولا يحصل التبعيض
في العضو الواحد فيكون بعضه مغسولاً واجباً وبعضه مندوباً فاوضح
لنا جميع هذه المسائل بالتفصيل لا بالاجمال كفاك الله ذل السؤال
الجواب وجه الاشكال انه اوقع الواجب على جهة الندب فلم يكن
مواقعاً للعبادة على وجهها فيكون باقياً في عهدة التكليف واتيان
الثانية على ذلك كله لا ينافي ذلك لانه ينوي بالثانية الندب و
ينوي ما تركه في الغسلة الاولى واجباً واذا توضا قبل الوقت ندباً
لم يرد الاشكال لانه في الغسلتين ينوي الندب ولا باس بالتبعيض
هنا بل هذا هو الواجب عليه فينوي في الغسلة الثانية غسل
ما غسله في الغسلة الاولى على جهة الوجوب ما يقول سيدنا
الامام العلامة في الصلوة باذان الجمهور والافطار باذانهم
من غير مراعاة الوقت بل لغلبة الظن بصدقهم هل يصح ذلك ويجوز
التعويل عليه ام لا افتنا ماجوراً الجواب لا يجوز الدخول في الصلوة
والافطار بقول المؤذن او باذانه بل يجب المراعاة سواء كان
المؤذن من الجمهور او غيرهم ما يقول سيدنا الامام العلامة
في قول الاصحاب انه لا يحسن الابتداء بالنفع المقارن للتعظيم
والتبجيل مع ما قص الله علينا من قصة آدم على نبينا وعليه السلام

فانها يتضمن غاية التعظيم والتبجيل ودخول الجنة ولا يتضمن تكليفاً
يقدم على ذلك بل يتضمن ان التكليف كان في الجنة والجنة
لا تكليف فيها ويتضمن ايضاً ان الجنة موجودة في وقتنا هذا
وبعض الناس ينكرون ذلك وفي القصة اشكال آخر وهو انه
سبحانه اخبر انه خلق آدم عليه السلام ليجعله خليفة في الارض
ثم اسكنه في الجنة مقيماً بها مع عدم الاكل من الشجرة والمسؤول من صدقات
سيدي ايضاح هذه الفصول جميعها لعبده رزقه الله قربه و
آمنه بعده الجواب لا امتناع ان يكون الله تعالى قد كلفه ما استحق به
هذا النوع من التعظيم وجعل فيه خاصية اقتضت هذا الفعل وان
الخضوع من الملئكة لصورة آدم عليه السلام باعتبار اسنادها الى الله تعالى
واختراعه لها وعلمه بما يؤل اليه لا باعتبار استحقاقه بالتكليف
الصادر عنه وان السجود للروح التي تعلقت ببدنه لقوله تعالى
فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين والظ
انه كذلك لان آدم عليه السلام يساوي غيره في الجسمية وانما
امتاز عن غيره بالروح التي اسندها الله تعالى بنسبتها اليه بالبعضية
مجازاً واما الاشكال الثاني فلا يرد لانه تعالى لم يخبر بانه يجعله
خليفة في الارض عقيب خلقه لها بلا فصل ولا شك انه جعل

خليفةً بعد ان اسكنه الجنة مدة مقامه بها واما الجنة والنار فهل هما مخلوقتان الآن فيه خلاف بين المتكلمين وقد ذكرنا ذلك فى كتبنا الكلامية ما يقول سيدنا الامام العلامة فى الحديث الذى روى ان الله سبحانه يحب العبد ويبغض عمله ويبغض العبد ويحب عمله. فبيّن لنا ذلك ايدك الله بالانوار العلية

الجواب هذا الحديث على ما فسره المتكلمون قالوا محبة الله تعالى للعبد هو ارادة الثواب وبغضه ارادة العقاب له فح نقول المعاصى يريد الله تعالى الثواب لا بمعنى ايصاله اليه. ويحب المؤمن بمعنى الارادة المسببة للفعل بان يوصل الثواب اليه.

تمت الاسولة والاجوبة. والحمد لله وحده والصلوة على محمد نبيه. وآله الائمة البررة النجباء

قال النبى صلى الله عليه وآله من قام لاخيه المسلم نصف الليل غفر الله له ومن قام تمام الليل غفر الله له ولا يبعد ... الاربع وليلة ... عشرة ... ولا يبعد ... بلا ... زيارة ... الاربع وليلة عبادة ... بينة مكتوبون

بسم الله الرحمن الرحيم مما سنح في خاطري القاصر في بلدة يزد
سنة الف وماية واربعة وثلاثين في اوان قدوم محمود اللعين
في تقريع النفس ومدح بيت الله الحرام ومذمة الدنيا وطلابها
ولا يخفى على اهل البصاير ما تظلم في النظم ونسخ

يا كثير الصرف عمرك في المطل | فات منك الشب والشيب حصل
قم لاستدراك وقت قد مضى | واترك الحرص على طول الامل
يا لها من ليلة مصروفة | في المعاصي والخطايا والخطل
حاش لله ما خلقنا من عبث | في اعتقادي الطاعة خير العمل
انما الدنيا وما فيها جمع | سقم الاثم بلاء وزلل
ذلة ادبارها اقبالها | هو سم اين ما جان قتل
فاقض ما قد فات منك في سحر | ربما ذل قد كفاك ان حصل
تب الى الله من الذنب تذق | طعمها اذ كان احلى من عسل
لا يليق العجز من رام العلا | صعب مطلوبي وبالعزم سهل
لم يصل مقصودنا والحزن طال | كيف قلتم من تباكا قد وصل
من تمنى الكون في وادي قبا | اخذ زادا اولا ثم ارتحل
ان رأيت الريم في وادي منى | قد عرفت الحق لمن قد انعزل

قبلتي يا بيت من لا بيت له | انني في حبك مقيما لم ازل
في لباس السود اشعار على | موت من يبكي بذيلك انفصل
بالموت باللقاء والموت لو خيرتني | افتدي النفس لها دون الجمل
ابن احمد يا امل التوفيق في | مدحك في كل شعر وغزل
لو اصبت فهي من فضل الكريم | وان حرمت ذا اجزاء من فعل

مما قد انشدناه في بلدة كرمان مادحا للرسول والكعبة الحرام

سلام سلام سلام سلام | سلام عليكم فزهوا الكلام | سلام على احمد وزمزم والمقام
عليه سلامي سلام تمام | حبيبي محمد نبي الانام | رجائي خلاصي بيوم القيام
اجيبوا بعد جميل السلام | والا فاضرب لعنقي بالحسام | وصالك كرهم للحي والعظام
صد ودك كسقم لجسمي وجذام | عرفتك شفيعي في كل الاثام | واشفع لعبدك بوقت الزحام
حبيبي يا ابن طيبة غيرك غلام | ما تكلف كيف تقوي الصيام | طفيل تربي بطيب المهام
فمنعو صعيب سيما للفطام | فظهر وخيل لقلبي سقام | لهجرك ووصلك علي حرام
يا حجاج البيت اصغوا الكلام ~~من سعي وتهرول~~ | ان قلبي قد هوى كم واتهام
من سعي وتهرول بيوما تمام | كان سعي هو باق للقيام | ان روحي هي فداكم كل عام
لا تقولوا فذي هذا حرام | امني صدودك وصدر بتحطام | لا يبق لبكاء وكلام
حجيجا اقاموا ثلاثا تمام | ورابع يوم فشدوا الخيام | فساروا وصعود لقصد السلام
ان مت شهيدا فكفوا الملام | فؤادي تقطع لنيل الكرام | فحلو قتيلا بحبي مستظلم
فعطا كظرا بالبراري هام | تحذوا واعقلوا بالزمام | سلوني صحابي بليل الظلام

وقو لو امفارق فكيف تنام اجبت بها ودمعي سجام عشقت لحنك فنومي حرام
غنائي بهم وغمي طعام فعيشي مكدر وزاد الغرام دموعي كمزن ولؤلؤ وسم
شروه ببخس دراهم حطام سمعت منادٍ يغني مقام وصوتو كانو صفير الحمام
ينادي كانك تخيس الهوام تروم وترقد فكيف المرام بمثل منامي كنوم اللئام
ينتشو سكارا بن وق المدام حلفت يمينا بركن السلام لاجهد بعمري واحي القيام
فقمت سريعا اساهر مدام لعلي اراه بصدق المنام بليلي رسول خير الانام
صباح جمالو كبدر الظلام خليق فصيح بنطق الكلام وجبينه ويحوي كمسك الختام
عرضت لحالي وصعب المرام طلبت وصولي لدار السلام فقلت بلطفك ابن الكرام
وصولي بقربك كريش النعام تفضل بجود على تمام وقال فسبح لربك مدام
قنوطك بحرم وفعل اللئام تمسك بوعده فليس يلام كريم تكفل برزق الانام
حكيم توعد بقطع الرحام الهي الهي فاسمك سلام اجبني اجبني بنيل المرام
واطلق عناني بفك الرسام الهي فالطف بعبدك تمام امين حزين بين العوام
ويحوطوا فالبيت الحرام فخذني وعجل بعيد ودمام فمدحي كلؤلؤ تحن بانتظام
وعشقي لغير حبيبي حرام ساكتب بروحي لربك لا تلام